

بورلی جی. سیلور (Beverly J. Silver)

کتاب «نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰» با پی‌گیری در درازنای زمان و در شبکه‌های جهانی با بخشیدن شمایی تازه به خوانش‌های کارگری می‌پردازد. کتاب، با کاربرد پایگاه آماری مهم تازه‌ای در باره خیزش‌های کارگری، و چگونگی آن که جنبش‌های محلی کارگری با فرآیندهای سیاسی، اقتصادی و سیاسی در پهنه‌ی جهانی از پایانه سده نوزدهم پیوند داشته‌اند را نشان می‌دهد. در همان حال، کتاب با ارزیابی تجربی ژرف‌گزینش صنایع جهانی نشان می‌دهد که چگونه جایگاه‌های اصلی خیزش کارگری همراه با جابجایی جغرافیایی جایگاه تولید، از کشوری به کشور دیگر جابجا شده است. کتاب نشان‌گر آنست که جایگاه‌های اصلی خیزش کارگری در درازای زمان با خیز و افت و با بخش‌های پیش‌رونده‌ی گسترش‌یابی سرمایه‌دارانه جابجا شده است و آشکار می‌سازد که جنبش‌های کارگری به ژرفی بر پویه‌های سیاسی جهانی بستر (هم از دید تاثیرگیری و هم سبب بودگی) دارد. کتاب با پی‌گیری در درازای تاریخ جنبش کارگری مدرن، به گونه‌ای نو آوارانه بحران جهانی جنبش‌های کارگری هم‌روزگار را نمایانگر می‌شود. کتاب با برهان آوری در برابر دیدگاهی که این بحران را بحرانی پایان‌دهنده می‌شمارد، با کاوشگری به این جمع‌بندی دست می‌یابد که جنبش‌های کارگری همچنان در سده بیست و یکم رخ می‌نمایند.

بورلی جی سیلور (Beverly J. Silver) نویسنده کتاب، پروفسور جامعه‌شناسی دانشگاه جانز هاپکینز است. وی دوره‌های تئوری اجتماعی، گسترش‌یابی، جامعه‌شناسی کارگری و سیاسی را در این دانشگاه آموزش می‌دهد، و با گروه پژوهشی در باره نیروی کار در سیستم جهانی همکاری دارد. سیلور نویسنده‌ی همراه (با جیوانی آریقی) «جنجال هراسناک و حکمرانی در سیستم جهانی مدرن» (۱۹۹۹) می‌باشد. او تا کنون دوبار جایزه برجسته PEWS¹ از بخش انجمن جامعه‌شناسی آمریکا را از آن خود ساخته است. پژوهش خانم پروفسور سیلور بالاستفاده از روشمندی و ارزیابی جهانی-تاریخی و همسنجی بر پرسش‌واره‌های گسترش، تضادهای اجتماعی و کارگری متمرکز است. کار وی در شبکه‌ی گسترده‌ی زمانی و جایگاهی، شمایی تازه‌ای از مسایل اجتماعی را سازا می‌باشد؛ به آن هدف که الگوی دوباره بازگشت، تکامل و «نوآوری واقعی» روندهای گلوبالیزاسیون هم‌روزگار را روشن سازد. پروفسور سیلور نویسنده‌ی: نوشتار «جابجایی‌های هژمونیک در گذشته و حال»، «همستیزی خردمندانه:

¹ PEWS- (political Economy of the World –system) اقتصاد سیاسی سیستم جهانی، بخش یگانه‌ای در انجمن جامعه‌شناسی آمریکا می‌باشد که سرر است به موضوع‌های خوانش‌های گسترش‌یابی (توسعه) می‌پردازد.

یک پاسخ دفاعی»، همراه با (G. Arrighi) چاپ شده در مجله «قدرت سیاسی تئوری اجتماعی، جلد ۱۳، ۱۹۹۹؛ نقطه‌های چرخش در رزمندگی کارگران در صنعت جهانی خودرو سازی در سالهای ۱۹۹۹-۱۹۹۳»، در مجله پژوهش در جامعه‌شناسی کار، جلد ۶، ۱۹۹۷، «خیزش کارگری و ارزیابی سیستم‌های جهانی: پیشینه‌ها، برداشت‌ها و گام‌ها» و «سنجی جهانی الگوهای تضاد کار- سرمایه: خیزش کارگری، موج‌های بلند و چرخه‌های هژمونی»، هر دو در مجله رویو (Review vol. 18, no. 1, 1995) در مرکز Fernand Braudel Center، و «تناقض‌های کامیابی نیمه پیرامونی: مورد اسرائیل» در W. Martin, ed., در کشورهای نیمه پیرامونی در اقتصاد جهانی، نشر گرین وود (Greenwood Press, 1990) می‌باشد.

از سوی بخش اقتصاد سیاسی سیستم جهانی (PEWS)، جایزه برگزیده‌ی کتاب در سال ۲۰۰۴ به خاطر دستاورد چشم‌گیرش در گسترش دهی تئوری سیستم‌های جهانی و روشمندی‌ها به کتاب نیروهای کار: جنبش‌های کارگری و گلوبالیزاسیون از ۱۸۷۰ (نشر دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۳) داده شد. کتاب به گفته برگزینندگان، پایگاه آماری تاریخ جهانی خیزش کارگری را کشف می‌کند تا هم‌کنشی‌های بین مقاومت و انباشت را از سده‌ی نوزدهم تا بیستم پی‌گیری نماید. او میدان دید روشنی از سیستم‌های جهانی را بر می‌گزیند تا این تناقضات را بیازماید، و این برهان که در درازنای زمان، جایگاه (مکان) در شکل بخشی به کارکرد (آکسیون) هر دو، هم کار و هم سرمایه بعدی حیاتی داشته و دارا بوده است. کتاب در ماهیتی تجربی و سهمی تحلیلی در خوانش جنبش‌های کارگری و اجتماعی سازا می‌باشد. و به اجبار نشان می‌دهد که افت خیزش کارگری در مرکز را بایستی در پیوند با اهمیت برآمد جنبش‌های کارگری در سیستم جهانی نیمه پیرامونی و پیرامونی نگریست.

انگیزه‌ی شورای کار از برگردان و نشر این کتاب،

- سرشت پژوهشی و مستند و علمی بودن کتاب است، آن هم از سوی دانشگاه و حوزه آکادمیستی یک کشور سرمایه‌داری
- پس از کاپیتال مارکس، که بر مبنای صنعت سده‌ی نوزدهم جمع‌بندی شده است، این نخستین باری ست که صنایع بافندگی و خود رو سازی سده ۲۰ و صنایع خدماتی و اصلی آغاز سده ۲۱ مورد بررسی قرار می‌گیرد
- پژوهشگران و دست اندرکاران دانشگاه جانز هاپکینز با این کتاب به نظریه پردازان و مبلغین نظریه «پایان کار» و «زوال نیروی کار جهانی» نشان می‌دهند که به راستی پایان کار همراه با پایان بورژوازی شماره می‌خورد. عصر عصر بازار آزاد و تهاجم است و «طلوعی» برای سرمایه نیست و تبلیغاتی به نام «عصر پسا بازار» بیهوده گویی‌های بیش نیستند.

- کتاب بر درستی دیدگاه مارکس انگشت می‌گذارد، تضاد کار و سرمایه را آشتی ناپذیر می‌بیند و گریز سرمایه از آنجا که نیروی کار قدرت چانه زنی دستجمعی دارد و خاموش نیست. نویسنده کتاب در جستجوی پاسخ به این دو پرسش و نگرانی سرمایه و چالشگران کارگری ست:

که آیا «روندهای متناقض جهان‌گیری سرمایه (گلوبالیزاسیون)، در گستره‌ی جهانی، به یک ناتوانی بی‌همانند و شفاف‌کار و جنبش‌های کارگری سرانجام گرفته است، و از نظر مزد و شرایط کار، یکسره، به پایان «نسلی به انتها» رسیده است؟ دومین گفت‌مان، پیرامون پرسشی است که آیا گلوبالیزاسیون در حال بازآفرینی شرایط عینی مناسبی برای پدیداری انترناسیونالیسم کارگری توانمند می‌باشد؟»

گفت‌مان در باره‌ی اکنون و آینده‌ی جنبش‌های کارگری، بافت و پردازش کتاب پیش روی را سامانه دارد.

نمایه ها

نمایه‌ی نمودارها

نمایه‌ی جدول ها

پیش در آمد و سپاسمندی

۱- پیشگفتار

۲- جنبش‌های کارگری و بسیج سرمایه

۳- جنبش‌های کارگری و گردش‌های تولید

۴- جنبش‌های کارگری و سیاست‌های جهانی

۵- پویه‌های همروزگار در چشم اندازی تاریخی- جهانی

پیوست آ - پایگاه رایانه‌ای گروه جهانی کارگری: مفهوم سازی، پیمایش، و روش کار گردآوری آمار.

پیوست ب- آموزش برای بایگانی داده‌های آماری برای فهرست (نمایه)ها

پیوست ج- رده بندی کشوری

سرچشمه ها

نمایه

نمودارها

- ۲,۱ پراکنندگی جغرافیایی اعتراض کارگری بیان شده، صنایع خودرو سازی، ۱۹۹۶-۱۹۳۰
- ۳,۱ چرخه ی زندگی تولید خودرو و موج های اعتراض کارگری.
- ۳,۲ چرخه ی زندگی تولید بافندگی و موج های اعتراض کارگری .
- ۳,۳ اعتراض جهانی کارگری در صنعت، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.
- ۳,۴ شیفت های اعتراض کارگری در جابجایی، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.
- ۴,۱ اعتراض جهانی کارگری، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.
- ۴,۲ اعتراض کارگری در کشورهای متروپل، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.
- ۴,۳ اعتراض کارگری، جهان مستعمره و نیمه مستعمره، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.

جدولها

- ۲,۱ بالاترین فرازهای اعتراض کارگری در صنعت جهانی خود رو. ۱۹۹۶-۱۹۳۰.
- ۳,۱ بالاترین فرازهای اعتراض کارگری در صنایع جهانی بافندگی و خود رو سازی، ۱۹۹۶-۱۸۷۰.
- ۳,۲ پرفرازترین برآمدهای اعتراض کارگری در صنعت جهانی آموزش
- ۴,۱ اعتراض جهانی کارگری در سده ی بیستم (آمار تشریحی)

چگونه آغازیدن این کتاب را می‌توان در گذشته پی گرفت، نزدیک به 20 سال پیش در یک کنفرانس و با یک نوشتار، پایه‌ی کتاب آغاز گردید. در این گردهمایی که Giovanni Arrighi نیز حضور داشت، در هفتمین کنفرانس سیاسی - اقتصادی سیستم جهانی که به وسیله‌ی چارلز برگ کویت (Charles Bergquist) در دانشگاه Duke سازمان داده شده بود، نوشتاری ارائه گردید که بن مایه این کتاب شد. نوشتار مورد اشاره، زیرعنوان «جنبش‌های کارگری و جابجایی سرمایه: ایالات متحده و اروپای غربی، در چشم اندازی جهانی - تاریخی» نام داشت. نخستین تلاش در یافتن چگونگی پی آمدهای جنبش کارگری کشورهای گوناگون، که با فرایندهای اقتصادی جهانی، به ویژه با جابجایی‌های سرمایه به هم پیوند داشته، سرآغاز این کوشش جمعی بود. در درازای سالیان، این بذر آغارین رویش گرفت، با دیگر دانه‌ها، پهلوی زد و این کتاب به بار آمد. تبادل‌های سپین با Giovanni Arrighi در درازای این دوران در آفرینش فرجامین کتاب، نشانه‌ای نازدودنی برجای گذاشته است و از همین روی، با ارزش‌گذاری آگاه‌اندانه با سپاس از وی آغاز می‌کنم. دیگر وامدار و سپاسمند اعضای گروه بررسی جهانی کارگری - گروهی از دانشجویان دروه کارشناسی و دانشکده‌ای می‌باشم که در مرکز فرناند برادل (Fernand Braudel) در دانشگاه بینگهامتون در سال‌های 1980 پیسوته باهم دیدار داشتیم. جدا از خود ما، اعضا گروه پژوهشی در برگیرنده‌ی:

Giovanni Arrighi, Mark Beittel, John Casparis, Jamie Fericllia Dangler, Melvyn Dubofsky, Roberto Patricio Korzeniewicz, Donald Qataert, و Mark Selden.

بودند. در دوره‌ی این گفتمان‌های درونی این گروه بود که روشن شد که بررسی جدی جنبش‌های کارگری از چشم اندازی جهان گستر (گلوبال) و تاریخی، به آن گونه آماری نیاز دارد که به آسانی در کتابها در دسترس نمی‌باشند. در سال 1986 بود که گروه به نگران به سوی پروژه‌ی مجموعه‌ای از آمار مهمی روان گردید. دست یابی به پایگاه آماری گروه جهانی

کارگری (WLG=World Labor Group) [WLG] آغازی بود که این کتاب بر پایه ی آن جان گرفت.

به زودی آشکار شد که ایجاد این پایگاه آماری به تلاش عظیمی نیازمند است و بدون آن هرگز، کامل نخواهد شد. برای آنکه زمان بیشتری به این پروژه بخشیده شود، به ناچار از ریز گویی کار انجام شده چشم پوشی و به جای آن به جزییاتی در پیوند با آفرینش و ارزیابی پایگاه آماری گروه جهانی کارگری روی نمودیم. بر این بافت بود که دبیر کمیته ترنس ک. هاپکینز- Terence K. Hopkins (1928-1997) رییس کمیته ترمین شمای آغازین خود را که این کتاب بر پایه آن فراهم آمد تحویل داد. از ایمانویل والراستاین Hmmanuel Walerstien عضو دیگر کمیته تز برای راهنمایی‌ها و پشتیبانی هایش در این پروژه سپاس گزارم.

کوتاه سخن آنکه پس از ورودم به دانشگاه جان هاپکینز، گروه پژوهشی کوچکی با سه دانشجوی فوق لیسانس سازمان دادم- Bruce Podobnik, Mahua Sakar و Nettie Legarts که در سال 1993 به طور منظم با هم دیدار داشتیم. در پایان سال، دستاوردهای کارمان را در همایش انجمن تاریخ علوم اجتماعی ارائه دادیم. اکنون به این باور رسیده بودم که یکی از پر ثمرترین راه های پیش برد پروژه، از راه ارزیابی هم سنجی (قیاسی) صنایع گلوبال شدنی ست. بر بستر گفتگوها و بررسی ها با این گروه بود که نخستین گام های مرا به سوی کار برد فرمول بندی سنجشی (قیاسی) بر داشتیم که سر انجام فصل 3 کتاب از آن شکل گرفت. این پژوهش هم سنجی صنعت گلوبال، بخشی با برخورداری از پذیرش برنامه جامعه شناسی ملی علوم در سال 1993 مورد پشتیبانی قرار گرفت. این پذیرش، همراه با پشتیبانی سال 1989 بنیاد جامعه جهانی (زوریخ)، از دید مادی و معنوی در لحظات حیاتی، نیروی شتابنده ی به سزایی به این پروژه بخشید. در درازای ده سال گذشته، در جاز هاپکینز شمار زیادی از دانشجویان لیسانس و فوق لیسانس روی پروژه با توانمندی های گوناگون که د ربرگیرنده ی کمک به- روزگردانی و گسترش داده های آماری WLG می باشد، با من همکاری داشته اند. در سال های 1990 در گیر پروژه مهم پژوهشی دیگری بودم که هم از دید سویایی به راه سرانجام یابنده برای تکمیل به هنگام کتاب کار آ بود و هم مجالی برای ژرفتر اندیشی در باره ی پیوند بین اعتراض اجتماعی و پویه های سیاست های جهانی. پروژه ها از گروه پژوهش کارگری (RWG) در مرکز فرناند برادل (Fernand Braudel) بر روی هژمونی های هم سنجی جهانی در کتاب «جنجال هراس آمیز و حکمرانی در سیستم مدرن جهانی» ریشه گرفت و اوج یافت. (مینزوتا- Minnesota- 1999). امیدوارم این راه میان بر در این کتاب به ارزیابی پیوند بین جنبش های کارگری و جنگ و سیاست های جهانی نیرو بخشیده باشد. از دیدگاه های ریز به ریز، پیشنهادها و پشتیبانی ی که بسیار افراد درخواندن دستنویس در بهار و تابستان 2001 انجام دادند:

Saskia Sassan, Leo Panitch, Ravi Palat, Jahn Markoff, Giovanni Arrighi, Po-Keung Hui, Sidney Tarrow, Alvin So, سپاس گزارم و نیز از دیدگاه های یاری بخش دانشجویان فوق لیسانس در بهار سال 2001 در سمینار جامعه شناسی هم سنجی (تطبیقی)

و جامعه‌شناسی جهانی تاریخی در دانشگاه جانز هاپکینز سپاسگزارم. در پاسخ به نگاه و برخورداری از گذشته، توان آن را یافتم تا برهان هر نکته‌ای از کتاب را روشن ساخته و بهین (و فکر می‌کنم که به گونه‌ای چشمگیر پیشرفت داده) گردانم. از دیوید هاردی (David Haravey) نیز که پیشنهاد نام کتاب را داد نیز سپاس گزارم.

دوره‌های زمانی پوششی کتاب، پایانه‌ی سده‌ی نوزدهم تا اکنون را در بر می‌گیرد. نویسندگانی که کتابی می‌نویسد و با برهه‌ی کنونی سرو کار دارد، با یک آرزوی قوی روبروست و پیوسته در وسوسه‌ی جستجوی آخرین عنوان‌ها می‌باشد. نخستین پیش نویس در مارس 2001 به پایان رسیده بود، یعنی که پیش از 11 سپتامبر 2001. کتاب در بهار سال 2002 برای پخش سپرده شد، یعنی که پیش از موج بزرگ اعتراض کارگران بندر در ساحل غربی (وست کاست) ایالات متحده آمریکا در پاییز سال 2002. پس از 11 سپتامبر، یک پاراگراف به فصل 1 و زیر نویسی به فصل 5 افزودم، در صورتی‌که می‌خواهم به همانگونه نیز در باره‌ی پیوند بین پویه‌های اعتراض کارگری و «جنگ در برابر تروریسم» در برخی از دیگر بافت‌ها بیشتر بنویسم، 11 سپتامبر و پی آمد آن یکی از برهان‌های اصلی کتاب را خط تاکید می‌کشد. به این بیان که مسیر جنبش‌های کارگری به ژرفی در پویه‌های جنگ و سیاست‌های جهانی بستر گرفته است. از همین روی سزاوار بود تا انرژی بیشتری در رابطه با مبارزه کارگران بندر به کار برده شود. این رخداد با این همه به برهان مرکزی کتاب خدمت نمود و بر آن انگشت تاکید گذاشت. یعنی که- کارگران حمل و نقل، در دنیای اقتصاد سرمایه‌داری و دنیای جنبش کارگری موقعیتی راه‌بردی داشته و همچنان و پیوسته خواهند داشت. بی‌گمان، پیش از آنکه کتاب به چاپ سپرده و خوانده شود، عنوان تازه در تقویت بخشیدن برهان‌های کتاب، وسوسه‌های تازه‌ای را فراهم می‌آورد اما امیدوارانه نیز، روشن نمودن سودمندی شبکه‌های مفهومی در اینجا در هم سرشته شده‌را، برای فهم اکنون و آینده جنبش‌های کارگری فراهم می‌آورد. کتاب، پیشکش شده است به پدر و مادر-روبرت و روز سیلور Robert و Rose Silver که همواره بر آن اعتقاد داشتند که **it would turn out well**.

۱- بحران جنبش های کارگری و بررسی های کارگری

در دو دهه‌ی گذشته‌ی سده‌ی بیستم، تا آنجا که به ادبیات علوم اجتماعی باز می‌گردد، هم نگرانی همه‌گانی بر این بوده است که جنبش های کارگری با بحرانی سخت و سراسری دست به‌گریبان شده است. کارکرد اعتصابی کاهشی، و دیگر پروژهای آشکار رزم جویانه کارگری (Screpanti اسکریپانتی ۱۹۸۷؛ شالو Shalve ۱۹۹۲) و کاهش غلظت اتحاد (Western ۱۹۹۵؛ گریفین Griffin؛ مک کامون Mc Cammon؛ و بوتسکو Botsko ۱۹۹۰) و در هم فشردن مزد حقیقی و گرایش فزاینده‌ی نبود بی‌دغدغه‌گی به نگرداشتن شغل (بلواستون Bluestone و هاریسون Harrison ۱۹۸۲؛ اوخیتل Uchitelle و کلاینفلد Kleinfeld ۱۹۹۶) در شمار روندهای مستند بوده‌اند. هم زمان، انبوه بسیاری از ادبیات تجربی متمرکز شده در فرایند کشورهای ثروتمند (به ویژه آمریکای شمالی و اروپای غربی)، از سوئی بحران را به گستره‌ی جهان می‌بینند و درسوی دیگر جنبش کارگری و کار در گستره‌ی جهانی را که زیر تأثیر قرار گرفته است.

چنین برداشت می‌شود که جنبش‌های کارگری همه‌گی با بحران سختی روبرو می‌باشند. این چگونگی به سهم خود، کمک رسان بحران در میدان پیشین پرتنش بررسی‌های کارگری است. همان‌گونه که ویلیام سول (William Sewel) (۱۹۹۳: ۱۵) اشاره نمود: «به آن سبب که طبقه کارگر سازمان‌یافته، کمتر به انجام وظیفه‌ی آزادی بخشی که هم به عنوان انقلابی و هم اصلاح‌گرایی (رفرمیست) که بر آن گمارده شده می‌پردازد، چنین به چشم می‌آید که گفتمان‌های کار یا بررسی تاریخ طبقه کارگر، بخشی از فوریت خود را از دست داده باشد». (به برلان اشتاین – Berlanstein ۱۹۹۳: ۵ نیز نگاه شود). برای بسیاری، این بحران دوگانه‌ی جنبش کارگری و بحران بررسی‌های کارگری، رخدادی دور و دراز و بحرانی ساختاری بوده است. رخدادی که به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با دگرسانی سهمگینی که چند دهه‌ی گذشته‌ی سده‌ی بیستم زیر عنوان عمومی «گلوبالیزاسیون» ویژگی یافته، گره خورده است. برای برخی، بحران نه تنها سخت جدی‌ست، بلکه پایان‌دهنده نیز می‌باشد. آریستاید زولبرگ (Aristide Zolberg) در شمار این افراد است. وی بر این برهان است که: دگرسانی‌های اخیر سده‌ی بیستم، سبب ساز ناپدیدتوانایی (بالقوه) [«فورماسیون اجتماعی مشخص «طبقه کارگری» که ما می‌نامیم‌اش، گردیده است. با «جامعه‌ی پسا ساختاری»، کارگرانی که به خاطر مبارزه‌اشان، ما و امدار «حق کار» آن‌ها هستیم، در سیر ناپدید گشتگی شتاب‌آلودی قرار گرفته، و امروزه،

به گونه‌ای، سازای بقایای انواع رو به انقضای می‌باشند.» [(۱۹۹۵:۲۸). به همین گونه، مانوئل کاستلز (Manuel Castells) چنین استدلال می‌کند که در برآمد «عصر اطلاعات»، اقتدار دولت و تجربه‌ی کار، به گونه‌ای دگرسان شده‌اند که «کارایی جنبش‌های کارگری در اثرگذاری به عنوان سرچشمه‌ی عمده‌ی یک پیوستار اجتماعی و نمایندگی کارگران»، به سایه رفته است. و «نیز هرگونه بایستگی که شاید کارگران در آینده، به هدف بازسازی ساختارهای اجتماعی جامعه مدنی- «موضوع‌های» (عینیت) آزادی بخشی باشند که سرچشمه‌ی «پروژه‌ی هویت» ی به شمار آیند را نیز کم رنگ ساخته است. جنبش‌های هویتی - غیر- طبقاتی، به دید کاستلز (Castells)، تنها «موضوع‌های بالقوه‌ی عصر اطلاعات» به شمار می‌آیند (۱۹۹۷: ۳۵۴، ۳۶۰).

با این همه، در آغاز پایانه‌ی سالهای ۱۹۹۰، شمار فزاینده‌ی از نگرندگان، بر این اشاره دارند که جنبش‌های کارگری، به آشکارا، به مانند یک واکنش توده‌ای پایه‌مند در برابر جابجا شدگی بر انگیخته شده از سوی جهانگیری کنونی سرمایه، موج فرارونده‌ای را آغازیده است. از جمله‌ی رخدادهای واکنشی، می‌توان به نمونه‌ی اعتصاب سراسری و گسترده در فرانسه علیه انقباض (درهم فشرده‌ی مزد و حقوق) در سال ۱۹۹۵- آنچه که لوموند کمی اروپای مرکزی گرا، به عنوان «نخستین شورش علیه گلوبالیزاسیون»^۲ (به نقل از کریشنان ۱۹۹۶: ۴) از آن نام برد، می‌توان اشاره نمود. هم‌هنگام با نشست سازمان جهانی تجارت در سیاتل در نوامبر ۱۹۹۹، نیروی واکنش سیاسی به آن اندازه توانمند بود که دوباره به آب افکندن کشتی به بازار آزاد تجارت را از خط خارج گردانید و سر برگ تمامی رسانه‌های خبری سراسر جهان گردید. تفسیر پردازان، به این بیان آغازینند که همایش‌های سیاتل همراه با اکتویستی نوین (سازمان)، برخاسته از فدراسیون کارگران آمریکا و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی (AFL-CIO)، نشانه‌ی دوباره زندگانی یابی جنبش کارگری آمریکای شمالی بوده است که «از خاکستر گذشته جان می‌گیرد» (وودز Woods و همراهان، ۱۹۹۸، و گسترده تر، پانیت Panith ۲۰۰۰). با الهام‌گیری از اکتویسیم نوین و اندیشمندان اجتماعی، در ایالات متحده آمریکا، در آنجا که با پافشاری زیادی آگهی در گذشت جنبش کارگری و بررسی‌های کارگری نوشته شده بود، بازخیزی دل‌بستگی در جنبش‌های کارگری نمایانگر شد. مجله‌های تازه‌ای پایه‌گذاری شدند که در جستجوی آن بودند تا تلاش ورزانه، فرهنگستان‌ها (آکادمیک‌ها) را با جنبش کارگری درگیر سازند (نمونه‌ی کارگری یو اس آ-USA)، کنفرانس‌های بزرگ آکادمیک در باره جنبش نوین

^۲ در واقع، برای آنانی که افق دیدشان تا ورای کشورهای ثروتمند شمال دا منه می‌یابد، «موج بی سابقه‌ی اعتراضات بین‌المللی» علیه صندوق جهانی پول (IMF) - سیاست ریاضت (انقباض) تحمیلی، در تمامی جهان رو به گسترش، در سراسر سالهای ۱۹۸۰ قابل مشاهده بود (والتون و راگین ۱۹۹۰: ۸۷۶، ۸۸۸).

کارگری سازمان داده شد، و در سال ۲۰۰۰، بخش نوین بنیاد جامعه شناسی آمریکا در رابطه با جنبش های کارگری بنیان گذاری گردید.

برای برخی، چالشگر (آکتیویسم) نوین- در حالیکه هنوز پراکنده و کم توان است- می توانست نخستین نشانه‌ی زلزله‌ی بنیادین سختی در آستانه‌ی بروز خیزش توده‌ای کارگران باشد. برخی بر آن اند که این بروز، شاید بتواند تا حدی بسیار ناتوان و پراکنده باقی بماند و کم‌تر تاثیر در برکناری سازمان نیروهای بسیار نیرومند تر گلوبالیزاسیون داشته باشد.

۲- اکنون و آینده‌ی نیروی کار

کدامیک از این چشم داشت‌های واگرا در مورد اکنون و آینده‌ی جنبش های کارگری شدنی ترند؟ کتابی را که در دست دارید، با این هدف آغاز می‌شود تا برای پاسخ گویی به این پرسش، با یک قالب ریزی دوباره، بررسی‌های کارگری را فراتر از حد معمولی که تا کنون انجام می گرفته، در چارچوب جغرافیایی گسترده تر و تاریخی دور و درازتر تا آنجا که نیاز باشد به ارزیابی بپردازد. شاخص‌های داورى در مورد آینده‌ی جنبش های کارگری بر پایه‌ی- آشکاربودگی یا مجازی بودن و الزامیت- بر بنیاد نوعی داورى استوار بر نوجلوگی تاریخی دنیای همروزگار انجام گرفته است.

برخی از کسانی که به بحران پایانی جنبش های کارگری می‌نگرند، به آن سوی می‌گریند که دوران کنونی را به عنوان دورانی از پایه نوین و بی مانند ببینند. دورانی که در آن روندهای جهان گیری (گلوبال) اقتصادی، طبقه کارگر و میدانی که جنبش های کارگری بایستی بر آن کارکرد بیابند را به تمامی شکلی تازه بخشیده است. و بر عکس، کسان دیگری هستند که چشم داشت آن را دارند که جلوه‌ی دوباره‌ی جنبش های برجسته‌ی کارگری، به آن گرایش می یابد تا خود سرمایه داری تاریخی را با پویایی (دینامیزی) دوباره به گونه ای تشخص یافته و بارز دریافت کنند. و این جلوه یابی به نوبه‌ی خود، در بردارنده‌ی باز تولید پیوستار یابنده‌ی تناقض ها و تعارض‌های بین کار و سرمایه می‌باشد. این دید، بر آن است که پیش بینی در باره آینده‌ی جنبش های کارگری، بایستی بر مبنای سنجش بین پویه‌های دوران کنونی و همسان‌های دوران های گذشته انجام پذیرد. تنها با چنین سنجش‌ای است که می توانیم پدیده‌های نوجلوگی تاریخی را از پدیده‌های به راستی نوین و بی پیشینه، از هم باز شناسیم.

بخش های ۳ و چهار این فصل طرح تئوریک، ادراکی و روش شناختی موضوع های برآمده از بررسی خیزش های کارگری به عنوان یک پدیده‌ی تاریخی - جهانی ست. اما پیش از پیش روی، بخش بعدی کاوشی ست در مورد گفتن متناقض در باره‌ی اکنون و آینده‌ی جنبش های کارگری که بررسی گذشته مان را پوشش می‌دهد. نخستین گفتگو، پیرامون این پرسش است که آیا روندهای متناقض جهان گیری سرمایه (گلوبالیزاسیون)، در گستره‌ی جهانی، به یک ناتوانی بی همانند و شفاف کار و جنبش های کارگری سرانجام گرفته است، و از نظر مزد و شرایط

کار، یک‌سره، به پایان «نسلی به انتها» رسیده است؟ دومین گفتمان، پیرامون پرسشی ست که آیا گلوبالیزاسیون در حال بازآفرینی شرایط عینی مناسبی برای پدیداری انترناسیونالیسم کارگری توانمند می باشد؟

دومین بخش، به نوبه ی خود، ترسیم کننده چنین گفتمانی ست.

۲- گفتمانی در باره ی اکنون و آینده ی جنبش های کارگری

یک « نسل پایان یافته»؟³ («در حال انقراض»)

شرح عمومی از بحران جنبش های کارگری مبتنی بر تحرک مافوق سرمایه تولیدی در اواخر سده ی بیستم، بازار کار واحدی را آفریده است که در آن، همه ی کارگران جهان ناچار به رقابت با یکدیگراند. با حرکت (یا تهدید به حرکت) تولید، تا «نیمه راه دور دنیا»، به ادعای جی مازور (Jay Mazur، ۲۰۰۰: ۸۹) شرکت های چند ملیتی، فشار رقابتی «توده ی عظیمی از کارگران سازمان نیافته» ای را به بار آورده است تا «جنبش بین المللی کارگری» را تحمل پذیر نمایند. در نتیجه، قدرت مبادله ی کارگری کاهش یافته و یک « نسل پایان یافته» از نظر مزد و شرایط کار در گستره ی جهانی (مانند دانه های تسبیح) پخش و بر زمین ریخته شده اند (همچنین، به برونفرنبرنر- Bronfrenbrenner- ۱۹۹۶؛ برخر - Brecher- ۱۹۹۴/۱۹۹۵؛ چوسودوفسکی- Chossudovsky- ۱۹۹۷؛ گادفری - Godfrey- ۱۹۸۶؛ فروبل- Fröbel-، هاینریش- Heinrich-، کرای- Kreye- ۱۹۸۰؛ روس - Ross- تراخته - Trachte- ۱۹۹۰؛ وسترن - Western- ۱۹۹۵ نگاه کنید).

برای دیگران، مهمترین کارایی جابجایی عظیم سرمایه بر جنبش های کارگری، بیش از آنکه ضربه ای مستقیم بر کارگران باشد، ضربه ای ست غیر مستقیم. با این منظر، تحرک مافوق سرمایه، سلطه ی دولت را در واقع سست گردانیده است. و در حالیکه دولت، در کنترل کارای جریان سرمایه ناتوان می گردد، گنجایش آن در پیوند با نگاهیانی از گذران زندگی شهروندان و دیگر حقوق کارگران، در شمار دولت رفاه و دمکراسی واقعی، کاهش می یابد (تیلی- Tilly- ۱۹۹۵؛ کاستلز- Castells- ۱۹۹۷: ۴-۲۵۲، ۵-۳۵۴). دولت هایی که بر حفظ پیمان های پر هزینه اجتماعی شهروندان خویش از جمله طبقه کارگر پای می فشردند، جملگی از سوی سرمایه گذاران جهانی، با تهدید خطر ترک شده گی روبرو می شوند و برای بازگشت شایدهی آنان، مشمول شدیدترین سایش ها (پشم شویی) ها قرار می گیرند. از این منظر، پُر برآیندترین سپهر « نسل پایان یافته»، شکل گیری فشار بر دولت ها، پیشبرد لغو تعهد های خدمات اجتماعی و دیگر غل و زنجیره های دست و پابند مافوق گردانی سود در چارچوبه ی مرزهای خویش

³ Race to the Bottom

است. نخستین مرحله‌ی ورود پرسنگلاخ واحد ارز اروپایی (اورو) به عنوان نمونه‌ای از این روند، مثال آورده می‌شود؛ که در مورد، کشورهای اروپایی، به دلیل رفوزگی در لغو و پایان دهی به شماهای پوششی خدمات اجتماعی الزامی با نیاز پر شتاب همخوان با تحرک مافوق سرمایه، «تنبیه» شده‌اند.

فشارهایی حتا بیش از توان تحمیل وارده بر جنوب، جایی که در سطوح مستقیم تر، در زمان بندی وام ها، دم دست ترین‌اند، شدیدتر خواهد بود. طنز موج مردم سالارانه‌ی جهانی (گلوبال) پایانه‌ی سده بیستم همانگونه که «جان مارکوف» اشاره نموده است، آن است که همزمان با آوردن دمکراسی صوری (فرمال) به شمار بیشتری از کشورها نسبت به همیشه، ارزش واقعی مشارکت تاریخی- به مثابه‌ی خواست کلیدی جنبش کارگری - نیز بیش از پیش زیر پرسش رفته است. دولت های دمکراتیک صوری، « با چشمی خوش باشانه به صندوق بین المللی پول (IMF) و (سرمایه بین المللی) تا چشم داشتی به یک حوزه انتخابیه» (۱۹۹۶: ۵-۱۳۲) ناچار به پیش برد راه کارهای اجتماعی و اقتصادی کلیدی گردیده‌اند.

توضیح مهم دیگری در رابطه با بحران جنبش‌های کارگری، بیشتر بردگرسازی‌های اخیر در سازمان تولید و روند کار پافشاری دارد تا به تاثیر و ضربه‌ی تحرک سرمایه. این دگرسازی‌ها (یا « روند نوسازی ») به گونه‌ای گسترده مبانی سنتی قدرت چانه‌زنی دستجمعی کارگران را زیر سایه گرفته است. بنابراین، به نمونه، کرایگ جنکنیز و کوین لیخت (Craig Jenkins and Kevin Leicht ۱۹۹۷: ۳۷۸-۹) بر آن هستند که در حالیکه « سیستم سنتی فوردیستی و تولید انبوه استاندارد، زمینه ساز سترونی گسترش نیروی کار و جنبش های مربوطه می گردد... گسترش سیستم پسا فوردیستی ... این محیط تشکیلاتی را جابجا نموده است.» فراتر آنکه، فشارهای رقابتی گلوبال، کارفرمایان این سوی و آن سوی جهان را به آن واداشته است تا دست به پی‌گیری سیستم نوین «تولید نرمش پذیر» بزنند و یا در ستیز رقابتی ناپدید گردند. پی آمد چنین جابجایی، آن است که، طبقات روزگاری تثبیت یافته‌ی کارگری، با « شبکه‌هایی ناپایدار و روابطی شتاب آلود و سرسری با پیمان کاران فرعی و آژانس‌های مددکار (مزدور)» جایگزین شده است.

نتیجه آنکه گسسته‌گی و سازمان نا یافتگی طبقه کارگر، بیش از همه، فراشیب "یک موقعیت سیاسی" ست تا آنکه پی آمد "اتحادیه های سنتی کارگری و یا مشی سیاسی چپ باشد" (به Hyman 1992 نیز نگاه شود) .

هم زمان با گسترش یابی تز «نسل به انتها رسیده» و نمونه های آن در ادبیات، بایستی نسبت به این نتیجه گیری که نیروهای اقتصادی جهانی، در حال ایجاد یک سراشیب همگرایی فراگیر جهان گستری (گلوبال) جنبش‌های کارگری و طبقه کارگر می باشند، هشیار بود. به آن معنا که، برداشت های جایگزینی از هرکدام از نیروهای جنباننده ی (دینامیک) پافشار بر " نسل به انتها رسیده" ادبیات اشاره شده در بالا وجود دارند. با توجه به جابجایی سرمایه، تز «نسل به انتها

رسیده» بر روانه‌شدن سرمایه، در جستجوی کار ارزان، از مزد گران به مزد پایین پافشاری دارد. مخالف با چنین نگرشی، به هرروری در کنفرانس اخیری از سوی سازمان ملل در باره تجارت و توسعه (UNCTAD) گزارش می‌شود که بیشترین سرازیری سرمایه‌گذاری سراسر است خارجی بین کشورهای شمالی (بین کشورهای مزد بالا) ادامه دارد. بنابراین، در سال 1999 افزون بر 75 درصد مجموع جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) به کشورهای با درآمد بالا وارد شد. رقم 276 میلیارد دلار روان گشتگی به داخل ایالات متحده آمریکا به تنهایی فراتر از مجموع کل 226 میلیارد دلاری ست که به آمریکای لاتین، آسیا، آفریقا، و اروپای شرقی و مرکزی وارد می‌شود (UNCTAD2000: 2-3).

بدون شك، بازگذاری سرمایه صنعتی به جایگاه‌های مزد پایین در واقع رخ داده است. و در برخی صنایع و مناطق، به گونه‌ای هنگفت نیز انجام گرفته است. با این همه، به همانگونه که در بخش دوم نشان خواهیم داد، تاثیر این بازگذاری، نسبت به آنچه «نسل به انتها رسیده» مدعی است، گستره‌ای بسیار کم دامنه و یک‌سویه‌ای داشته است. در حالی که نیروی کار در جاهایی که سرمایه تولیدی از آن مهاجرت کرده ناتوان گردیده و هم زمان، طبقات کارگر نوینی آفریده شده و در آن سوی دیگر سرمایه‌گذاری‌ها، توانمندتر شده‌اند. پس، "معجزه‌های" اقتصادی ارزان نیروی کار سال‌های 1970 و 1980- در راستای اسپانیا و برزیل به آفریقای جنوبی و کره جنوبی- هر کدام، طبقات کارگر نوین و (راهبردارانه‌ای) استراتژیکی را آفریده، که این به نوبه‌ی خود، جنبش کارگری نیرومند و نوینی که از تولید صنایع انبوه ریشه گرفته‌اند را بازآفریده است. این جنبش‌های کارگری نه تنها در افزایش دستمزد بلکه در بهبود شرایط کار دستاورد داشته‌اند؛ این جنبش‌ها، همچنین کلید «شناسه‌ها»ی پشت گسترش دمکراسی در پایانه‌ی سده‌ی بیستم بودند. بنا به برداشت روت کولیر (Ruth Collier) « ادبیات هم‌سنجه (تطبیقی) و تئوریک [در باره مردم سالاری گردانی]» به گونه‌ای گسترش یافته، همگی از اهمیت نقش طبقه کارگر و جنبش کارگری در روند دمکراسی گردانی‌های دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ خالی می‌باشند... در بیشترین موارد، نقش اتحادیه‌ها و احزاب دارای گرایش‌های کارگری، تا آن درجه‌ای اهمیت داشتند که دست بالا، در ادبیات به آن اشاره‌ای کمرنگ بشود.» (۱۹۹۹: ۱۱۰)⁴

و نیز به همانگونه که در فصل‌های ۲ و ۳ مدلل می‌شود، تاثیر دگرسازی در سازمان تولید بر کارگران، کمتر تک‌سویه است تا یک پندار همگانی.

4- در مورد آفریقای جنوبی و برزیل، به سایدمن (Seidman ۱۹۹۴)، ایالات متحده و مکزیک به کووی (Cowie ۱۹۹۹)، در مورد کره جنوبی به کو (Koo ۱۹۹۳، ۲۰۰۱) نگاه کنید. نیز به اوانس (Evans - ۲۲۷ ۱۹۹۵: ۹)، بنریا (Beneria ۱۹۹۵)، مارکوف (Markoff ۲۰۰۳: ۱۹۹۶)، مودی (Moody ۱۹۹۷)، عریقی و سیلور (Arrighi and Silver) ۲۱۶-۱۸۳: ۱۹۸۴-۱۹۸۳ نگاه شود.

در واقع، به همانگونه که در فصل ۲ خواهیم دید، در برخی شرایط تولید («کنتراتی»، Just-In-Time) در عمل، آسیب پذیری سرمایه در گسست‌های روند تولید افزایش می‌دهد و بنابراین امر توان آن را دارد که نیروی چانه زنی کارگری در چالش سراسر است (آکسیون مستقیم) در جایگاه تولید را افزایش دهد. این موضوع نه تنها در صنایعی که روش‌های کنتراتی را به کار می‌گیرند، بلکه در مورد کارگران بخش ترابری و صنایع ارتباطی که اعتبار هایشان بر این روش تولیدی استوار است نیز راست می‌آید. و این خود سبب ساز آن می‌گردد که به این بیاندیشیم که با بیشتر گلوبالیزه شدن شبکه‌های تولیدی، پهن تر شدن شاخه شاخگی‌های گسستگی‌ها در پتانسیل جغرافیایی، از جمله به وسیله کارگران را پی آمده باشد.

به راستی در این حقیقت آنجایی که در نخستین سال‌های سده بیستم به چشم نگرندگان یقین‌مند چنین می‌آمد که دگرگونی‌ها و دگرسازی همراه با فوردیسم بی‌برو و برگرد، مرگ جنبش‌های کارگری را در شیپور داشت، شوخی ساده‌ای بیش نیست. فوردیسم نه تنها، مهارت‌های بیشترین کارگران سازمان نیافته را (نیروی) بدون استفاده ساخت، بلکه به کارفرمایان اجازه داد تا سرچشمه‌های تازه‌ی نیروی کار را در چنگ گیرند. سرانجام آن که، طبقه کارگری که ناامیدانه با وابستگی‌های خویشاوندی و دیگر دگرگونه‌بودگی‌های موجود و نیز از یکدیگر جدا افتادگی‌ها با «فن‌آوری‌های شگفت‌انگیز و احترام‌آور و هراسناک بیگانه ساز و جزء جزء کننده» مربوطه پدیدار شد (Torigan ۱۹۹۹: ۷-۳۳۶). این تنها، پی‌آمد سیر واپس‌رونده‌ای است. با دستاورد سازماندهی تولید انبوه- که فوردیسم همانند یک سرشت، نیرو بخش آن بود. به اینگونه اکنون آیا ما در آستانه‌ی آنچنان سیر واپس‌رونده‌ی دیگری قرار می‌گیریم که افق دیگری را در برابر داشته باشیم؟

سرانجام، گفتگوهای داغ دیگری در باره‌ی آنکه این فرایند تا به کجا و تا به چه درجه‌ای، سلطه‌ی دولت را به طور واقعی به کناری زده است را پی‌می‌گیریم. بسیاری به «نسل به پایان رسیده»، بیشتر به مانند پی‌آمد اختلاف‌های سیاسی می‌انگارند تا آنکه این (شرایط را) پی‌آمد روندهای اقتصادی گلوبال تسلیم ناپذیری بدانند که اقتدار دولت را به سایه گرفته است. نگاه از این دیدگاه، محاصره‌ی گلوبالیزاسیون بی‌درون‌مایه، (به ویژه گزافه‌گویی و افاده‌ی «جایگزینی موجود نیست» مارگرات تاچر- TINA- There Is No Alternative) اختراع غرض‌ورزانه‌ای است. زیرا که می‌کوشد تا دولت‌ها و شرکت‌ها را پشت سپر پنهان سازد تا آنان را از مسئولیت سیاسی برای سیاست‌های هموارگردانی بازتوزیع سود از نیروی کار به سرمایه در امان نگاه دارند.

مبارزات سیاسی آشکار جنبش‌های کارگری بیان‌گر آنند که این چالش‌ها پتانسیل آن را دارند تا بیهوده‌گویی‌هایی TINA- («جایگزینی موجود نیست»)- را بر ملا سازند، فضای ایدئولوژیکی (مسلكی) را انتقال دهند و شیفتی را به آن وادارند که به سوی سیاست‌های

دوستانه‌ی اقتصادی و سیاسی ملی به پیش برود. (به Block ۱۶-۱۸: ۱۹۹۰، Gordon ۳- ۱۹۹۶: ۲۰۰، Tabb ۱۹۹۷، و Piven ۱۹۹۵ نگاه کنید.)

این نکته‌ای است که William Greider (۲۰۰۱) به باریک بینی در آن هنگام که به شرایط سیاسی تازه ایالت متحده آمریکا و سراسر جهان پس از حمله ۱۱ سپتامبر می‌نگرد، به آن اشاره دارد. برای گرایدر (Greider) بحران تازه «پیش فرض موهومی را بر پایه می‌نشانند تا غیر قابل پرهیز بودن پیش فرض شرکت - جلودار گلوبالیزاسیون را به فروش برساند. دولت‌ها، «دستکم بزرگترین و نیرومندترین آنها»، هرگز «اقتدار خود را نسبت به مالیات و تنظیم بازرگانی از دست نداده‌اند». آنها «به سادگی از کار برد قدرت شان واپس نشینی کرده‌اند» - بحران یازده سپتامبر، به هر روی به «دولت‌های سرکرده، به ویژه نمونه‌ای که در ایالات متحده بر سر کار است، نیاز داشت تا به» کارکردی ناگهانی و برخلاف جهت دست‌زند و به کارگیری قدرت مطلقه‌ی فراموش‌گشته‌اشان پردازند؛ به این معنا که، به گونه‌ای ناخوانده و اما هدف‌مند به بازار وارد شده و به نام جامعه به تحمیل قوانین پردازند». **تلاش‌های دولت به منظور جریان‌یابی بین‌المللی سرمایه به مثابه‌ی کنترل پول تروریستی غیر قابل پرهیز، سبب افزایش شک در مورد چرایی اینکه تلاش‌هایی همانند، مبنی بر اینکه دولت‌ها در جستجوی دست‌یابی به دیگر اهداف سیاسی و اجتماعی‌اند... ناشدنی به دید می‌رسد. برای گرایدر، «تنش‌های میهن‌پرستانه زبانه‌کشیده از جنگ و بحران اقتصادی می‌توانند لحظه‌ی بروز و آشکارگی کم‌مانندی و نیز «مجال‌های سیاسی نوینی، «برای آموزش و تهییج» را «در شکوفایی داشته باشند».**

آیا ماه‌های پایانی سال ۲۰۰۱ سیرپس‌نگرایانه‌ای (قهقهه‌رایی) به چشم می‌آیند که شکفته‌شدگی یک «لحظه آشکارگی کمیاب» ی را نشان داده، یا گونه‌های دیگری از نقطه‌ی چرخش را هنوز باید چشم به راه بود.⁵

در هر پیش‌آمدنی، به گونه‌ای که فصل چهارم نشان می‌دهد، گذرگاه جنبش‌های کارگری در سراسر سده‌ی بیستم، شکل گرفته یا شکل داده شده از سیاست‌های گلوبال است. به ویژه پویایی هژمونی (سرکردگی)، هم‌آوردی و رقابت، تعارضات درون‌کشوری و جنگ. بنابراین جمع‌بندی ما در باره‌ی آینده‌ی طبقه کارگر جهانی که در فصل پنجم بر دو پایه‌ی بازگویی ارزیابی تاریخی جهانی- ارزیابی و پویه‌های اقتصاد گلوبال (تمرکز فصل ۲ و ۳) و در ارزیابی پویه‌های سیاسی گلوبال زمینه‌سازی شده است (تمرکز فصل ۴) را پی می‌گیریم.

برای آسوده‌دلی، گوه‌راین دو جا سازی دوگانه، نسبت به آنچه می‌نمود، پیچیدگی بیشتری دارد. در یک مورد، گفتگو در «گلوبالیزاسیون در برابر اقتدار دولت» که نخست پیش روی

⁵ - در واقع، با لغو اعتصابها و تظاهرات برنامه‌ریزی شده در سراسر جهان درست پس از یورش‌های ۱۱ سپتامبر، بستن فرصت‌های سیاسی دستکم مستندتر از هر گونه‌گشایشی است. (یادداشت‌های کارگری Labor Notes ۳:۲۰۰۱؛ Reyes ۲- ۲۰۰۱؛ ۱: Slaughter and Moody ۳: ۲۰۰۱).

گذارده شد، در چارچوب واژه‌هایی بیشتر دو بخشی به مانند بازی «مجموع - صفر» بین گلوبال و ملت بیان می‌گردد. به همانگونه که ساسکیا ساسن (Saskia Sassen) اشاره دارد، دولت‌ها، خودشان شرکت‌کنندگانی کلیدی «در برقراری شبکه‌های نوینی‌اند که در آن گلوبالیزاسیون به پیش برده شد» (۱۹۹۹b، ۱۵۸:۱۹۹۹a).

فراتر، هم‌ی دولت‌ها در ساختمان‌سازی این شبکه‌های نوین شرکت نمی‌جویند. بنابراین، گفتگو در مورد گرایش‌های فراگیر در اقتدار دولت، اینگونه که در ادبیات رایج است، کمی حساسیت بر انگیز است. برای برخی دولت‌ها، گلوبالیزاسیون، تمرینی برای اقتدارمندی دولتی به شمار می‌آید.^۶ برای دیگران زیگزاگ و چرخش تازه دیدنی را هموار می‌سازد که بر بستر چنین چگونگی، اقتدار دولتی، ناتوان و یا نیستی می‌گیرد (از مستعمرگی یا نو مستعمرگی تا گلوبالیزاسیون). این، به نوبه‌ی خود، در پیوند با گفتگو پیرامون انترناسیونالیسم کارگری درگیری و عوارض سپسین به سزایی را به همراه خواهد داشت. یا به چیزی که اکنون به آن باز می‌گردیم. به بیانی دیگر به انترناسیونالیسم نوین کارگری.

يك انترناسیونالیسم نوین کارگری

در بخش پیشین، بسیاری از گزاره‌های مورد گفتگو در باره چگونگی باز پیدایش شرایط مناسب برای يك انترناسیونالیسم نیرومند کارگری در نخستین سالهای سده‌ی بیست و یکم، بار دیگر به گفتگو بازگردانده می‌شوند. در واقع، نوعی گرایش از گفتگو بر آن است که بذرهایی انترناسیونالیسم نوین کارگری در همان روندهایی یافت می‌شوند که بحران جنبش‌های کارگری قدیمی را به همراه آورده‌اند. بنا بر این بینش، با "گلوبالیزه شدن تولید"، تنش‌های قطبی، نخست اکنون، درون کشورها عمل می‌کنند تا بین کشورها. با پی‌آمد چنین تنش‌هایی ست که تقسیم بندی شمال-جنوب، به گونه‌ای فزاینده دیگر نا مربوط می‌گردند. (هاریس 1987، هوگولت 1997؛ بورباخ و روبینسون 1999؛ الد و همراهان. 1999؛ هاردت و نگری 2000). طبقه کارگر همگن یگانه‌ای در سنجش جهانی در رابطه با کار و زندگی با شرایطی همسان، (و ناخوش‌گوار) در روند شکل‌گیری است. به بیان ویلیام روبینسون و ژری هاریس (22-3، 16:2000-17)، روند در حال گذار کنونی، ("موجب تقسیم شتابنده‌ی جهان: به بورژوازی گلوبال (طبقه سرمایه‌دار در حال گذار) و پرولتاریای گلوبال می‌باشد". این طبقه سرمایه‌دار در حال گذار هم به عنوان "طبقه در خود و نیز برای خود.... در حال پیش روی به

^۶ - دولت‌های قدرت مند چنین سلطه‌ای را به وسیله‌ی فشارهای چند جانبه اعمال می‌کنند. فشار برآمده از سوی مبارزه‌های کارگری و دیگر زیر گروه‌های کارگری در جهان نمونه‌ای از این گونه فشارهاست. در واقع برهان مرکزی فصل ۴ بر آن است که رژیم اقتصادی-اجتماعی جهانی ساخته شده پس از جنگ جهانی دوم (خود یک آزمون دولت قدرت مند ایالات متحده‌ای) به طور نسبی عناصری از «کارگر-دوستی» دقیقاً به جای این گونه فشارها جایگزین کرده است. به همین گونه، دولت‌های اکنون مقتدر «شبکه‌هایی جدیدی را برپا کرده‌اند که از با آن، گلوبالیزاسیون به پیش می‌رود» - تنها تا گستره‌ای که آنان نیز از پایین همان تلاش را احساس می‌کنند- چه بسا که عناصری از کارگر دوستی را در ساختارهای تازه وارد کرده‌اند.

سوي پروژهي طبقاتي گلوباليزاسيون بورژوايي مي باشد). بنا بر اين بنياد عيني، "طبقه کارگر در حال گذار" (در حالیکه هنوز نه به عنوان "طبقه براي خود") به گونه اي فزاينده « طبقه اي در خود» را براي انترناسيوناليسم کارگري پي مي ريزد.

در واقع، بسياري از ديده بانان، و شرکت کنندگان) اعتراض های عمومي در برابر گلوباليزاسيون، که با تظاهرات ضد – سازمان جهاني تجارت (World Trade - WTO Organization) که در سياتل در نوامبر 1999 آغاز مي شود، به عنوان نخستين نشانه هاي پديداري اين گونه انترناسيوناليسم نوين کارگري مي نگرند. بنا به سرمقاله ي ملل The Nation (1999:3)، سياتل سنگ بناي پايه های براي نوعي خط مشي سياسي به نشانه گذاشت که در آن، جنبش کارگري ايالات متحده آمريکاي شمالي "ناسيوناليسم اش را براي يك انترناسيوناليسم و یک همبستگی نوين پر طنين بازتاب داد." در پي سياتل، ژاي مزور (Jay Mazur، رئيس کمیته امور بين الملل CIO-ALF) بر آن است که "بخش بندی، نه بين شمال-جنوب، بلکه (رويروي) بين کارگران در هر منطقه اي و تراکم سنگين سرمايه و دولت هاي مسلط در جريان است" (2000:92).

افزون تر آنکه، توليد گلوبليزه، بر آن است که نه تنها آفريننده ي طبقه کارگر که شرايط مشترك زندگي و کار را سهيم مي شود بوده، بلکه نيروي کاري را به گستره ي جهاني آفريده است که اغلب با همان شرکت سهامی چند مليتی کارفرمايان روبر هستند. خطر با اړه دوسر بریدن طبقه کارگر در گوشه اي از شرکت سهامی امپراتوري عليه کارگران در گوشه ي ديگر، فعالين جنبش کارگري و ديده بانان را به آن سو جهت داده است که چنين برهان آورند که کارگران بايستي درگستره ي جغرافيايي با شرکت هاي سهامی چند مليتی کارفرماي شان به ايجاد سازمان هاي همسنگ بيردازند (منزور 2000؛ کوي 1999؛ موودي 1997). کاهش اقتدار دولت سپس چنين فراخواني را موجه مي سازد. زيرا که اين دولت ها به طور عمده از کاهش قدرت به طور گذرا در رنج اند. در برابر بازيگران فراملي، روشن است که کارگران با نشانه گيري دولت های ملي اشان، هيچ گونه کاميابي و يا دستاورد ناچيزی نيز به کف نمی آورند. اگر ميدان واقعي قدرت اکنون در سطح فراملي ست (چه به شکل شرکت هاي سهامی چند مليتی يا نهادهای بين المللي حکمران گلوبال همانند صندوق بين المللي پول (IMF) و سازمان جهاني تجارت (WTO) پس، مشي سياسي طبقاتی جنبش کارگري بايستي به سوي فراملي به جنبش آيد.

با اين همه در برابر چنين برهان هايی، پيش از آنکه برهان آوريم که در حال پيش روي به سوي زمينه ي جهاني درخور با انترناسيوناليسم کارگري مي باشيم، بايستی هشيارى به خرج دهيم. به يك توجه، که بررسی تجربی گذشته در باره نابرابري (آخر ص 9 نگاه شود) درآمد جهاني به آن سادگی نيست که بتوان به نگاره ي پيدايش يك طبقه کارگر گلوبال و همگن در- خود رسيد. اين بررسی نشان دهنده ي آن است که نابرابري هاي بين کشوري پيش از نابرابري هاي درون کشوري هنوز سبب ساز نسبت سرشاری از نابرابري کل در آمد جهاني – نسبتی بين 74 درصد تا 86 درصد- (ميلونويچ 1999:34؛ کورزنويچ و موران 1997:1017) می باشد. به همین گونه، محاسبه باريک بينانه برآمده از داده هاي بانک جهاني نشان دهنده ي آن است که توليد

ناخالص ملي (GNP) سرانه کشورهای جهان سوم کناره‌ی نازکی از میانگین تولید ناخالص ملي سرانه کشورهای جهان اول - 4/5 درصد در سال 1960، 4/3 درصد در سال 1980 و 4/6 درصد در سال 1999 (محاسبه شده به وسیله بانک جهانی 1984، 2001؛ به اریچی - Arrighi - سیلور و بروئر 2003 نگاه شود) می باشد. چنین نابرابری درآمد سرانجام، به خودی خود سبب تزلزل برهان‌های بیان شده به نفع سودهای تاکتیکی برگرفته شده از آکسیون‌های هماهنگ بین المللی به وسیله کارگران با شرکت سهامی کارفرمای چند ملیتی نمی‌گردد. با این وجود، موجب "دستاویزی برای موجودیت جامعه‌ای واقعی مقدر" که در آن آسیب به دیگری به معنای آسیب به خویشتن برداشت می‌گردد، (لوی و السون 2000:313) در برابرچالشی برای انترناسیونالیسم کارگری که ناپیستی خرد انگاشته شود، نیز نمی‌گردد. بخشی از برهان تقویت انترناسیونالیسم کارگری براین حس بنیاد نهاده شده، که تنها جنبش گلوبال کارگری در خور انجام وظیفه‌ای کارآ در چالش نهادها و سازمان‌های گلوبال می‌باشند. اما برای آنانی که کاهش قدرتی دولت را به عنوان یک اسطوره می‌نگرند، و بر این باورند که دولت‌ها (یا دست کم چند دولت) هنوز یارای آن را دارند که طبقه کارگر خود را محافظت کنند، سرمایه‌گذاری روی همبستگی انترناسیونال کارگری تنها یا در واقع بهترین گزینه‌ی سیاسی مناسب برای جنبش‌های کارگری نمی‌باشد. درست تراز این منظر، موثرترین راه کار برای جنبش‌های کارگری فشار بر دولت‌های خویش برای پیش‌برد سیاست‌هایی سزاوار به سود کارگران می‌باشد.⁷

گزینه دیگر برآن است که اگر شخص برآن باشد که برخی از دولت‌های قدرت مند، بازیگران کلیدی تعیین‌کننده‌ی پارامترهای گلوبالیزاسیون می‌باشند (در حالیکه دیگر دولت‌ها به گونه‌ای موثر ناتوان هستند) بنابراین شماری از دولت‌های قدرت مند راهبردارترین اهداف جنبش‌های کارگری به شمار می‌آیند. با چنین نگرشی، کارگران / شهروندان این دولت‌های قدرت‌مند پوزیسیونی مخالف با کارگران- شهروندان دولت‌های کم‌توان تر خواهند گرفت. به این معنا که، بهتر آن است که برای درگیری در مبارزات سیاسی، طراحی شده برای فشار به "راهبردارترین هدف"، دولت‌های ملی که در حال حاضر قدرت رفرم نهادها و سازمان‌های فراملی را دارند، موضع گیرند. کارگر- شهروندان چنین دولت‌های قدرتمندی بایستی جایگاه ویژه‌ی خویش را در راهی به کار برند که دل‌بستگی تمامی کارگران جهان در آن است و پیش‌آهنگ‌های انترناسیونالیسم کارگری شوند. پیوستار و پافشاری بخش بندی درآمد شمال- جنوب، به هر روی این پرسش را بر می‌انگیزد که آیا مبارزه از سوی کارگران شمال به آن سوی هدف‌گیری شده است که رفرم نهادهای فراملی شاید که گامی به سوی تشکیل یک طبقه

⁷ - این تلاش، برای نمونه، در استراتژی "کمانک" (چوب خمیده‌ای که پس از پرتاب به جای نخست بر می‌گردد که به وسیله کچ و سیکینک (Kech and Sikkink) (۱۳-۱۲ : ۱۹۹۸) مورد گفتگو قرار گرفت سبب پیش‌گیری از بسیج همبستگی جهانی برای فشار به حکومت خودی نمی‌شود. همانگونه که داگ ایمیگ و سیدنی تارو (Doug Imig and Sidney Tarrow) ۲۰۰۰: ۷۸) می‌گویند به منظور از هم باز نمودن اشتراکات گوناگون احتمالی ملی- بین المللی، تمایز بین سطح بسیج اعتراضات و سطح اهداف آنها کاملاً کارایی خواهد داشت.

کارگر جهانی "برای خود" باشد یا نشانه های پدیداری گونه‌ای از **پشتیبان گرایي(پروتکتیونیسم) ست**.

در واقع، شرکت کنندگان جهان سومی در همایش سازمان جهانی تجارت در سیاتل، تظاهرات را نه به مثابه نمودی از انترناسیونالیسم نوین کارگری، بلکه بیشتر به عنوان بیان يك دستور کار پشتیبانی ملی در بخش کارگر شمالی در ائتلاف با دولت های شمالی برداشت نمودند.⁸ هفته‌ی پیش از همایش سازمان جهانی تجارت، کشورهای جهان سوم قطعنامه‌های بی شماری در مخالفت با به میانه گذاشتن توافق های تجارتي که شروط(مواد) اجتماعي استانداردهای محیطی و کاری بالایی را درخواست می نمود تصویب نمودند. این شروط اجتماعي به برهان آنان، بیانگر ملاحظه‌ی بین المللی برای بهبود کارگران جهان سومی نبود، بلکه راه تازه دیگری برای برپایی راه‌بندهایی برای جلوگیری از ورود صادرات کشورهای جهان سوم به کشورهای غنی – "پشتیبان‌گرایی قیمومیت زیر پوشش ایده آلیسم" (دوگر 1999 Dugger) بود. و نیز "مقاومت غیر منتظره" از سوی اتحادیه های کارگری جنوب در برابر پیشنهادی مبتنی بر استانداردهای پایه‌ای کارگری زیر نظارت جهانی. **کنگره با حضور در کنفدراسیون اتحادیه‌های آزاد بین المللی (ICFTU) در آوریل 2000 دلیل می آورد که تحریم برای نقض استانداردهای کار، سلاح‌هایی به غایت سهمگین قیمومیت ملی به شمار می‌آمدند(آژانس فرانس پرس/ خبرگزاری فرانسه 2000).**

چکیده آنکه، گرایش‌ها و رخدادهاي کنونی در سیاست های انترناسیونالیستی کارگری موضوع برداشت‌های گوناگون بنیادینی به شمار می‌آیند. ما در این گفتگو، در هر نکته ای به میانجی‌گری می پردازیم. بخش 2 و 3 به عنوان نمونه، نشان می دهد که گلوبالیزاسیون تولید صنعتی روند متناقضی بوده است و به گونه‌ای که هم زمان در شرایط مادی کارگران از نظر جغرافیایی پراکنده، عناصر و **اگرایی و همگرایی** را تولید نموده – روند متناقضی که به همان گونه کاربردهای متضادی را برای گذشته و آینده انترناسیونالیسم کارگری دارا بوده است.⁹ بخش 4 روند رابطه بین جنبش های کارگری، سلطه ی دولتی، و سیاست های جهانی را در يك سده مرور طولانی دوباره طرح خواهد کرد.

این نشان خواهد داد که توان **گفتگوی دستجمعی کارگر** - شهروند در مخالفت با دولت های خود با شتاب یابی ستیزها و رقابت های درون امپریالیستی در پایانه ی سده 19 و سالهای نخست سده ی 20، **زمانیکه کارگران به عنوان دندانه‌های اصلی ماشین‌ها**(در صنایع و جبهه های جنگ) به شمار می آمدند افزایش یافت. در دور نیمه نخست سده بیستم، در حالی‌که کارگران

⁸ - در حقیقت، يك ماه پیش از اعتراض ۳۰ نوامبر، رئیس (AFL-CIO) جان سویی(John Sweeney) برای امضا گذاردن زیر نامه‌ی بیانگر بر تصدیق دستگاه رهبری کلینتون در باره فرمان تجاری مذاکرات سازمان جهانی تجارت به گروهی از رهبران بازرگانی پیوست (Moody 1999: 1) این نقطه نظر شکی را پشت سر نداشت. درمورد تنش های شمال- جنوب که به سیاتل کشیده شد، به (Brien, 2000: 82-92) نگاه شود.

⁹ - سومین بخش این بخش سوم، به این پرسش می پردازد که آیا تنش همگن سازی شرایط کارگران عملا همخوان با گسترش همبستگی کارگری در میان کارگران ملل گوناگون، نژادها، جنسیت ها و مانند این ها – به گونه ای "خوشبینانه" پنداری ادبیات انترناسیونالیسم کارگری خواهد بود.

توان سنگین چانه زنی دستجمی را در پیکارهای رزمنده ی خود به کار می بردند، دولت ها با گسترش حقوق شان هم به عنوان شهروند و هم به عنوان کارگردر جستجوی جلب تضمین وفاداری آنها (نظام) بودند.

ای اچ کار در پایان جنگ جهانی دوم در نوشتاری بر آن است که شرکت کارگران در پروژه های دولت- ملت ریشه ی فروپاشی انترناسیونالیسم سده ی نوزدهم بود. در سده ی نوزدهم، " در آن هنگام که ملت برابر طبقه میانه بود و کارگران سرزمین پدری نداشتند، سوسیالیسم انترناسیونال گردیده بود. به هر روی برای اچ کار، " بحران 1914 در یک آن، نشان داد... **توده کارگر می دانست که روی کدام رویه ی نانش کره مالیده شده است.**" (یعنی در سمت قدرت دولتی خود آنها). بنابراین با نخستین جرقه جنگ جهانی نخست، " سوسیالیسم انترناسیونالیستی به گونه ای نابخردانه فروپاشید" (1-20:1945).

آیا شرایط سیاسی جهانی بار دیگر مناسب تابش فاز نوینی از انترناسیونالیسم کارگری ست؟ از آنچه تا کنون گفته ایم، **چنین دگرگونی به نوبه ی خود به آن بستگی دارد که طبیعت سلطه ی همروزگار،** سرشت قدرت چانه زنی دستجمعی کارگران، و سرشت بخش بندی شمال- جنوب را داور می کنیم. آیا اگر حتا (برخی) دولت ها قدرت آن را دارا باشند که **سیاست های "کارگر- دوستی" را به اجرا درآورند،** کارگران قدرت آن را دارا خواهند بود که دولت ها، قدرت یاد شده را به سود خود آنها به کار برند؟ و آیا اگر برخی از کارگران توان لازم را داشته باشند، آن قدرت را در راهی که تقسیم بندی شمال- جنوب را مستحکم و یا در هم شکنند به کار خواهند بست؟ (و آیا دولت واکنش نشان خواهند داد؟) گزینه ی دیگر، اگر کارگران، دیگر قدرت چانه زنی دستجمعی لازم را به گونهای که بر دولت ها کارایی نداشته باشند، بار دیگر خویش را بدون "سرزمین پدری" خواهند یافت، و سیاست های کارگری یک بار دیگر به طور "غریزی" به انترناسیونالیستی خواهد گرایید؟

در فصل 5 به تمامی این پرسش ها بازمی گردیم/ پاسخ آنها، به هر روی بستگی به ارزیابی اساسی پویه ی (دینامیک) قدرت چانه زنی دستجمعی کارگران در برابر دولت ها، در برابر کارفرمایان خویش، و در برابر "قدرت های موجود" در هر سطحی که رویاروی شوند خواهد داشت. بنابراین، پیش از پی گیری، بایستی زمانی در سرچشمه ها و سرشمت قدرت چانه زنی دستجمعی کارگران ابزاری را برای تجزیه و تحلیل دگرگونی ها (ترانسفورمسیون) فراهم آوریم.

III. نا آرامی کارگری در گستره ای جهانی- تاریخی: شبکه ای دریافتی و تئوریک

سرچشمه های قدرت کارگران

مجادله در باره جایگاه کارگران جهانی به التزامات تاثیرگلوبالیزاسیون دوران کنونی بر قدرت مذاکرات دستجمعی کارگران بستگی دارد. نقطه آغاز مهمی برای انواع گوناگون قدرت

مذاکرات کارگري تمایز بین قدرت نهادینه اي و ساختار مي باشد اريك اولين ورايت- Erik Onlin Wright,s (2000:962) مي باشد. قدرت نهادینه اي در بردارنده ي " اشکال گوناگون نيرويي ست که در نتیجه ي شکل گيري سازمان هاي دستجمعي کارگران" (مهمترين آنها، تشکل هاي صنفی کارگري، و احزاب سياسي) شکل مي گيرند. قدرت ساختاري، در برابر، در بردارنده ي قدرتي ست که " به سادگي از استقرار کارگران... در سيستم اقتصادي" به کارگران مي رسد. ورايت، بعدتر قدرت "ساختاري" را به دو زیر گونه تقسم مي کند. نخستين زيرگونه قدرت ساختاري (چيزي که قدرت مذاکرات دست جمعي بازار) قدرتي است که " از مکان استراتژیک گروه ويژه اي از کارگران در يك بخش کلیدی صنعتي" به دست مي آيد.

قدرت مذاکرات دستجمعي بازار مي تواند گوناگوني چندي به خود گيرد از جمله (۱) دارا بودن مهارت هاي کميابي که مورد درخواست کارفرمايان است، (۲) **سطح پايين غيرشاغلين عمومي**، و (۳) توانايي کارگران به تمایي از بازار کار خارج شده و بتوانند به گونه اي از طريق سيستم غيرمزدی گذران کنند.¹⁰ به بيان ديگر، قدرت مذاکرات دستجمعي، هنگامي ست که به گونه اي فشرده در روندهاي توليدي يکپارچه به کارگران مي رسد **enmeshed**، در آنجايي که توقف کار محلي در گره کلیدی، مي تواند سبب درجه گسست بسا پهناورتري از خود توقف در پي داشته باشد. چنين قدرت مذاکرات جمعي گواهي روشني بوده اند هنگامي که تمامی خط مونتاژ به وسيله توقف در يك بخشي از خط توليد، از کار انداخته شده، و هنگامي که تمامی شرکت هاي وابسته به تحویل در سا سر وقت طرف هاي گوناگون به وسيله اعتصاب کارگران راه آهن به حالت راکد در آورده شده اند.¹¹

آناني که به گلوباليزاسيون اعتبار مي دهند که بحران شديد و يا نهايي به جنبش هاي کارگري وارد آورده جلوه هاي گوناگون گلوباليزاسيون را به عنوان زيرسايه کشانیدن تمامی قدرت مذاکرات دستجمعي می بينند. (به فصل دوم نگاه شود).

از اين منظر نگرستن، قدرت قرار داد دستجمعي کارگران در بازار خريد، **با بسيج لشگر کارگران ذخيره در گستره ي جهاني به سايه کشانیده شده**، و بازار هاي کار جهاني آزمندي را آفريده است. فراتر آن که به آن گستره اي که سرمايه دار کشاورزي و کارگاه ها ي دستي گسترش يافته ي جهاني درحال زير پا گرفتن منابع غير مزدبري درآمد و به اجبار کشانیدن هرچه بيشتتر افراد، به سوسي پرولتاریتت شدن سوق داده و در نتیجه سبب هرچه ناتوان تر شدن قدرت قرار داد دستجمعي کارگران مي گردد. سرانجام، با کم رنگ شدن سلطه ي دولتي، گلوباليزاسيون نيروي نهادينه اي قرار داد دستجمعي کارگران را زير مي گيرد. از منظر

¹⁰ - براي اين نوع بازار خريد قدرت قرار داد دستجمعي به بحث "تمثيل shmoو" اريك او رايت (Erik O. Wright, 1997: 4-9)، نگاه شود؛ و نيز به Silver و Arrighi (193:1984-200).

¹¹ - در باره قدرت قرار داد دستجمعي در محل کار (Silver و Arrighi 193:1984-5)، نگاه شود. به براي درك همانند به ادوارد (1979) "نارسايي هاي كنترل فني" و "قدرت جاياگاه" پرون (Perrone 1984)، که نيز با والاس Wallace به کار برده شد، گريفين Griffin، و روبين Ruben (1989). و نيز به ترونتي Tronti (1971) نگاه شود. براي قدرت قرار داد دستجمعي کارگران صادراتي جهان سوم به برگ کويست Bergquist (1986) نگاه شود.

تاریخی، قدرت نهادینه ای، در شبکه های قانونی دولتی محاط شده و به عنوان موضوعی همانند حق تشکیل اتحادیه های صنفی و به همین گونه وظیفه ی اجباری کارفرمایان در بستن قراردادهای دستجمعی با اتحادیه های کارگری ضمانت اجرایی داشته است. تضعیف قدرت دولتی، به نوبه ی خود نیز سبب تضعیف قدرت قرار داد دستجمعی در بازار کار گردیده، که تکیه گاه سیاست های خدمات اجتماعی دولتی که "شبکه بهداشت اجتماعی" را شکل داده بود و از رقابت بازار کار جلوگیری می کرد، برخوردار بود.

در واقع، گلوبالیزاسیون به گونه ای گسترده دیده شده که دایره جهانی را باز آفریده با تضعیف قدرت قرار دستجمعی بازار کار قدرت نهادینه ای را از زیر سایه گرفته و بر عکس بنابراین بسیج جهانی ذخیره های کار نه تنها به گونه ای مستقیم، قدرت قرار دادهای دستجمعی بازار کار را کم توان نموده، بلکه به غیر قانونی ساختن موجودیت سازمان های صنفی و اجزای کارگری جلو چشم بیاری از کارگران همراه با دشوارتر ساختن هرچه فزاینده تر موجودیت چنین نهادهایی برای سود رسانیدن به اعضا خود، یاری رسانیده است. سنگین تر آنکه، یورش مستقیم به وسیله ی کارفرمایان و دولت به سازمان های کارگری (با فروپاشی کنترت های پسا جنگ به طور مستقیم، قدرت نهادینه ای کارگری را زیر گرفته اند. آن ها نیز به اروسیون بیشتر قدرت بازار کار و قدرت قرار داد دستجمعی کمک رسانیده و به گونه ای فزاینده دشوارهای بیشتری را در برابر سازمان های کارگری برای دفاع موفقیت آمیز و تداوم سیاست های دولتی "شبکه بهداشت اجتماعی" ایجاد می کنند. اگر دیده می شود که فوق بسیج سرمایه به گونه ای گسترده بازار کار و قدرت نهادینه ای قرار داد دستجمعی را زیر سایه گرفته، "پسا-فوردیست" مربوطه در سازمان تولید و فرآیند کار دیده می شود که به گونه ای سراسری، قدرت قرار داد دستجمعی محل کار کارگران را تضعیف نموده است و بنابراین، مقاطعه کاری دست دوم و دیگر اشکال عمودی تجزیه کننده گرایش تاریخی افزایش قدرت قرار داد دستجمعی محل کار را که در سیستم های فوردیستی تولید انبوه به وجود آمده بود را وارونه ساخته است. فوردیسم با افزایش آسیب پذیری سرمایه در برابر عمل مستقیم کارگران در نقطه تولید، به گونه ای دراماتیک سبب افزایش قدرت قرار داد دستجمعی محل کار گردید. بری اطمینان، ادامه یابی جریان تولید (در برگیرنده خط تولید) به آن منجر شد که قدرت قرار داد دستجمعی بازار کار کارگری افزایش یابد. با همگن سازی و مهرات زدایی کارگران صنعتی و با ممکن ساختن (در واقع برتری دادن) جذب لشکر ذخیره پنهان کارگری کم تجربه و یا بدون تجربه صنعتی. فراتر آن که، تداوم جریان تولید به تضعیف قدرت نهادینه ای گردید. با آفریدن پرولتاریت "توده ای از کارگران سازمان نیافته" که به سادگی نمی توانند جذب اتحادیه ها آرتیازان یا احزاب سیاسی چپ بشوند. از این ها گذشته، قدرت قرار داد دستجمعی به سطوح رشد چند گانه ای می رسد، نخست، به همانگونه که روشن خواهد شد، در ایالات متحده در دهه 1930 و به همانگونه پی در پی در جایگاههای دور و پرت در دهه های بعدی) نمایش داده می شود. خط تولید اجازه داد که شمار نسبی کمی از فعالین استراتژیک معینی، بازده تمامی یک مرکز صنعتی را گسسته کند (به بخش 2 نگاه کنید). دوم، با افزایش **انترگراسیون تولید** در میان مراکز صنعتی با یک شرکت در اعتصاب در یک مرکز تولید یک بخش کلیدی می توانست

تمامی کارگاه ها را کند و حتا تمامی شرکت را سراسر از حرکت بازایستادند. سر انجام، با افزایش تمرکز و تراکم تولید، گسستگی اقتصادی کشور به وسیله ی يك اعتصاب در شرکت یا صنعت کلیدی (در بردارنده ی حمل و نقل صنعتی اتصال کارگاه های به يك دیگر و بازار) همچنان رشد یافت. چنین رخدادی در حالتی بوده است که به ویژه کارگران در جایگاهی در يك صنعت جای گرفته باشند که در آن کشور به گونه ای سرشار به تبادل خارج وابسته بود. به همان گونه که چارلز برگ کویست (Charles Bergqvist 1996) مدلل می دارد، به طور نسبی، گروه کم شماری از کارگران متصل به صنایع صادراتی عمده و حمل و نقل صنعتی پیوسته (برای نمونه اسکل ها، راه آهن ها، فرودگاه ها) در جهان سوم، گنجایش گسست اقتصادی کامل و نیز گسست صنعتی و شرکت را دارند.¹²

آیا و تا چه درجه قدرت های بازار کار، محل کار و قدرت نهادینه ای قرار دادهای دست جمعی با دگرگونی در سازمان تولید پسا- فوردیسم به سایه کشانیده شده- به گونه ای که بسیاری از ارزیابی های هم روزگار می انگارند- یکی از موضوعات مرکزی بر گرفته شده در بخش 2 و 3 می باشد. در بخش 3 و 4 ما به بررسی این امکان می پردازیم که نسبت مستقیمی بین قدرت قرار داد دستجمعی کارگران و کاربرد واقعی (حال) آن قدرت به وسیله ی کارگران برای مبارزه برای شرایط کار و زندگی بهتر وجود دارد. در واقع پیش تر رشته که در رابطه با گلوبالیزاسیون و ادبیات کارگری مورد گفتگو قرار گرفت، بر آن است که بحران به وجود آمده در جنبش کارگری، پی آمد دگرگونی های شرایط ساختاری رویاروی جنبش کارگری نیست، بلکه به وسیله دگرگونی های (ترانسفورماسیون) محیط پرت به بحران کشانیده شده است. به ویژه آن باوری که گزینه ی بسیج زدایی قدرت مند بر جنبش کارگری تأثیری نداشته است موجود نیست. به دید فرانسس پیون و ریچارد کلوارد (Frances Piven and Richard Cloward 1977: 413-14) آن را " ایده ی قدرت" نام نهاد، خود سرچشمه ی عمده ای از قدرت کارگران بوده است.

بسیج ها در درازای سده ی گذشته با این پندار که کارگران به واقع توان مند بوده و فراتر آن که قدرت اشان به گونه ای کارآ می تواند شرایط کار و زندگی آنان را به سوی بهتر شدن، دگرگون سازد، مایه گرفته است. آنان چنین مدلل می دارند که: آن چه گلوبالیزاسیون بیش از هر چیز دیگر انجام داده آن است که " باور کهن این سده در رابطه با قدرت کارگری را پنجر کرده" و محیط پرتی را آفریده است که اخلاق سیاسی مردمی به گونه ای غم انگیز، کنش و خواست ستزه جویی بری تغییر را از درون تهی ساخته است. چنین روندی در باورهای

¹² - قدرت قرار داد دستجمعی جایگاه کار به رابطه ای گوناگون بین ترکیب و غلظت تولید و قدرت قرار داد دستجمعی کارگران اشاره دارد، از آنچه اغلب در ادبیات مارکسیستی بر آن پافشاری شده (نمونه Wright 1997) به تأثیر تمرکز و غلظت سرمایه بر قدرت نهادینه ای قرار داد دستجمعی کارگران، پافشاری دارد، یعنی که به "توده های کارگر در تماس و رابطه با یکدیگر قرار می دهد" پیشرفت سرمایه داری، شرایط برای پیشرفت آگاهی دستجمعی و سازمانیابی کارگران بهبود می بخشد. به هر روی، دگرگونی پسا- فوردیسم که به پراکندگی و تکه پارگی عمودی تولید کمک کرد، طبقه کارگر را به کم توانی گسترده کشانید

کاررگان به نوبه ی خود آینه ای است از قدرت قرار داد دستجمعی نهادینه ای و قدرت دستجمعی ساختاری، اما بدون شك، نقشی در پویایی های خود آن ها و جنبش های کارگری ایفا می کند.

با گشایش این پیچیدگی که چگونه دگرگونی ها (ترانسفورماسیون) در اشکال گونه گونه قدرت دستجمعی کارگران، زمان و فضای ما را دچار دگرگونی ساخته، ارزیابی مان با دو مجموعه فرضیه در ملاحظه با رابطه ای بین نا آرامی های کارگران و و روند های انباشت سرمایه در سنجه ی جهانی سمت و سو گرفته است. هر دو مجموعه بر در گیر در تناقضات اجتماعی به دگر شدگی کار در کالا متمرکز شده است. اما، مادامی که نخستین مجموعه بر دگر شدگی ناهموار مادی متمرکز است، دومین مجموعه بر ناهمواری های فضایی مرکزیت گرفته است. اجاز دهید هر فرضیه را به نوبته چکیده به آزمون بگذاریم.

کارگر به عنوان يك کالاى ساختگی

کارل مارکس و کارل پولانی (Karl Marx and Karl Polanyi) هر کدام، با عدسی های تنوریک جداگانه ای، اما در ربط با یکدیگر به گسترش جهانی تاریخی جنبش های کارگری می نگرند. هر دو، با راه هایی متفاوت، بر آن اند که کارگر "کالایی ساختگی" بوده و هر کوششی که بخواهد، انسان ها را مانند دیگر کالاها، کالا انگارد، به ضرورت به مقاومت و اعتراض ژرف می انجامد. با این همه، همان گونه که در پی آمد، گفتگو خواهیم کرد، باز خوانی مارکس، به يك پافشاری، به مرحله وار طبیعت دگر شدگی های مقاومت کارگران که ویژگی سرمایه داری تاریخی ست، روی کرد دارد، در حالی که باز خوانی پولانی، به پاندول واری ماهیت آن مقاومت پافشاری دارد.

برای مارکس بدلی بودن ماهیت قدرت کالایی کارگران، خود را در پنهان بودگی جایگاه تولید اشکار می گردد. در جلد 1 سرمایه، مارکس بر آن است که در بازار کار "آزادی، برابری، دارایی، Banthem" حکم فرماست. بنابر این، نیروی کار، آزادانه با دستمزدی داد و ستد می شود، که ارائه دهنده ی ارزش کامل آن است (برای نمونه، هزینه بازتولید آن). به هر روی، خریدار نیروی کار، فور ی در می یابد که آن کالایی نیست مانند دیگر کالاها، بلکه تجسم انسانی هایی را دارد که اگر راه دراز و سخت و سریع رانده شوند، به اعتراض و مقاومت بر می آیند. پس، مبارزه بومی و منتشر می گردد و از لحاظ نظری، رابطه ی کار- سرمایه را در نقطه تولید تبیین می کند. اگر برای مارکس، کارگر ماهیت ساختگی خود را در نقطه ی تولید اشکار سازد، برای پولانی، ماهیت بدلی آن، (و بنا بر این نرمش ناپذیر) با آفرینش کارکرد بازار برای کارگر، هر آینه نمایان است. کارگر، زمین و پول آن عوامل ضروری هستند، اما کالاهای واقعی نمی باشند، زیرا که یا به هیچ روی تولید نشده اند (زمین) یا برای دلایلی غیر از فروش در بازار (کارگر و پول) تولید شده اند. "کارگر و زمین چیز دیگری غیر از انسان هایی که هر جامعه ای خود در برگیرند ی آن هاست و آن محیط طبیعی آنان را در میان گرفته و

هستی دارد، نیست. برای منظور کردن آن مکانیزم بازار بایستی عنصر اجتماعی خود را تابعی از قوانین بازار بگرداند. "پولانی (1944:71) بنابراین، برای پولانی، گستره و ژرفای بازارهای نامنظم برای کارگر و دیگر کالاهای بدلی به گونه ای گریز ناپذیر سبب برانگیختن جنبش های رویارویی طرف دیگر برای "محافظت از جامعه" بنا به آنچه پولانی به آن "جنبش دوگانه" نام نهاده است (1944:30) هر گستره و ژرفای بازار کار، با بسیجی برای تنظیم و اجبار برای "بازار آن عامل تولیدی که نیروی کار شناخته شده"، رویا روی می شود که از مکانیزم هایی گونه گون، در شمار قوانین اجتماعی، مقررات کارخانه، بیمه بیکاری و اتحادیه های صنفی (1944-7:176) می گذرد. اما این چنین غیر کالایی نمودن نسبی کارگر، تنها در جامعه ای می تواند راه حل با ثباتی به شمار آید که اشتیاق به سود به تدارکی برای گذران زندگی مبدل شود. ارزیابی پولانتی عدسی کار آبی را فراهم می آورد که با آن می توان به خط شلیک جنبش های کارگری سده بیستم نگریست. با این عدسی می توان جنبش پاندول ماندنی را کشف نمود و هنگامی که پاندول به سوی کالایی شدن کارگر نوسان می یابد، سبب برانگیختن جنبش هایی رویا رویی محافظت طلب می گردد. بنا بر این پایه ی سده ی نوزدهم و آغاز سده ی بیستم، گلوبالیزه شدن بازارها، آفریننده ی جنبش های رویارویی نیرومندی از سیو کارگران و دیگر گروه های اجتماعی می گردد (به بخش 4 نگاه شود) در واکنش به خیزش رزمجویانه ی کارگری در پی دو جنگ جهانی و افسردگی روحی، پاندول به سوی کالایی زدایی کارگران و س از جنگ جهانی دوم نوسان یافت. بر پایه پیمان های اجتماعی داخلی و بین المللی بین کار و سرمایه و دولت، به ویژه کارگر را به گونه ای نسبی از واگاری های یک بازار جهانی نامنظم محافظت کرد. اما این گونه پیمان های محافظتی گذران زندگی، به عنوان پای بندی رشد یابنده سود جویی، درک پذیر گردید- زنجیری که در اواخر سده بیستم با موج جهانی سازی گسسته شد. (به بخش 4 نگاه شود). چنان که با عدسی پولانی به روند هم روزگار گلوبالیزاسیون بنگریم، آن هم روزگار نوسان تازه ای از پاندولی چشم داشت داریم. و در واقع ارزیابی های هم روزگار بسیاری از ارزیابی پولانی (1944) به مانند پای- ای تیوریک هم برای شرح واکنش های هم روزگار در برابر گلوبالیزاسیون و نیز برای پیش بینی واکنش های فزاینده ی آینده جنبش های در برابر بیرون کشیده شده اندو به (Kapstein, 1996:14-28, Rodrik 1997, Mittleman, Gill and Mittleman 1997, Block 2001, Stiglitz 2001, Smith and Korzeniewicz 1997) نگاه شود.

در تحلیل پولانی گسترش بازار خود- نظم، به نوبه ی خود مقاومت بر می انگیزد، زیرا که زمینه ساز تاثیرات اجتماعی گسترده پذیرفته شده و بر پا شده حق گذران زندگی می باشد- به بیان دیگر، به سهم خود با نوعی برداشت "ناحق" مایه می گیرد و اما برداشت "قدرت" در پولانی به گونه ای سنگی، گم می باشد. زیرا که، در آن، یک بازار جهانی نامنظم، سرانجام "از بالا رو به راه می شود، حتا اگر آن پایین ها نابرخوردار از نیروی پیمان دست جمعی کار آبی باشند. این به آن سبب است که پروژه ی بازار جهانی خود- نظم، به سادگی به بیان خود وی،

يك " نا كجا آباد" و بي پشتوانه خواهد بود، چيزي ويران و شكسته كه از بالا جايگزين مي شوند، بدون كارآ بودن اعتراض از پايين.¹³

تحليل ماركس، وارونه، به قدرت و نيز بي عدالتي را به عنوان ويژگي هاي نارسي هاي سرمايه پافشاري دارد. به سرمايه داري، هم زمان به مثابه ي توليدگر بينوايي فزاينده توده اي و قدرت فزاينده پرولتاريا نگرسته مي شود. در تحليل ماركس، سرمايه بدون كار، هيچ است. و پيشرفت سرمايه داري در دراز مدت به توان مندي ساختاري دارندگان نيروي كار، سرانجام مي يابد. در بخش هاي پاييني جلد يك كاپيتال، براي نمونه، ماركس شرح مي دهد كه چگونه نه تنها در پيش روي سرمايه داري، بينوايي، تباهي و بهره كشي طبقه كارگر سرانجام مي گيرد، بلكه به توان مند شدن گنجائش و جايگاه مقاومت در برابر بهره كشي از طبقه كارگر منجر مي شود. به گونه اي كه وي " طبقه اي ست كه خود، همواره از لحاظ شمار اعضا، در حال افزايش بوده، داراي ديسپيلين شده، متحد گشته، و با هر مكانيسي از روند و توليد سرمايه داري سازمان يافت." (1959: 763 تاكيد از نويسنده). چنين ديدگاهي، به گونه اي روشن تر حتا در مانيفست، بيان شده است. " پيش رفت صنعتي، كه پيش برن

برنده ي بدون اراده ي آن خود بورژوازي ست، پراكندي كارگران را كه از رقابت آنان ناشي مي شود، به سازمان يابي تشكّل هاي كارگري، به يگانگي انقلابي اشان جاي گزين مي گردد. بنا بر اين، پيش رفت صنعت مدرن، از همان پايه اي كه توليد سرمايه داري آفريده مي شود و توليدات را به جيب مي زند، گسسته مي شود. (4-1967: 93) فورمول بندي ماركس بر آن است كه اگر چه " پيش رفت صنعت شايد سبب كم تواني قدرت قرار داد دستجمعي بازار نيروي كار گردد، سبب افزايش قدرت دستجمعي محل كار و قدرت انجمي آنها مي گردد." جمع بندي ماركس آماج اساسي انتقادي همه جانبه اي د ر فرهنگ بررسي هاي كارگري بوده است، به ويژه تا كنون پايه ي آنچه به بياني شاهكار داستان پرولتاريا ريزاسيون به ضرورت به سوي آگاهي طبقاتي و عملي انقلابي (موفق) پيش روي مي كند. (براي تفسير جزئيات چنين نقدي به Katznelson, Zolberg 1968 نگاه كنيد.) با اين وجود، خواندن جلد 1 كاپيتال در مجموع پيشرفت خطي كم تري از قدرت طبقاتي كارگري را به دست مي دهد و نيرومندان با پويه هاي هم روزگار پيچ مي شود. هسته ي جلد 1 را مي توان به عنوان تاريخ ديالكتيك بين مقاومت تاريخي كارگران در برابر بهره كشي در جايگاه توليد و تاثيرات سرمايه براي غلبه بر مقاومت به وسيله انقلاب در توليد و روابط اجتماعي. با هر گامي- از صنايع دستي به سيستم كارخانه اي به كارخانه ماشيني- اشكال كهنه ي قدرت قرار داد دستجمعي كارگري زير گرفته شده تا تنها اشكال جديدي در سطحي بزرگتر و گسسته تري بيافريند.

¹³ - اين جمع بندي به گونه اي با تحليل پولاني در سالهاي ۱۹۳۰ به دست آمد كه بر آن است كه ماهيت " قدرت جنبش هاي توده اي از پايين ممكن است به وسيله بازارهاي خود- نظم گرايش مي يابد، در تعيين شكل گيري كه به نوعي گريز ناپذير گرفته مي شود. (به نمونه، فاشيسم، كمونيسم يا طرح نو-New Deal)

تنها با این خوانش از مارکس است که ما را به انتظار يك دگرگوني پيوسته طبقه کارگر شکل ستيز کار/ سرمایه رهنمود مي سازد.

انقلاب ها شدني ست که سازمان توليد و مناسبات اجتماعي، عناصری از طبقه کارگر را بي سازمان سازد، حتا برخی را به سوي " انواع رو به زوال" چرخش دهد. به مانند دگرگوني هاي همراه با گلوباليزاسيون هم روزگاري که بدون شك چنين شده است (به بخش 1 نگاه شود). اما کارگران و جایگاههاي پذيرا شدن ستيز در امتداد خواستهاي جديد و اشکالي مبارز بازتاب شيفت طميني که روي آن مناسبات کاري مایه پيشرت مي کند. بنابراین در حالیکه خواندن پولاني، بر جنبش پاندولي (بازگرداني) استوار است. بدون خواندن مارکس، بر توالي مراحل که در آن ها سازمان توليد (و بنابراین طبقه کارگر و زمین که بر آن مبارزه مي کند) به گونه اي پيوسته و پایه اي دگرگون گردیده است. آن درون بيني که نيروي کار و جنبش کارگري به گونه اي پيوسته ساخته و باز ساخته اند، پادزهری کارآ علیه تنش عمومي که خصوصیت يابی این که طبقه کارگر کیست را به سختي به سایه مي کشاند مهيا مي سازد. (سده نوزده، پيشه وران و در سده ي بيستم کاررگران توليد انبوه بودند). بنابراین گذشته از دیدن جنبشي "سرکوب شده تاريخي" (Castells 1997) یا گونه اي از "مانده هاي انواع در حال زوال" (Zolberg 1997) چشمان ما به نشانه هاي نخستين شکل گيري طبقه کارگر نويني گشوده مي شود، به همان گونه که "پس زني" ايستادگی از آن طبقه اي که "ساخته شده اند".

وظیفه کلیدی شناسايي واکنش هاي برخاسته از پايين نسبت به هر دو سوي آفرينش و نابودي رش سرمایه داري مي باشد.

بررسی ما بر پويههاي دراز مدت کارگران جهان بنا به چشم اندازي است بر هر دو بر آمدهاي کارگري نوع مارکسي و نوع پولاتي. برآمدهاي کارگري نوع پولاني دريافت مان واپس زدني مقاومت هايي است در برابر گسشرش يك بازار جهاني خود- نظم، به ویژه به وسيله ي طبقات کارگري که با دگرگوني هاي اقتصادي جهاني ساخته نمي شدند و نير به همان ترتيب به وسيله ي کارراني که از برقراري پيمان ها اجتماعي ي که از بالا در حال واگذاري بودند، بهره مند شده و انجام مي گرفت. و با برآمد کارگري نوع مارکس دريافت ما مبارزيت ست که به وسيله طبقات کارگر نويني در حال پديداري که پياپی ساخته مي شدند و به عنوان پی آمد ناخواسته ي رشد تاريخي سرمایه داري نيرومند مي شدند، حتا به مثابه ي طبقات کارگر قديمي که در حال ساخته شدن نبودند.

مرزکشی و تناقض هاي سرمایه داري تاريخي

گفتگوي پيش روي، به ياد آوري تناقض بنيادين سرمایه داري تاريخي روي کرد دارد. در يك سوي، گسشرش توليد سرمایه داري به نيرومندی کارگران و از همين روي سرمایه (و دولت ها) را با فراگشت جنبش هاي کارگري نيومند به رويارويي مي کشاند. امتيازهايي به میان نهاده

می شود تا جنبش های کارگری را به به مهار کشانند، در پی آمد چنین پیش آمدی، سیستم را به بحران باری شوداگرانه می کشانند.

از سوی دیگر، به وسیله سرمایه (و دولت ها) تلاش هایی به هدف برقراری همواره ی سود، به عمل می آید برقراری پیمان باری اجتماعی شکننده ای را در بر می گیرد و به شدت یابی کالایی شدن کارگران می انجامد که پی آمد بحران باری مشروعیت و مقاومت واپس زننده ای را می آفریند.

این دو تنش- بحران سوداگرایانه و بحران مشروعیت- بیانگر تنش مداومی در سرمایه داری تاریخی است. نوعی بحران که تنها با اقداماتی می توان حل کرد که نوع دیگری از بحران را برون می افکند. این سوی تنش، نوسانی دورانی میان فازهای تاریخی می آفریند که آن ویژگی را دارد که با حرکت به سوی کالایی زدایی کارگران پایه ی پیمان های اجتماعی نوین و فازهایی ویژگی یافته دوباره کالاسازی کارگران و گسستن پیمان های اجتماعی می باشند.

این پویه ی گذرا به گونه ای ژرف به وسیله ی پویه فضایی تداخل می یابد. به بیان دیگر نوسان دورانی درگذر زمان بین فازهای گرایش یابنده به سوی کالایی سازی و کالایی زدایی کارگران با فرایند جاری (جلو رونده) تفکیک قضایی میان مناطق جغرافیایی، با توجه به سطح، شدت کالایی شدن کارگر تداخل می یابد. با نخستین نزدیکی دریافت چنین تداخلی پویه های طمانی و فضایی، می توانیم به نگرش ایمانوئل والراشتاین () کشیده شویم که سرمایه داری تاریخی با " پرسش - سطح - سیستمی" ویژگی یافته است، یعنی که می توان سود آفرید - حتا با کالا زدایی نسبی کارگران و با

وبا برقراری قراردادهای اجتماعی گران تا زمانی که آن امتیازات، تنها درصد کمی از کارگران جهانی را در بر می گیرد. همانگونه که والراستات انگشت می گذارد، با برگشت به کنترت های اجتماعی پسا جنگ جهانی " شخص می تواند چند صد میلیون کارگر غربی را قیچی کند، ولی هنوز سیستم را سود آور سازد، اما اگر چند میلیون کارگر جهان سن را ببرد، چیز دیگری برای انباشت سرمایه بر جای نخواهد ماند" (1995:25)

در واقع همانگونه که در فصل چهار نشان خواهیم داد، ای شکافی بود از سویی بین وعده های بیهوده ای که مصرف انبوه گلوبالیزه به شیوه آمریکایی به وجود آورده بود و از سوی دیگر ناتوانی برای آن چنان سود آوری که برای هژمونی نهادینه ی ایالات متحده آمریکا را پس از جنگ جهانی دوم محدودیت مرکزی سبب می گردید. بیشتر آن که انفجار این تناقض در سال های 1970، زمینه ساز آن بود تا چرخش تازه ی پاندول را به سوی بازارهای خود- نظم گلوبال(فاز همروزگار گلوبالیزاسیون) رخ دهد.

با گستره ی بیشتر، مبارزه ای پیوسته نه تنها بر تبیین درون مایه ی "حقوق" طبقه کارگر بلکه فراتر از آن، بر انواع و شمار کارگران در دستیابی به آن حقوق جاری ست. چگونه- و با چه شتابی- بحرانی تازه مشروعیت/ سود آوری رسیده است، بیش از همه بستگی به "گستره مکانی استراژی های" تلاش هایی که "مرزهای" بی پشتوانه سازی آنانی که باید "بریده" شوند و آنانی که می بایستی "رها مانند" را تصمیم می گیرد.

در واقع ناکامی کلیدی نقد فمینیستی روند اصلی مطالعات کارگری ریشه در ناشناختی نفوذ و اهمیت استراتژی های مرز بندی نمودن ها دارد. به طور سنتی، مطالعات کارگری در داستان چگونگی شکل گیری طبقه کارگر بر کارگران ماهر و افزار مند (artisan) اروپای غربی و ایالات متحده که با پرولتریزاسیون و دسکیلینگ Deskilling روبرو ست، تمرکز داشته است که پیوسته در برابر تهدیدها بر گذران زندگی و سنت های کار، سازمان یافتگی سیاسی و مقاومت نموده است. اما هب همانگونه که اندیشه و رزان فمینیست پافشاری دارند، به گونه ای ایفاگرانی چند را برای پیش نمونه یا موضوعی جهان شمول در شکل گیری طبقه کارگر بیان می کنند، نژاد (سفید)، و جنسیت (مرد)، از این ایفاگران ویژه ی تاریخی ساخته شده، نامربوط به دید می آیند. در نتیجه، راه هایی که در آنها " هر دو جنسیت و هم نژاد ... به گونه ای نهادینه هویت های طبقاتی بوده اند" نادیده گرفته شده اند. فراتر آن که، راهی که در آن کارگران خود، هویت هایی را کوشاگرانه سزا گردیدند که دیگر کارگران را از جامعه ی حقوقی محروم ساختند، پنهان مانده است.¹⁴ (Rose، 1997: 138-9) تاکید بر اصل)

در نادیده انگاری یا فروافتادگی محوریت نژاد، قومیت، جنسیت و ملیت در رابطه با شکل گیری طبقه، خوانش های سنتی کارگری جایای مارکس پیگیری می شود. مارکس بر آن چشم انداز بود که فرایندهای پرولتاریزاسیون، در درازای زمان به گونه ای فزاینده طبقه کارگر هم گن را بیافریند. با همگرایی تجربه ها، دلبستگی ها و آگاهی ها پس پایه ای را برای جنبش های کارگری متحد کشوری و بین الملل می گستراند. مارکس و انگلس، به گونه ای روشن برهان می آورند که « بند مدرن سرمایه، همانگونه که در انگلستان و نیز فرانسه، آمریکا و نیز آلمان [پرولتاریا] را از هرگونه نشانی از ویژگی های ملی می زداید» و هر تمایز «سنی و جنسیتی دیری ست که دیگر، هیچگونه اعتبار اجتماعی برجسته ای برای طبقه کارگر ندارد. همه ی (این ها) ابزار کار بوده و برای کاربرد. بنا به سن و جنسیت، اسنان کم و بیش هزینه بر می باشند» (۱۰۲، ۹۲) (۱۹۶۷: ۸۸) این جمع بندی ها بر درهم آمیختگی دو چشم انداز: کار و سرمایه، پایه گرفته است. همانگونه که ژنووانی آریگی (۱۹۹۰: ۹۳) اشاره دارد.

پیشینه ی بریدن هزینه ها در پایان سده ی ۲۰ « مدرک جدید و اجباری بیان گر پشتیبانی از این مشاهده که برای سرمایه همه ی اعضا پرولتاریا ابزار (قابل مبادله) کار می باشند.» (بدون توجه به سن، جنسیت، رنگ، ملیت). اما برداشت مارکس در آنجا که مدلل می ساخت که به این سبب که سرمایه داران کارگران را به مثابه (کالاهایی) قابل مبادله می انگارند، کارگران خود، مشتاقانه بنیان های هویتی غیر طبقاتی خویش را رها می کنند نادرست بود. در واقع،

¹⁴ - بنابراین تا آن جا که به "کارگر اسوه ای" سده ی نوزدهم مربوط می شود، این کارگران صنعتی افزار مند و ماهر از محرومیت کارگران غیر ماهر از سازمان های سیاسی، با بنیاد "مهارت خود"، از راه "انحصار کارآموزی" فراتر رفتند. بیش تر آن که، "به گونه ای تاریخی به مثابه ی یک نماد نرینه (و سفید) سزا شدند." (Rose ۱۹۹۷: ۱۴۷ و نیز به بارتون ۱۹۹۸؛ سومرس ۱۹۹۵؛ فیلیس و تایلور ۱۹۸۰؛ کوکیرن ۱۹۸۳؛ السون و پیبرسون ۱۹۸۱؛ روز ۱۹۹۲؛ تاپلی ۱۹۹۴؛ روادیگر ۱۹۹۱ نگاه شود)

درست تر آنکه از آنجا که « ویران سازی و بازسازی طبقه کارگر، فشارهای رقابتی و تخریبی بر کارگران وارد می‌آورد، و گرایش گریبانگیر درونی برای کارگران وجود دارد که حصارها و مرزهای غیرطبقاتی را به مانند پای ای برای خواست‌های حفاظتی در برابر مرداب ویرانگر بکشد.¹⁵ (۱۳)

هر آنگاه که سرمایه‌ی مجهز، با نیروی کار به مانند توده‌ای نا متمایز و نه با فردیتی غیر از استعدادی متمایز برای سرمایه‌ی افزایی رفتار کرد، پرولتاریا دست به شورش زده است. همواره و تا حدودی، از ویژگی‌های شاخص، (سن، جنسیت، رنگ و کگونه‌گونی‌های جغرافیایی) توانسته‌اند مجموعه‌ای دست یافته و یا بیافرینند که به وسیله‌ی نوعی کارکرد ویژه را بر سرمایه تحمیل کنند. در پی آمد، پدر سالاری، نژاد پرستی و شوینیسم ملی، برجینش جهانی کارگران مکمل کرده است. و در شکلی از شکل‌های موجود، بیشتر در مسلک (ایدئولوژی‌ها و سازمانهای کارگری زندگی می‌کند و خانه کرده است. (Arrighi ۴-۹۳: ۱۹۹۰a)

این گفتمان به روشنی مربوط به گفتگوهای ست در باره انترناسیونالیسم کارگری در برخی از آنهای که موضعی «خوش بینانه» نسبت به انترناسیونالیسم کارگری می‌گیرند. از نوعی منطق زیرین پیروی می‌کند که گرایش سرمایه راهمگن ساز کارگر در طول مرزهای ملی می‌بینند. به گونه‌ای که مجال‌هایی فزاینده‌ای می‌آفرینند که کارگران کوشمندانه بخش بندی‌ها را بین خود در هم می‌شکند و در درازای بخش‌های پیش‌تر تقسیم شده به همکاری پردازد. در حالیکه بحث پیشین بر آن است که این دلبستگی کارگران است که مرزبندی برپا می‌کند و دلبستگی سرمایه در همه شکسته‌گی آن مرزهاست، اشتباه است اگر همچنان بر آن بمانیم که تنها پویایی ست که به وسیله‌ی آن مرکزکشی‌های انحصاری رخ می‌دهد. در واقع نوشتارهای بسیاری در دست است مبنی بر منافع متمرکز مس شود که بر سرمایه و دولت بر آن سود مرزهای انحصاری می‌کشند. ارزیابی فردریک کوپر (۱۹۹۶) از تجربه اتحادیه‌های صنفی آفریقا درست در سالهای نخستین پس از جنگ جهانی، تجربه کارایی را به دست می‌دهد که چگونه کارگران در جستجوی درهم شکستن مرزهای انحصاری هستند و توجه به گفتمان (دسکورس) جهان شمول نیروی مستعمره‌ای، اتحادیه‌چی‌های صنفی آفریقایی به نوعی گسترش مفهوم (اندیشه) برابری حقوق کارگران، در بر گیرنده‌ی همه‌ی کارگران در امپراتوری متروپولیستها و مستعمرات سیاه و سفید بودند. این کوشش‌ها به وسیله‌ی کارگران اُریقایی برای به رسمیت شناساندن حقوق کارگران ساسر امپاتوری (به نمونه شکستن مرزهای موجود آپارتاید متروپولیتان از مستعمرات زیر یوغ) با کوشش‌های سرمایه داران و دولت‌هایی روبرو گردیدند که بر آن شده بودند تا مرزهای تازه‌ای برپا سازند و مرزهای کهنه را از نو پایه بگذارند و به اراده‌ی قدرت‌های مستعمراتی برای حرکت بسی استعمار زدایی و حاکمیت ملی، مرزهای جدیدی را در پی داشت که مجبوریت‌های کشورها متروپل را در در استعمار و محرومیت کارگران و شهروندان مستعمرات پیشین خود محدود ساخت. خواست‌ای بین المللی

کارگران، دولت‌های مستعمراتی و سرمایه‌داری را به روی در رویی «مسئله-سطح» (پیش‌تر اشاره شد) و باز تعریف «حقوق شهروندی» (و نیز حقوق کارگران) کشانیده و قدرت انفجاری و به خنثی سازی شکاف بارز بین دیسکورس‌های جهانی و کارکرد کنونی باری رسانیده. مثال دیگری را می‌توان در واکنش‌های دولت‌های مستعمراتی پیش و پس از استثمار در برابر گره محکمی تحمیلی کارگران شهری آفریقایی و جماعت‌های روستایی یافت. فرهنگ ضدکارگری بومی در حال آرینش و بازآفرینی مرزهای ریش ریش شده بودند و از آنجا خیزش بسیج‌های جنبش‌های کارگری و سپس فراگیری سراسر مناطق در هراس از پویایی شورش‌های غیرقابل کنترل که این مرزهای ریش ریش گشوده بودند، دولت‌ها و سرمایه‌داران را به آن واداشت تا مرزهای تازه‌ای برپا سازد- تا پاره‌های مجزای شهری/ روستایی آفریدنی و تحمیل پذیر منجمد اولیه/ ثانویه ای بیافریند. هدف آنان آفرینش نیروی کار به نسبت خوب پرداختی ثابت و در هم فشرده‌ای بود، جدا از دیگر جامعه‌ی آفریقا (Cooper 1996:457). به وسیله‌ی نشانه‌گذاری بر آنها (مارک گذاری) پاره‌ی کوچک اولیه، اما چشمگیری از کارگران شهری حقوق ویژه‌ی کارگری ۸ به آن امید که مشروعیت، کنترل و سودی در سایه‌ی همزیستی به چنگ آورند.

برای محمود مامدانی (۸۴-۲۱۸:۱۹۹۶) مورد آپارتاید آفریقای جنوبی گوناگونی‌های را همزمان به دست داد. در سال ۱۹۸۸، با پیروزی حزب ناسیونالیست آفریقای جنوبی به ناگهان از مسیر روند تثبیت گردانی کارگری دگرگون شد و به‌سوی «بیرون رانی انبوه آفریقاییان از شهرها و سیاست پیشبرد قهری ساکن سازی پرداخت.» (Copper ۱۹۹۶:۶) در نتیجه کارگران مهاجر آفریقای جنوبی بنا به نوشته مامدانی «نوار نقاله‌ها بین آکتیویسم شهری و روستایی ناخشنودی» شد. آنها «انواع مبارزین شهری را از شهرها در سال‌های ۱۹۵۰ به ذخیره تبدیل گردیدند و به شورش سووتو ۱۹۷۶ انباشتند. دهی پس از سووتو، دولت‌های آفریقای جنوبی، ناچا ربودند که به گذشته به سوی سیاست‌های تثبیت گردانی کارگران بازگردند. به این امید جستجو که «دیوار چینی بین پشتیبانی‌های مهاجر و شهری بکشند.» حقوق سازمانیابی اتحادیه‌ها را تنگ‌تر سازند. ساکن نمودن (مقیم) کارگران شهری را پیشه سازند و در همان حال، «کنترل جریان مهاجرت را سخت سازند. این راه کار کشیدن مرز به نوبه‌ی خود به تمنایز بین کارگران شهری مهاجر و ساکن به سوی «جداگشتگی پردرد و تنش کشانید.»^{۱۶} (مامدانی: ۱۹۹۶)

جمع‌بندی راه‌کار مرز کشیدن سه شکل میان پیوندی به خود گرفته‌اند و پاره پاره کردن بازارهای کار (وادار شده عمدتاً به وسیله‌ی سرمایه) محصور نمودن شهروندی (وادار شده عمدتاً به وسیله‌ی دولت‌ها) و بنیاد هویت‌های طبقاتی استثنایی (انحصاری) بر پایه‌ها غیر

^{۱۶} - برای داستان‌های مرز شکین استراتژی‌های مرز کشیدن دو طبقه کارگر و همسان اما متفاوت که آفریده شد- کارگران شهری مهاجر- روستایی- با حقوق شهروندی و کارگری متفاوت تقسیم شد. «برای نمونه چینی به سولینگر ۱۹۹۹ و برای نمونه آمریکای لاتین به روبرت (۱۹۹۵) نگاه شود.

طبقاتی(عمدتاً به وسیله‌ی کارگران) . گذشته از مرز کشیدن‌های انحصاری که همگی کارکرد گروه‌بندی‌های ویژه‌ای که کتاب موجود، با این پیشگفتار به کار می‌پردازد که سرمایه‌داری تاریخی در واقع با نوعی مسئله سیستم- سطح ویژه‌ای یافته است که نسبت به برقراری مرز کشیدن برجستگی عظیمی به دست می‌دهد. (salience: ???)

این که چه کسی مرزکشیدن (و چگونه کشیدن) را به مثابه‌ی کوششی برای نوب/ استئمار نمودن، مسئله‌ی سیستم- سطحی به کار می‌گیرد، نینا به نگاه‌های نظری (تئوریک) می‌تواند تبیینی برتر داشته‌یابد. یعنی که به جای آن، پرسشی بر می‌خیزد که پاسخ خود را بر پایه ارزیابی تاریخی تجربی می‌گیرد. خوش نما به دید می‌آید اگر بر آن باشیم که کارگران با رقابت‌ها شدیدی از جانب کارگرانی در جایگاه‌های مختلف روبرویند که بیشتر خواهان گرفتن استراتژی انحصاری هستند، در حالیکه طبقات کارگر جدیدی پیدار شده از قراردادهای اجتماعی موجود از کار بیرون رانده می‌شوند/ بیشتر در تلاش و خواهان مبارزه در هم شکستن مرزهای موجود هستند و اما، در هم کنشی این تنش‌ها با دل‌بستگی‌ها(رغبت) انحصاری/ جانع دولت‌ها و سرمایه به گونه‌ای چشمگیر، کشیدن و یا در هم شکستن مرزها کنونی به گونه‌ی عملی پیچیده می‌سازد.

راه بردهای (استراتژی‌ها) پژوهشی

زمان و مکان خیزش کارگری

همانگونه که پیش‌تر گفته شد، ستون میانی این کتاب بر آن اشاره دارد که دریافت هرچه فراگیرتری از پویه‌های کنونی جنبش کارگری به آن نیاز دارد تا ارزیابی خود را از آنچه که تا کنون معمول بوده فراتر برده و (ارزیابی خود را) به گستره‌ی تاریخی و چارچوب جغرافیایی گسترده‌تر و پهنامند تری بکشانیم. سنجش‌ها و ارزیابی‌های آینده جنبش کنونی کارگری – پوشیده و آشکار- برای داوری در باره‌ی نوآمد بودگی تاریخی جهانی بر این پایه نهاده شده‌اند. آنانی که باور به بحران سرانجامی جنبش کارگری دارند، به آن گرایش دارند که برهه‌ی کنونی را چیزی در بنیاد نو و بی‌پیشینه که در آن فرایندهای اقتصادی گلوبال با فراگیری طبقه کارگر و یا زمینی که جنبش‌های کارگری باید در آن کارکرد یابد، چهره دوباره بخشیده است. در برابر چنین نگرشی، آنانی که به بازپیداری جنبش‌های چشمگیر کارگری نگرش دارند، چشم به راه‌اند که خود سرمایه‌داری تاریخی که خود چهره‌نمای آنگونه پویه‌های از سرگرفته بازگشتی، از جمله آفریننده‌ی ناسازگاری‌ها و ستیزهای همیشگی و همواره‌ی کار-سرمایه می‌باشند. تا جایی که این دیدگاه پذیرفتنی ست، پیشنهاد می‌شود که چنین پیش‌بینی‌هایی در باره آینده‌ی جنبش‌های کارگری می‌بایستی بر مبنای همسنگی پویه‌های همروزگار کنونی با پویه‌های همسان تاریخی دوران‌های گذشته باشد. بنابراین کتاب در دست شما، به جستجوی الگوی‌های بازگشت و فرارفته‌ای به زمانی در گذشته باز می‌گردد و می‌کوشد تا توانایی

بازشناختن این را بیابد که به راستی چه چیز نوینی در **گذارواری درگردشی** که جنبش‌های کارگری با آن روبرویند وجود دارد. بایستگی برای گسترش دهی پهنه‌ی جغرافیایی، میدان پژوهش و ارزیابی که فراسوی آن نمایان بررسی‌های کارگری ست و به نوبه‌ی خود به همان گفتار «تازگی داشتن» بستگی دارد. اکنون تا اندازه‌ای چیزی پیش پا افتاده است که چنین بپنداریم که سرنوشت کارگران و جنبش‌های کارگری در یک جایگاه به گونه‌ی کارآ می‌تواند پی آمد ناسازگاری کار و سرمایه در جایی دیگر (به ویژه هنگامی که با فرایندهای بازرگانی و جابجایی میانجی‌گری شوند) کارآ افتد. با این همه به گونه‌ای گسترده در این باره برآن است که این پنداشت تنها برای خوانش جنبش‌های کارگری اواخر دهه‌ی بیستم و پس از آن و نه در پیوند با دوران‌های نخستین خوانایی دارد. زیرا که گلوبالیزاسیون کنونی، لایه بندی پایه‌ای تاریخی در نظر گرفته شده است.

اکنون اگر گلوبالیزاسیون را به این گونه در نظر نگیریم که افزایش ستیز و **هم‌کنش‌های اجتماعی و جغرافیایی پی‌آمدی «منطقه‌ای» (لوکال) است (Tilly ۱۹۹۵)**، پس به همانگونه که بسیاری بر آن هستند که **دوره‌ی گذاروار** کنونی گلوبالیزاسیون نخستین جنبش‌های دوره‌ای نیست. در میان آنانی که گلوبالیزاسیون را به‌سان پدیده‌ای دوباره بازگشتی می‌انگارند، پیرامون چگونگی اینکه تا به کجای گذشته تاریخی فرایندهای گلوبالیزاسیون را به گونه‌ای مدلل می‌توان هویت‌یابی نمود، گفتگوهای چندی روان است.¹⁷ (۱۵)

با این همه، هم‌زمانی گستره‌ای بین افراد برآن است که همانندی‌های استواری بین گام‌گذرای کنونی گلوبالیزاسیون و پایانه‌ی سده‌ی نوزدهم پدیدار است. به‌راستی برخی بر این برهانند که هم پیوندهای درونی بین اقتصادهای ملی (بومی) و جامعه‌ی امروزه، دوره‌ای که نشان‌گرایش جنبش‌نوین کارگری برتارک دارد، بزرگتر از آنچه که در پایان سده‌ی نوزدهم بود، پدیدار نیست. نمونه‌ی **آور روشن** هم پیوندی‌های پایانه‌ی سده‌ی نوزدهم (و یکی با کارآیی برجسته بر کارگران و جنبش‌های کارگری) مهاجرت جهانی کارگری در آن دوره می‌باشد.¹⁸ (۱۶) این مهاجرت هم در واگیری روش‌های خیزش کارگری و هم در سوی جنبش‌های پولانی-وار «خود‌پا» (به نمونه مبارزه در برابر تنگنا سازی مهاجرت) ایفا کرد. این نمونه، هم‌زمان نمایشگر هم پیوندی‌های قدرتمند اقتصادی و اجتماعی پایانه سده‌ی نوزدهم و تناسب این پیوندهاست که رفتار و پی‌آمدهای جنبش‌های کارگری را به نمایش می‌گذارند. **در حالیکه** پیشنهاد آن را نیز دارد که گلوبالیزاسیون پایانه‌ی سده‌ی نوزدهم (با تنگ دامنه‌گی‌ها استوارتر بر بسیج کارگری) دوباره از سرگیری ساده‌ی گذشته نمی‌باشد. به بیان گسترده، **شالوده‌ی میانی** روش‌شناسی کتاب برآن است که جنبش‌های کارگری و کارگران کنونی در کشورها و جایگاه‌های گوناگون، با بخش‌های گسترده‌ی جهانی کارگران و روندهای سیاسی گلوبال، هم - پیوندی داشته و دارند.

17.

18.

یک دریافت فرایندهای هم- پیوند بودگی (همچندی) بین «چگونگی» برای دریافت پویه‌های جنبش‌های کارگری در سنجی جهانی از دیدگاه زمانی و جایگاهی دستکم از پایانه‌های سده‌ی نوزدهم، تکانی بنیادی به شمار می‌آید. در کتاب، به فرایندهای هم- پیوند بودگی هم به گونه‌ی سراسر و هم «نا سراسر» نگرورزی ویژه‌ی خواهیم افکند. در فرایندهای هم چندی مستقیم، کارورزان (آکتورها) آگاهانه از پیوندهای بین نمونه‌ها (موردها) خوش بین می‌باشند. در گونه‌ی فرایندهای همچندی سراسر، آکتورها از پیوندهای بین نمونه‌ها، آگاه بوده و از آن گذشته به توانمند سازی آن کوشا هستند. این فرایندهای همچندی سراسر می‌توانند دو شکل بندی بیابند: انتشاری (پخش‌کردنی) و همبستگی. در حالت پخش‌کردنی، آکتورها بر «نمونه‌ها»ی جدا جدای زمانی و جایگاهی با پخش‌خبر (انفرمسیون) نسبت به رفتارهای دیگران و پی آمدهای آن، کارکرد داشته و پایگاه دارند (Pitcher, Hamblin. Miller 1978).

در «واگیری اجتماعی»، نگار همگانی در روش‌شناسی ادبیات پخش‌گردانی به کار رفته است. پخش (سرایت) زبان حقوقی کارگران، که به وسیله‌ی چالشگران سندیکاچی آفریقایی (بیشتر اشاره رفت) «گرفته شد» نمونه‌ای از روش پخش است. این نوع انتشار (واگیری) بدون مشارکت فعال نیز میت‌واند بین سرچشمه (منبع) و گیرنده «بیماری جمعی» (به نمونه همکاری بین اتحادیه‌های اروپایی و آفریقایی) رخ دهد. در برابر، نوع دوم فرایندهای همچندی سراسر- همبستگی- که بیشتر نمایانده شد در بردارنده‌ی پیوستگی شخصی و گسترش شبکه‌های اجتماعی- بین‌المللی به گونه‌ی بین‌المللی کارگری می‌باشد (Tarrow 1998: 69-71; Keck and Sikkink 1998; McAdam and Rucht 1993).

در چگونگی فرایندهای همچندی نا سراسر، کارورزان (آکتورهای) کارساز، اغلب به گونه‌ای والا از پیوندهای همچندی آگاه نیستند. بلکه این آکتورها از پشت سر به فرایندهای دستگاه‌مند، - از جمله آگاه‌مندی‌های ناخود خواسته‌ای از زنجیره‌ای از آکسیون‌ها و واکنش‌هایی که با آنها، مسئله- دستگاه- تراز نام نهاده‌ایم پیوند دارند. اگر یک جنبش کارگری نیرومند، سرمایه‌داران را به جابجایی تولید به جایگاه تازه‌ی و ادار سازند (که وادار به صنعت زدایی [در جایگاه پیشین]، و نیرومند سازی نیروی کار و صنعتی نمودن جایگاه پسین می‌نماید)، بنابراین می‌توان گفت که سرانجام این دو جنبش نیروی کار با فرایندهای همچند ناسراسر، به هم پیوند دارند. همانا که، برهان استوار برجستگی ادبیات «بخش بین‌المللی نوین نیروی کار» بر آن است که صنعتی سازی در جایگاه‌های با دستمزد پایین، و صنعت زدایی در جاهای با دستمزد بالا، هردو روی یک سکه می‌باشند (نیز به، فروبل Fröbel و همکاران، ۱۹۸۰؛ بلوستون Bluestone و هاریسون Harrison ۱۹۸۲؛ ساسین Sassen ۱۹۸۸؛ مک‌اوان MacEwan و تاب Tabb ۱۹۸۹؛ دیکن Dicken ۱۹۹۸ نگاه شود).

در نمونه‌ی مهاجرت پایانه‌ی سده نوزدهم، می‌توان هردو نمونه‌ی فرایندهای همچندی سراسر و ناسراسر را باز یافت که جنبش‌های کارگری در پهنه‌ی زمان و مکان را به هم پیوند داده است. گسترش مسلک‌ها (ایدیولوژی) و کارکردهایی که کارگران را در پهنه‌ی جهان به جنبش

کشانید، نمونه‌ای از انتشار می‌باشد (به آغاز بازنگرید). کامیابی جنبش کارگری ایالات متحده آمریکا، با **برخورداری از درون کوچی باز و سرکش در سالهای ۱۹۲۰**، کانون چالشی را برای پایداری طبقه کارگرایالات متحده آمریکا آرایش داد که در پی‌آمد، در پیروزی‌های کنگره سازمان‌های صنعتی (CIO- Congress of Industrial Organizations) در سالهای ۱۹۳۰ نقشی بایسته داشت. در همان زمان، به هر روی، این «کامیابی» جنبش کارگری در آمریکا، آنچه را که برای اروپای سده‌ی ۱۹ در پیچه‌ی اطمینان ضروری اجتماعی به شمار می‌آمد، بست. از این رهگذر، بومی فراهم آمد که در اروپا جنبش‌های کارگری بر آن چالش و کارکرد داشت، و بنا به بیان ای اچ کار (۱۹۴۵)، در شکست جنبش‌های کارگری اروپا فراهم آورد و سبب ساز برآمد فاشیسم گردید.

وَرَم و درد سر جنبش کارگری جهانی

با برقراری پیوند بین موردها در بستر زمان و جایگاه بخش مرکزی شبکه‌ی روشنگری، کتاب دردست به گونه‌ای راه بردی (استراتژی) از چشم‌انداز همسنجی (تطبیقی) - تاریخی جدا گشته و به خوانش‌های کارگری نزدیک می‌شود.

چشم انداز تطبیقی - تاریخی که در این جا به‌شیمای عمده نزدیک می‌شود فراگیرنمایی شمار کم دامنه‌ای از موردها و گسترش دهی پهنه‌ی جغرافیایی ارزیابی را به نقد می‌گیرد. در اینجا به ویژه، آن دیگاه همسنجی - تاریخی خوانش‌های سنتی کارگری را که الگوی جداگانه‌ی «شاه داستان سرایی» شکل گیری طبقه کارگر را در برابر تمامی آزمون‌های کنونی نمایانگرانه (استاندارد) به‌مانند «استثنایی» یا «انحرافی» دآوری می‌نماید، به نقد گرفته شده است. برعکس، این دست یافت، در بردارنده‌ی گونه‌ای راه‌برد گوناگونی ست از چگونگی ارزیابی تجربه‌ی همسان پرولتاریزاسیون که به پی آمده‌ی دگرگونه‌ای انجامیده است. اگر از زاویه‌ای دیگر بنگریم، بیشتر ادبیات همسنجی - تاریخی، راه برد «شکاف» (در طبقه کارگر) جستجوی ناهمگونگی‌ها را دنبال می‌کند، و برعکس، راه‌برد موردهای (ناهنجاری)، جستجوی همگونگی‌ها و همگان گرایی‌ها را پی می‌گیرد (Collier and Hexter 1979: 241-3; Collier 1991: 13-15). این دگرگونه‌ها سپس در پی‌آمد، همه‌گی در پی‌یابی، گونه‌گونی‌های از پیش موجود و مستقل تولید شده‌ای در ویژگی‌های درونی نمونه‌ها دارند¹⁹ (17).

¹⁹ - نمونه‌های این راه‌برد فراوانند. ریچار بیرنکی (Rphard Biernacki 1995) بر آن است که علیرغم یکسانی فن گرایی (ماشین‌ها و بازارهای همانند) در صنعت بافندگی، به‌کارپردازی‌های کارگران معمولی و راه بردهای جنبش کارگری ناهمگونی در آلمان و بریتانیا گسترش دارد، زیرا که دریافت‌های فرهنگی ناهمگونی از هدف خرید و فروش نیروی کار در میان است. پی آمد این چنین دریافت‌های فرهنگی گونه‌گون، آلمان و بریتانیا «راه سفر دیگری را در میان دیگر گذرگاه‌های پیشرفت مزدکارگران در اروپای غربی» به پیش می‌گیرند. به همین گونه در میان جمع‌بندی‌هایی که Ketznelson (1986) و Zolberg (450) - بر پایه‌ی پژوهشی از فرانسه، آلمان و ایالات متحده آمریکا در مجلد چاپ شده‌اشان - به دست آوردند، سرشت دولتی که در زمان آغاز شکل گیری طبقه کارگر وجود داشته نقش حیاتی داشته است. «یگانه برترین گزینش گر گونه‌گونی در

در حالیکه برخی از نگرش‌های کنونی و شنیدنی خوانش‌های کارگری دریافت‌ها، راه برد همسنجی- تاریخی را به دست می‌دهند، مجموعه‌ای به آن تکیه دارند که **راه برد همسنجی- تاریخی**، ما را از آنچه که کلیدی درون شکافانه رفتار گونه‌گون جنبش کارگری و پی آمدها (به‌نمونه درون خود نمونه‌ها) می‌نامیم از دستیابی درست باز می‌دارد. از جمله همانگونه که چارلز تیلی (Charles Tilly, 1984:124)، اشاره کرده است، دست آوردهای یک ارزیابی بی‌چون و چرای درون‌کشوری شاید به گمراهی بیانجامد. پیوند یک یگان اجتماعی به تمامی دستگاه‌واره‌ی پیوندهای اجتماعی کار گذاشته شده در آن «بیشترگاه‌ها پی آمدهایی را به بار می‌آورد که ویژگی‌های خود بخودی خود آن یگان اجتماعی به دید می‌آیند.» در پی آمد، این چنین به دید می‌آید که گوناگونی نقش مند میان یگان‌های اجتماعی به گونه‌گونی درون کشوری پیوستگی و سازگاری دارند (با یافته‌های درون‌شکافی) این خود به همانگونه که گالتون در پرسش ادبیات مردم شناسیک به آن بازگشت می‌دهد، به این بیان که: در یک چگونگی، با این پذیرفت که موردها، مستقل بوده- ولی در واقع به گونه‌ای نسبی دارای پیوند- به هم پیوستگی‌ها میان موردها خود، **گونه‌ای دگروراه‌ی** نهفته (به آزمون در نیامده) می‌شوند. در نمونه بیشتر بیان شده، در سراسر کتاب، همگونی/ گونه‌گونی، تنها پی‌آمد نمونه‌های همگونی/ گونه‌گون ویژگی همه‌گانی درونی بیشتر موجود مستقل نمی‌باشند. بلکه، به هم پیوستگی‌های میان نمونه‌ها و به هم پیوستگی‌های بین نمونه‌ها و سراسر بخش‌های کلیدی درون شکافی، پی‌آمدهای همگونی/ گوناگون می‌باشند.¹⁸²⁰ در مجموع دور نمایی پذیرفته شده در این کتاب به یک ارزیابی راه بردی نیازمند است که در میان بازیگران کلیدی (نیروی کار، سرمایه، دولت) یک سره در دستگاه که در برابر فرایندهای همبندی حساس باشد و به همان سان نیز در برابر ناگزیری‌ها و بایستگی‌های دستگاهی کارساز بر آن بازیگران نیز حساسیت نشان دهد. نیازی به بیان نیست که چنین روی‌کردی پیچیدگی‌های پرسش انگیز بسیاری را به پیش می‌کشد و به راه بردی نیازمند است که به کاهش‌دهی پیچیدگی‌های پژوهش راهبرد یابد. شناخته شده ترین راهبرد برای کاهش‌دهی پیچیدگی پژوهشی تاریخ جهانی آن که تیلی (1984) آن را «همسنجی به هم پیوسته» نام نهاد با بهترین ایماژ پرداززی امانویل والراشتاین به خوانش «دستگاه‌واره‌ی جهان مدرن» و جان مایر به خوانش «جامعه‌ی جهانی» بیان می‌شود (به Meyer و 1974; Wallerstien و همکاران 1997 نگاه شود).

«همسنجی به هم پیوسته» با آغاز از یک **نوار مغزی برداری** از همه‌ی دستگاه و یک نگریه از کار کرد آن «پیچیدگی را کاهش می‌دهد. همانندی/ ناهمانندی در داده‌های نوشتاری و رفتار یگان‌ها، پی‌یابی می‌شود و سپس به جایگاه همانندی/ ناهمانندی آنان با **خیمه زنی بر همگی**

الگوهای سیاست‌های طبقه کارگر... به سادگی در کجا، در آن زمان که این طبقه به همراه گسترش سرمایه داری به هستی در می‌آمد... با دولتی استبدادی روبرو می‌گردید و یا با دولتی لیبرال.» به بیان دیگر، آنها جای پای خود را در ناهمگونی بین جنبش‌های کارگری به بیان درجه و سنگینی درگیری سیاست‌هایشان در برابر گونه‌گونی‌های از پیش موجود و مستقل خصوصیات نمونه‌های (دولت‌ها) منفرد به جای گذاشتند.

²⁰ در باره‌ی پرسش گالتون (Galton) به Naroll (۱۹۷۰) و Hammel (1980) نگاه شود. برای یک نقد روش شناسیک دست یافت همسنجی- ملی از دیدگاه جهان- دستگاهی، به Hopkins (1982b) نگاه شود.

پی‌گیری می‌شود (تیلی 1984:124). «نوار مغزی» مایر، دستگاه او را به یکپارچگی یا همگرایی فرارونده بین نمونه‌های درون کشوری به‌سان پی‌آمد بالارونده‌ی گسترده‌ی جهانی از روند «عقلانی‌گرایی» پافشاری دارد.

«نوار مغزی» والراشتاین، در برابر وی را به فرایندی از ناهمانندی بازگشت‌یابنده‌ی جغرافیایی بین مرکز و پیرامون به پی‌آمد پخش‌نا برابر پاداش‌ها در یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی راستا می‌دهد. با این وجود به هر دوی نشان‌ها (attributes) و رفتار منطقه‌ای (لوکال) به‌سان فرآورده‌ای از یک جایگاه یگانی در دستگاه نگریسته شده است. دستگاه بزرگتر، چگونگی راه هموارکن دارد و روابط اجتماعی مورد نظر در سطح منطقه‌ای (لوکال) را در درازای گذر نظری (تئوریک) دگرگون می‌سازد²¹ (19)

توانمندی چنین چشم‌اندازی در آن است که بر بایستگی‌های بسیار واقعی پافشاری دارد که به گونه‌ای فراگیر بر دامنه‌ی کارکردهای (اکسیون‌های) انجام پذیربازیگران منطقه‌ای گشوده‌اند. اما ناتوانی‌اش در آن جاست که برترایی موقعیتی را که در آن کارکرد منطقه‌ای (نماینده‌ی) به گونه‌ای چشم‌گیر زیر تاثیر می‌گیرد بسیار کمتر موقعیتی را که در آن نمایندگی منطقه‌ای همه‌ی کارکرد دستگاه را به تمامی زیر تاثیر می‌گیرد، به کنار می‌زند. فراتر آنکه همانگونه که از گفتگوی پیشین در باره مرزکشی روشن می‌شود، یگان‌های دستگاه (واحدهای سیستم) نمی‌توانند بخشی از یک نقشه‌ی ذهنی آغازین باشد. از آن روی که خود آن یگان، برپا شده و این فرایند از شالوده خود، یک بخش حساس (بحرانی) داستان شکل‌گیری طبقه کارگر می‌باشند.

بنابراین زمانی که اجبارهای واقعی دستگاهی متمرکز می‌شود که به تمامی به‌گردن بازیگران منطقه‌ای پذیرانده می‌شود، این بررسی نمی‌تواند «همسجی دربرگیرنده» به عنوان استراتژی برای کاستن از پیچیدگی را بپذیرد. در برابر، استراتژی پژوهشی پی‌گیری شده در این کتاب، بیشتر به آنچه فیلیپ مک‌میشل، (1990) آنرا «همسجی یکسان شده» نامیده است نزدیک می‌باشد. یک راهبرد که در آن، کنش‌های درونی بین شماری از زیر-یگان‌های دستگاه چنین می‌نمایند که در درازای زمان، خود دستگاه را در حال بازآفرینی هستند. برداشت به دست آمده، چیزیست که در آن فرایندهای پیوندی در جایگاهی باز و گذر زمان، مناسب‌ترین گونه‌ی دلخواه می‌باشد. ارزیابی سببی (علی) برای استراتژی پذیرفته شده در اینجا – و بخشی که در این کتاب به کار برده شده- گونه‌ی دگرگون یافته‌ای مورد پشتیبانی جامعه‌شناسان همسجی-تاریخی است. راهبرد داستانی روش لاری گریفین (1992-405) بر آن است که با این روش، ما را در فهم پدیده‌های اجتماعی «همانند داستان‌های زودگذر سامانه داده شده‌ی ساده فهم، ناپسته و دنباله دار با آمیخته‌ای ترسناک از رخدادها و رویدادها» یاری می‌رساند. سامان دهی شده که پر از واژه‌های پیوندی و دوباره رخ دهنده می‌باشد، یاری می‌رساند. بنا به دیدگاه Stan Knapp و Jill Quadagno (1992: 486 و 502) به‌سان یک راهبرد برای

²¹ این رهیافت با شکایت از دیگر پژوهشگران هوادار «نظریه‌ی دستگاه-جهانی»، که در آن «چنین انگاشته می‌شود که روش‌مندی و وظیفه‌مندی دستگاه جهانی سرمایه»، «در بخش‌های گوناگون جهان، تصویری مکانیکی از جلوه‌های گوناگون کارگری» را آفریده است پایان می‌گیرد (Cooper: 2000:62).

بازنمایی، «داستان‌ها باریک بینانه‌ی نمایانگرانه (توصیفی) که در هر پرده‌نمایش (سکانس) رخ داده‌ها را بر پایه‌ی تاریخ‌شماری بیان می‌کند... بیش از یک داستان‌خوانی روشنگری می‌نماید. این داستانها «گذشته از دیگر اهداف، می‌توانند راهکارهای سببی باشند» زیرا که «هنگامی که چیزهایی رخداد می‌دهد... چگونه رخ نمودن آنها را اثر گذار می‌باشد».²²

اما هنگامی که جامعه‌شناسان - تاریخی با پا فشاری بر اهمیت قرار دادن زمان به مثابه پدیده ای پویا، به گونه‌ای همه‌گانی یگان را ایستا قرار دادن ادامه می‌دهند. (نمونه موارد ملی را به عنوان یگان‌های پابرجا و مستقل انگاشتن).

این را می‌توان به عنوان یک راه کار پذیرفتنی برای کاهش پیچیدگی ارزیابی انگاشت. به هر روی، همانگونه که اکنون آشکار است راه کاری نیست که بتوان در اینجا به کارش برد. بر عکس، این کتاب بر آن کوشش است که داستان شکل‌گیری طبقه کارگری پدید آورد که در آن، یگانها در یک پویه ی مکانی- فضایی بازگشوده می‌شود.»²³ (21)

مردود شماری دو نمونه از رایج‌ترین راه کارها به سبب کاهش پیچیدگی در ارزیابی. تغییر اجتماعی - تاریخی - کلان (ماکرو) به نمونه پژوهش مقایسه‌ای منطقه‌ی محصور و مقایسه درون کشوری) مسله چگونگی برخورد با پیچیدگی، حل ناشده باقی می‌ماند.. بخش راه کار کاهش پیچیدگی، در اینجا قرار دهی محدودیت‌هایی در شماری از لایه‌هایی است که در آنها ارزیابی همزمان به پیش می‌رود. رد یک کوشش بازگشایی «شاه قصه‌ی» طبقه در خود / طبقه برای خود، Katznelson. Zolberg, (1988: 14-21) چهار لایه که در آن بررسی شکل‌گیری طبقه کارگر انجام می‌گیرد، را تشخیص می‌دهد. که عبارتند از:

1- ساختار بهبود اقتصادی سرمایه‌داری.

2- راه زندگی

3- جابجایی و

4- اقدام کالکتیو (همیاری)

این کتاب در گام نخست، نوعی ارزیابی رابیطه بین نخستین و چهارمین را پی می‌گیرد) به نمونه رابطه میان الگوهای جهانی- تاریخی و شورش‌های کارگری) را. لایه 2 و 3، به نقاط گوناگونی می‌پردازد. اما تلاش برای بررسی این سطوح به عمل نیامده است به گونه‌ای سیستماتیک ر در ارزیابی‌های به دست داده شده در اینجا برای کنار گذاشتن دومین و سومین لایه هیا Katznelso تمامی دامنه‌ی موضوع‌هایی که (سوژه‌ی) اینفورم‌نظامی & بررسی‌های کارگری جاری به مشار می‌روند پرهیز شده است.²⁴ (22)

²² به همانگونه که روشن خواهد شد، جزییات آماری در این کتاب فراوان اند. هدف آن «تشریحی» نیست بلکه یافتن الگوهای خیزش‌های کارگری در درازای زمان و مکان بوده که سپس درون شکافی از «داستانی» دارای هدفی چند بُعدی می‌شود (به Danto 1965: 237; Hopkins 1982a: 32 نگاه کنید).

²³ McAdam, Tarrow and Tilly=2001: 26-

²⁴ از دید حسی بی‌مورد است که یک نمونه در جایی با گسترش شتابنده‌ی تولید انبوه در صنعت خودرو سازی در درون تولید است که به موج انبوه درآمد کارگری نیانجامید. به همانگونه که فصل ۲ اشاره دارد گسترش با موج بزرگ درآمد کارگری پیش درآمد داشت.

(در پاره ای موارد، قصدمان پرهیز از مجادله است. برای نمونه فرضیه ی ویژه ای در اینجا در باره ی رابطه ی بین فرازهای شدید رزمندگی کارگری و بودن و یا نبود آگاهی طبقاتی (یا روشن تر، سرشت آن آگاهی) نشده است. همانگونه که ای پی تامپسون پیشنهاد می کند شاید اینگونه می نمایاند که آگاهی طبقاتی از درون مبارزه پدیدار می شود. به بیانی دیگر «در فرایند پیکار» پروتوگونیست ها «خود را به مثابه طبقات کشف می کنند» (همچنین به Thompson 1978:149 و E.P. McAdam همکاران 2001-26 و Fantasia 1988 نگاه شود) یا شاید که این ترانسفورماسیون مهم در **کوگنیشن** بایستی بیش از آکسیون جمعی توان پدید آمدن دارد²⁵ (23) و نیز شدنی ست که امواج بزرگ مبارزه های کارگری نه پیش درآمد رشد آنچه که ما بایستی به معنای آگاهی طبقاتی از آن نام ببریم بود و نه به چنین مفهومی انجامید. در حالیکه بدون شک، جایگاه بس مهمی در بازگشایی چگونگی پیوند بین آکسیون جمعی و آگاهی دارد. برای دست یابی به چنین هدفی و برای **شسته رفته گی** کان تاریخی موارد در بر گرفته در اینجا، به گونه ای که روش شناختی متناسب و پویایی به دست آید، به همین سادگی در **کونتکست** این کتاب انجام پذیر نیست.

فراتر آنکه **گزینش** به دید می آید که لایه های ما یک فرایند ساختاری مناسب را بر روندهای فرهنگی در تشریح پیکار جویی کارگری را به کار می بندد. الگوهای جهانی و تاریخی این نه یک مورد، **سنگ مانند و سخت است**. این راست است در نقاط گوناگون کتاب بر این ادعای استوار که الگوی خیزش های کارگری بیان شده، نمی تواند به فاکتورهای فرهنگی بستگی داشته باشد و این بسیار قابل توجه است که برهان مرکزی فصل دوم بر آن است که خیزش های بسیار همانند، در درازای سده ی 20 در بخش های بسیار ناهمگون فرهنگی در میان کارگران ماشین سازی پدید آمد. فراتر آنکه مورد نامنظم (و کمترین روی در رویی) در فصل – شرکت های ژاپنی-²⁶ (24) با سنت فرهنگی کنفوسیوسی سنگین ترین روی در رویی موارد فصل (کره) ارزیابی شده است. اگر همانگونه که در فصل مربوط به جنبش های کشوری گوناگون را نه به مثابه شماری مستقل ثابت می پردازیم، بلکه به عنوان بخش های وابسته به هم، در تمامیت یک سیستم گشوده شده، سپس به توضیحات فرهنگی تمایزات بین کشوری می پردازیم.

با این همه نمونه ها، بر آن نیستیم که بگوییم که بین زبان و نشانه هایی (سمبول ها) که جنبش کارگری برای بسیج شدن در آن جنبش، به کار می گیرد تفاوتی موجود نیست. دگر گونگی بین برزیل، آفریقای شمالی، ژاپن، کره نمونه هایی از این شمار می باشند. فراتر آنکه بر آن

²⁵ - بنابراین Mayer Zald و DOUG mcAdam & John McCarthy (۸-۶:۱۹۹۶) بیان کردند کارکرد اعتراضی بر آن است که «فهم مشترک جهان... به برانگیزاننده و رواگردان آکسیون همپاری ست».

²⁶ - از دید حسی این بی مورد است که یک نمونه در جایی با گسترش شتابنده ی تولید انبوه در صنعت خودرو سازی در درون تولید است که به موج انبوه درآمد کارگری نینجامید. به همانگونه که فصل ۲ اشاره دارد گسترش با موج بزرگ برآمد کارگری پیش درآمد داشت.

نیستیم که بگوییم این سمبل‌های گوناگون و آیین‌های بسیج با میراث‌های فرهنگی نسبتی ندارند. با این همه برای چنین کتابی، که هدف مرکزی آن بر روشن‌سازی جنبش‌های کارگری بر الگویی جهان‌گستر و در درازای دیرینه تاریخی متمرکز است، چنین دگرگونگی‌های فرهنگی بین جنبش‌های کارگری بومی روابط بین این جنبش‌ها، به نسبت کمتری وابسته به هم می‌باشند.

این نیز درست می‌آید که بیشتر وابسته به هم بودگی بین کارگران و جنبش‌های کارگری پافشاری شده در این کتاب در سرشت خود از دید طبقاتی «ساختاری» هستند. بخش III به نمونه‌هایی از تاثیر جایگاه جغرافیایی، جابجایی جایگاه سرمایه تولیدی قدرت چانه زنی کارگران در گستره جهانی، چگونگی گسترش استخدام به راه‌هایی اشاره دارد که در آن‌ها جنبش کارگری در برخی موارد در سرشت خود از «فرهنگ» نشانه دارند و به وسیله‌ی آنچه که می‌توان آنها را فرایندهای پیوندی کلان- فرهنگی نام نهاد، یا فرهنگ سرمایه جهانی نامید، به هم پیوند یافته‌اند. به عنوان نمونه، به دگرگونگی نشستی (پخش آرام) گفتمانی در میان کارگران و حقوق شهروندی برده شده به وسیله‌ی کارگران مهاجر اشاره کرده‌ایم. این را می‌توان به عنوان شکلی از انتقال و نشست فرهنگی از پایین نام نهاد. اما در همان حال به نقش امپراتوری (نمونه امپراتوری‌های اسپانیایی، بریتانیایی، فرانسوی در آفریقا) در پخش و نشر گفتمان‌هایی در باره حقوق جهانی، که سپس به مانند پایه‌ای برای دادخواست‌های قانونی به وسیله جنبش‌های کارگری بومی دگرگون و به کار برده شد اشاره نمود. این نمونه‌های اخیر، را می‌توان شکلی از نشست فرهنگی بین کشوری/از بالا نام نهاد. نقش مرکزی در داستان گفته شده در فصل 4 دارد، در آنجا که برداشت پردازی گرایش هژمونی جهانی در ارزیابی دوران پسا جنگ جهانی دوم به کار گرفته شده است. با گسترش فرهنگی به عنوان ساختار، هژمونی جهانی ایالات متحده آمریکا در میان دیگر چیزها، بر آن تلاش است تا در برابر سطح فرهنگی موج‌های خیزش‌های کارگری و برخاست انقلابها را در نیمه نخست سده‌ی بیستم واکنشی را فرموله نماید. برای این چنین انجمنی، ناخواسته عناصر فرهنگ جهانی برای چارچوب‌گذاری و قانونیت چالش‌های کارگران و جنبش‌های کارگری ورای مرزهای ایالات متحده آمریکا فراهم می‌آورد.

در آنجایی که به آکسیون همیاری (کلکتیو)- چهار پایگاهی Katznelson, Zelberg نزدیک می‌شویم، به یک روشنگری پایانی نیز نیازمندیم. کتاب در دست شما بر آن کوشش نیست تا به تمامی شکل‌های آکسیون‌های همیاری بپردازد²⁷ (25) تمرکز ما بیشتر به ویژه تا حدودی به ویژه به خیزش‌های کارگری دوران‌هایی که پیون و کلوارد (Cloward 1992 : 301-5) و Piven (آنها را نموده‌های (اپیزودهای) درگیری غیر متعارف یا آنچه که McAdam و

²⁷- برای Katznelson و Zolberg (۱۹۸۶:۲۰) «آکسیون همیاری» طبقه کارگر به طبقاتی بازمی‌گردد که در درازای جنبش‌ها و سازمان‌ها، سازمانیابی شده و تا جایگاه و چگونگی طبقه درون آن را تاثیر گذار باشد.

همکاران (7-8: 2001) آنها را «اکسیون ترانسگریسیو»²⁸ 26 نامیده است پردازیم. این موج های بزرگ شورهای کارگری، بسا افزون تر از دیگر اشکل های اعتراضی ها نهادینه شده است. دولت های سرمایه داری را تحریک می کرد. تا به کاربرد نو آورانه تری دست بزند. بنا براین متناسب رتین شکلی ست برای فهم دوره هایی از پراوج ترین (دراماتیک) تغییر شکل در جهان سیستم سرمایه داری (به نمونه فاز همروگزاری گلوبالیزاسیون). به گونه ای دیگر، با تمرکز بر این موج های بزرگ خیزش های کارگری، بر آن چشم داریم که توانایی ارزیابی نوسان پاندولی پولانی و مراحل به مفهوم درآمده مارکس رد بخش 111 را داشته باشیم و فراتر آنکه فهم جابجایی زمینی که بر آن جنبش های جهانی کارگران همروگذار آشکارگر می شود در یابیم.²⁹ 27

و این گونه برای کاهش دادن پیچیدگی در ارزیابی، ما را به راه برد پایانی امان می رساند. به نوشتار در آمدن این کتاب، بدون نقش های تجربه گرایانه (آمریک) زمان- مکان الگویی جنبش کارگری ناشدنی بود. این نقشه، ما را به آن رهنمود می سازد تا نیه شناخت زمان ها و مکان های موج های بزرگ شورش های کارگری دست یابیم و بنا براین، راهی را هموار ساخته تا مسیری پر معما و نشانه های شورش کارگری جهان را در سده ی گذشته ببیماید. به بیان دیگر، این روش به ما یاری می بخشد تا الگوها را در زمان/ مکان شناسایی کند و از همین روی تصمیم های از پیش شناخته شده ای را برای بررسی نزدیک تر (کی/ کجا) شدنی تر سازد. نقشه های امریکی (تجربی) به ما اجازه می دهد که موارد را به عنوان راه کار (تاکتیک) برای بازگشایی الگو & هامپ و «اسپلیت» نماییم. موضوع اخیر در میان ساختار. ناراتیو نسبیتی شرح خواهیم داد. نقشه تجربی که پی در پی در فصل های زیر کشیده شده اند بر سرچشمه آماری تازه شورش کارگری پایه گذاری شده است که جهان را در در تمامی سده ی بیستم می پوشاند. پایه آماری گروه جهانی کارگری (WLG) بر چیزی که اکنون به آن بازم می گردیم.

نقشه پردازی الگوهای جنبش کارگری در بعد جهانی- پایگاه آماری گروه جهانی کارگری

²⁸ McAdam و همکاران (۲۰۰۱: ۷-۸) بین آنچه که «ستیزهای درونگر» و «ستیزه های متجاوز» می نامد تفاوت می گذارد. ستیزهای متجاوز از ستیزهای درون گرا از آن روی متفاوت است که «دستکم برخی از دسته های در گیر آکتورهای سیاسی خود یاب تازه هستند، و یا ... دستکم برخی از دسته ها نوآور اکسیون همیاری می باشند.»

²⁹ با بیان پیش کسوت های اکسیون همیاری تمرکز ما بر «پرولتاریا» ست (به نمونه آنانی که بایستی نیروی کار خود را برای زنده ماندن به فروش برسانند). چگونگی پرولتاریا دامنه ای از شرایط کنکرت را در بر می گیرد، از آنهایی که دارای مهارت های کمیاب و مورد نیاز (و از این روی برخوردار از توان چانه زنی بالا در بازار کار هستند) تا کارگران بیکار را در برمی گیرند. اینان در برگیرنده ی شاغلین شرکت های خصوصی و کسانی که در بخش های دولتی به کار گرفته شده اند می باشند، در مورد بخش دومی به بیان دیگر کارگران در بازار کار درونی شرکت بزرگ سرانجام از فشار تهدید کالا بودگی در امان نیستند. در هر دو نمونه زمانی که فشار نمایان می شود از سودآوری (و پیوندشان با مالیات گیرندگان) می تواند در یک آن عایق بندی بازار کار موجود را همه از جا بزداید.

برای پی گیری راهبرد پژوهشی مورد هدف، به تصویری از الگوی همه جانبه رزمندگی کارگری نیاز داریم. تصویری که به گونه‌ای گویا بایستی دامنه‌ای تاریخی و جغرافیایی داشته باشد تا برای پافشاری بر سراسری بودن پیوند های بین آکسیون های منطقه ای، ما را به یک آزمون بازپس نگری های پویا در میان آکسیون های منطقه ای که در درازای زمان گشوده می‌شود، راه دهد. در پافشاری بر همه‌جانبگی هم‌پیوندی‌های میان آکسیون‌های منطقه‌ای برای همه‌ی نمونه‌های به سختی هم پیوند (به نمونه ای برای سراسر جامعه)، در این مورد برای جهان از آغاز جنبش نوین کارگری در آخر سده ی نوزدهم تا کنون، به این آگاهی‌ها نیاز داریم. تا گذشته‌ای نزدیک، آگاهی چندانی درباره‌ی خیزش کارگری در این چنین گستره‌ی تاریخی و جغرافیایی به سادگی در دست نبود. زنجیره‌ی کارکردهای اعتصابی دراز مدت- بیشتر به‌سان جلوه‌ای از شورش کارگری معمولی- تنها در انگشت شماری از کشورهای مرکز نمود دارند. برای بیشتر کشورها، یا هیچ‌گونه آمار اعتصابی در دست نیست، یا اینکه پس از جنگ دوم جهانی، آغاز می‌شوند. فراتر آنکه به جز کشور انگلیس، دیگر کشورها (به نمونه در دوران فاشیسم و جنگ‌های جهانی در آلمان، فرانسه و ایتالیا و برای برهه‌ی آغازین سده‌ی بیستم، هنگامی که دولت آمریکا بر آن شد تا دیگر به آماربرداری نپردازد) در بردارنده‌ی شکاف‌های بزرگی می‌باشند. به این بیان که آمارهای موجود بیشتر به گونه ای گردآوری شده اند تا به هر کوششی، اعتصاب‌های بسیار نمایانگر «خیزش کارگری» را انکار کنند. برای نمونه، بسیاری از کشورها اینجا و آنجا و گاه و گاه «اعتصاب سیاسی» را در شمار روی کرد اعتصابی، به شمار نیاورده اند. در حالیکه، درخواست های کارگری نشانه گرفته شده به سوی دولت های خودی (به نمونه با اعتصاب های سیاسی) در سراسر سده ی بیستم، بیش از آنکه در برابر کارفرمایان خویش باشد، گستره‌ی سخت خیزش جهان گستر کارگری بوده است.

آمارگیری که جلوه‌های غیر اعتصابی برآمدهای کارگری را به دست دهد، هرچند که برای ساختن همه جانبه‌ی شمای برآمد کارگران بسیار ضروری می‌باشند، بسا کمیاب تر از آن هستند. اعتصاب تنها جلوه گویایی از نا آرامی کارگری به شمار نمی آید، بلکه ناآرامی کارگری بیشتر، نموده‌هایی‌اند که خود را در جلوه‌های غیر اعتصابی گستره‌ای از مبارزه، همانند کم کاری، در رفتن از کار، خرابکاری، شورش و اشغال کارخانه خود را نشان می دهند. جلوه‌های بی نام یا پنهان مبارزه، در شمار کم کاری‌های از پیش بیان نشده، غیبت از کار، و خرابکاری(سابوتاژ) به ویژه در هنگامه‌ای که اعتصاب غیرقانونی اعلام شده باشد، و رویارویی، آشکار ناشدنی یا دشوار باشد، بسیار مهم به شمار می آیند. این کتاب بر شالوده‌ی آمارهای تازه‌ای روی کرد داشته و شمایردازی شده است که به کم دامنه‌گی های جغرافیایی (مرکز- پیرامون) گذرا(کوتاه زمان) و آکسیون وار (بر پایه اعتصاب) سرچشمه آماری از پیش موجود نا آرامی‌های کارگری چیره شود.

پایگاه آماری گروه جهانی کارگری(WLG) به ویژه برای نمونه پویه‌مند ارزیابی‌های جهان گستر برآمدهای کارگری در این کتاب شمایردازی شده است.³⁰ 28 پایگاه آماری با استفاده از

³⁰- دست آوردهای نخستین دور پروژه به نام Silver, Arrighi و Dubofsky (۱۹۹۵) به چاپ رسید.

گزارش روزنامه‌ها درباره اعتراضات کارگران (اعتصاب‌ها، اعتراض‌ها، اشغال کارخانه، چپاول خوراکی و مانند اینها) بین سالهای آغازین 1780 در سراسر جهان ساختمانی استوار بر پایه‌ی سنتی برآمده از علوم اجتماعی برپا ساخته است. دست‌آورد پایگاه آماری ست که ۹۱۹۷۴ برآمد کارگری «بیان شده» از ۱۶۸ «کشور» بین سالهای 1780-1996 را پوشش می‌دهد. بقیه این بخش، مروری کوتاه در پیوند با ساختار و استفاده پایگاه آماری گروه جهانی کارگری (WLG) را فراهم می‌آورد. (برای یک گفت‌وگو باریک بینانه و ژرف، خواننده را به پیوست B و A فرا می‌خوانیم).

بهره‌گیری از بیشتر روزنامه‌ها به‌سان سرچشمه‌ای برای ساختن فهرستی از اعتراض اجتماعی (از جمله شورش کارگری) در علوم اجتماعی تا دامنه‌ای گسترش و کار برد یافته است. بررسی‌های پیش روی از روزنامه‌های محلی و کشوری گزارش‌هایی خوشه‌چینی کرده تا رخدادهای اعتراضی منطقه‌ای/ کشوری را اندازه‌گیری نماید. هدف WLG به هر روی آن بود تا نمایانگرهای با پشتوانه‌ای از اعتراض‌های جهانی کارگری را سازا باشد. ثبت همه‌ی گزارش‌های خیزش‌های کارگری از یک روزنامه عمده‌ی ملی، برای هر کشور در جهان در سده‌های گذشته، پروژه‌ای ناشدنی بوده است. فراتر آنکه، حتی اگر کوشش‌های آماربرداری شدنی می‌بود، پرسش‌های حل‌ناشدنی سنجش‌پذیری سرچشمه‌های آماری در کوششی برای یکی نمودن گزارش برآمده از سرچشمه‌های گوناگون ملی به یک نشان‌گر یگانه‌ی جهانی، پدیدار می‌شد و خودنمایی می‌کرد. راه حل WLG دست کم در آغاز، اعتماد به روزنامه عمده‌ی دو نیروی برتر جهانی-تایمز (لندن) و نیویورک تایمز بود.

چندین سبب پشت‌گزینش این سرچشمه‌ها نهفته بود. نخست، آن‌که تایمز (لندن) و نیویورک تایمز، در سطح جهانی گنجایش خبری درازنای سده‌ی بیستم را دارا بودند. در پی‌آمد، یکسویه‌نگری‌های جغرافیایی (Bias) برآمده از نارسایی‌های فنی گزارش روزنامه‌(به ویژه در پیوند با تایمز) پرسش عمده‌ای نیست. دوم آنکه همانگونه که عمده‌ترین روزنامه‌های دو نیروی جهانی برتر سده‌ی بیستم، بیشتر پوشش دو سرچشمه‌ی عمده جهانی هستند تا سرچشمه‌های جایگزین. سوم، در حالیکه گزارش هر دو روزنامه می‌توان جهان‌گستر به دید آورد، هر دو آنها بیشتر یکسویه‌نگری‌های منطقه‌ای به سود جایگاه‌هایی را در بردارند که از نگاه تاریخی به‌سان فضاهای ویژه‌ی نفوذ یا دل‌بستگی به آنها نگریسته شده (نمونه آسیای جنوبی، و استرالیا برای تایمز [لندن] و آمریکای لاتین برای نیویورک تایمز) است. در هم‌آمیزی هر دو سرچشمه در یک نمایانگر یگانه‌ی ناآرامی جهانی کارگری، به ما یاری می‌رساند تا یکسویه‌نگری‌های منطقه‌ای هر سرچشمه را جداگانه دریافت کرده و برابر ساخت. (به سبب یکسویه‌نگری‌های فشارآور هر سرچشمه به‌سود رویدادهای بومی، گزارش‌های خیزش کارگری پادشاهی متحده (انگلستان) از بررسی‌های تایمز [لندن] و گزارش‌های خیزش کارگری در ایالات متحده آمریکا از نیویورک تایمز را به کنار نهادیم.

عضوهای منفرد گروه پژوهشی فهرست تایمز (لندن) و نیویورک تایمز از 1870 تا 1996 را خواندند و هر رخداد اعتراض کارگری با ثبت بر برگه‌ی آماربرداری استاندارد مشخص گردید. با کارکرد بر دریافت نیروی کار به‌سان «کالای ساختگی» (به گفت‌وگو مارکس و پولانی

نگاه شود) خواست آن بود که همه‌ی کارکردهای ایستادگی نوع انسان که در جایگاه کار و یا در بازار کار همانند یک کالا با آنها برخورد می‌شده را گزارش شود. این همه‌ی خواست آگاهانه کارکردهای ایستادگی آشکار را در بر خواهد گرفت (اما نمونه‌های «پنهان» مقاومت، آنگاه که با کارکردهای همیاری گسترش یابند، گردرا نیز در می‌گیرد). خیزش کارگری، به گونه‌ای همه‌جانبه یا سرراست کارفرما را نشانه می‌گیرد یا دولت را به‌سان میانجی یا کارگزار سرمایه در نظر می‌گیرد. با این همه، برای اهمیت‌گذاری به تلاش‌های «مرز کشی کارگران» برای ایستادگی در برابر رفتار کالا انگاشتن (به بخش 111 نگاه شود)، بسیج از سوی گروهی از کارگران در برابر رقابت دیگر گروه کارگری نیز به‌سان برآمد کارگری برداشت شد و هر گرایش این چنینی از کارکردها نیز ثبت گردید. لازم به پافشاری است که پروژه‌ی آمار برداری برای فراهم آوری شمارش همه یا بسا که بیشتر رخدادهای اعتراضی کارگری در جهان در سده‌ی گذشته شمایداری نگریده است. با این همه، تنها پاره‌ی کمی از نا آرامی‌های کارگری روی داده شده را گزارش می‌دهد، در برابر، رویه بر آن است که سنجشی را فراهم آورد که به گونه‌ای با پشتوانه لایه‌های دگرگون شونده‌ی برآمد کارگری - در هنگام به خیز یا افت گراییدن، یا آنگاه که در فراز یا فرود است- نسبت به دیگر برهه‌های زمان و جایگاه‌ها در فضا را نشان دهد. و برای به دست دهی درونمایه تئوریک پافشاری بر نقش امواج بزرگ خیزش کارگری در برانگیختن دوره‌های پر تب و تاب دگرگونی / گسست، به ویژه خواهان یابش موج‌های بزرگ اعتصاب‌های کارگری بودیم.

با پشتوانگی بررسی‌های گسترده پایگاه آماری انجام گرفته است که در آن شمایی گذرا از اعتراض‌های کارگری برپایه‌ی پایگاه آماری WLG با دیگر سرچشمه‌های برگرفته شده موجود (ادبیات تاریخی کارگری و هرگونه سرچشمه‌هایی از آمار موجود) به سنجش گذارده شد. بر پایه‌ی چنین بررسی‌های با پشتوانه‌ی نتیجه‌گرفتنیم که پایگاه آماری WLG برای مشخص نمودن سال‌های بی‌همانند پر تب و تاب و شدید خیزش کارگری در هر یک از کشورهای جداگانه، دست‌ابزاری کارساز و با پشتوانه می‌باشد.³¹ 29

آشکار تر آنکه دریافتیم که برتری مرکزی پایگاه آماری WLG کار آیی به نسبت پایدار آن در یافتن موج‌های اعتراضی کارگری است که در نقطه چرخش‌های تاریخی مناسبات کار - سرمایه به دست می‌دهد.

جمع‌بندی آنکه، پایگاه آماری WLG شمایی با پشتوانه و الگوهای از مهم‌ترین موج‌های اعتراضی کارگری در گستره جهانی را در درازنای سده فراهم می‌آورد. ما این نقشه را برای در نوردیدن راه داستان پردازی اعتراض کار در پهنه‌ی جهانی گفته شده در فصل‌های مرکزی کتاب در برابر خویش گسترانیده‌ایم. پیوست A کتاب در بردارنده‌ی ژرفای بسا چشمگیرتری در پیوند با به فهم آوری، اندازه‌گیری و آمار برداری موضوعی در پیوند با ساختار و به کار گرفتن پایگاه آماری WLG می‌باشد تا نسبت به آنچه که در اینجا آورده شده است. پیوست B آموزش‌های به کارگرفته شده آمار برداری در کدها را باز گو می‌کند. خوانندگانی که در پیوند

³¹- برای گستره‌ی با پشتوانه بودگی بررسی‌های پایگاه آماری گروه جهانی کارگری، به سیلور و همکاران (۱۹۹۵) نگاه شود.

به پایگاه خواستار چگونگی کاربرد نمونه‌های روش شناسانه باریک بینانه‌تری هستند می‌توانند پیوست‌ها را پیش از پرداختن به فصل‌های بعدی کتاب مرور نمایند.

V کارگران جهان در سده بیستم: شمایی فراگیر کتاب

فصل دوم، برپویه‌های اعتراض‌های کارگری در گستره جهانی و جابجایی گسترده سرمایه برای فرماندهی صنعت سده بیستم- صنعت جهانی خود رو- متمرکز می‌شود. گسترش جهانی تولید انبوه خود رو از سرچشمه‌ی آن در دترویت (Detroit) تا اکنون را پی می‌گیرد. با پیش روی گذاری پایگاه آماری جهانی کارگران WLG این فصل به آن می‌پردازد که چگونه با گسترش پر شتاب تولید انبوه خود رو سازی، جنبش‌های توانمند کارگری - آنچه که در بالا به نام گونه‌ی- مارکسی موج‌های اعتراض کارگری به آن روی کرد داشته‌ایم- پیدایش یافت و به خواست‌های چشمگیری در دستمزد و شرایط کار دست یافت. این فصل، الگوها بازگشتی را نمایان می‌سازد که در آن، شرکت‌های خود رود برابر هر موج پیش رونده‌ی خیزش کارگری چگونه با جابجایی تولید از جایگاهی به جایگاه دیگری که در آنجا نیروی کار ارزان تر و قابل کنترل تری فراهم بود، به واکنش پرداخته است. این گونه راهبرد جابجایی سرمایه، در ناتوان سازی جنبش‌های کارگری در جایگاه‌هایی که سرمایه انباشت دوباره داشته کارآیی چشمگیری داشته است، اما در هر جایگاه پسین گسترش صنعت، سبب آفرینش و توانایی جنبش‌های کارگری نوینی گردیده است.

در فصل دوم، واشکافی مفهوم فیکس‌های spatial به (1989:196; 390, 415, 431-45) David Harvey بیانگر آن است که با جابجایی پی در پی جغرافیایی سرمایه، بنیادگر **کوششی اسپاشیال فیکس** برای بحران‌های سود آوری و کنترل که تنها پی آمد بحران‌های دو باره برنامه ریزی شده در زمان و مکان می‌باشد.

فصل دوم همچنان بر تلاش شرکت‌های خود رو سازی برای رویارویی با بحران‌های سود افزا و کنترل نیروی کار، به یاری تغییرات عمده در سازمان تولید و فرایند کار متمرکز می‌باشد. برای دست یابی به یان پویه، مفهوم فیکس فن آوری را را به کار می‌بندیم. با نشان دادن جابجایی‌های پسا فوردیسیت در سازمان تولید، بیان گر آن هستیم که تا سازمان دهی کاربرد تلاشی باشیم که یک **فیکس فن آوری** در ربط با مسایل سود آوری و کنترل. با این همه، به همانگونه نشان خواهیم داد، این گونه فیکس‌های فن آوری، راه حلی را فراهم نیاورده است که دراز مدت و پایدار به آنگونه که با **اسپاشیال فیکس** های پیاپی فراهم آمده باشد.

فصل سوم، فیکس تولید را معرفی می‌شود: کوشش سرمایه داران در افزایش سود و کنترل نه تنها به وسیله‌ی حرکت به جایگاه‌های جغرافیایی تازه یا با جابجایی روند کار، و حرکت آنها نیز به سوی صنایع نوین، را نشان می‌دهد و خطوط تولیدی پی که کمتر موضوع رقابت شدید و دیگر بازدارند ها باشد را نشان می‌دهد. فصل سوم بر پویه‌های درونی و بیرونی و مبیم هر سه چرخه‌ی تولید کلان (ماکرو): صنعت جهانی بافندگی، (صنعت برجسته و شاخص اواخر سده ی 19)، صنعت جهانی خودرو، و بخش‌های بس آمد نو پدیدار اواخر سده ی بیستم و

نخستین سالهای سده 21. در می یابیم که اعتراض کارگری از نظر جغرافیایی با جابجایی تولید در درون کارخانه، جابجا شده است، به گونه ای که درون گروهی (بخشی) در درازنای زمان جابجا شده، با فراز و فرو صنایع پیشتاز.

فصل دوم و سوم زاویه دید خود را آگاهانه بر پویه کار- سرمایه در رابطه با کم دامنه گی سازمان مکانی و جغرافیایی فرایندهای انباشت سرمایه دارند متمرکز نگه داشته است.

فصل چهارم- زاویه دید را پهنا بخشی و نمایش گر آن است که **مسیر گلوله تمامی اعتراض های جهانی کارگری و تتگناهای سرمایه داری به گونه ای ژرف در پویه های ان بکنت فرماسیون دولت و تناقض های درونی دولت و جنگ جهانی است.** در واقع، شاخص نمودن مهره های زنجیره اعتراض های سراسر سده ی بیستم بر گرفته دشه است. پایگاه آماری کار ... رابطه درونی نیرومند بین موج های اعتراضی کار و هژمونی جهانی است.

فصل چهارم- بازگوی داستسان اعتراض کار جهانی سده ی بیستم با سیاست های جهانی در مرحله ی مرکزی، نیز کاربردها معرفی یک فیکس نهایی- فیکس مالی. به محض جابجایی سرمایه از صناعی و تولید نو برای فرار از فشارهای شدید رقابتی، در فضای فراهم آمده ی تولید(فیکس تولیدی ما) بس، در دروره های گسترش، رقابت شدید، سرمایه ناچار شده است که داد و ستد و تولید به تمامی جا به جا شود و به **قماربازی مالی** (اسپیکولاسیون) وارد گردد. با توجه به مفهوم «گسترش یابی مالی آریقی و ژیو (1994) ما این راه برد را فیکس مالی می مانیم.

همانگونه که در فصل چهارم خواهیم دید، **فیکس مالی** راه کاری کلیدی در برون رفت از بحران اواخر سده 19 در انباشت افزایی را دشاته است و تاثیر بسیار شدیدی بر مسیر موشکی اعتراض های جهانی کار در نیمه نخست سده ی بیسم را داشته است. از همین روی، حتا دیگر **فیکس مالی** بسیار سنگین راه کار کلیدی آخر سده ی بیستم مربوط به بحران انباشت افزایی، به همانگونه که نشان خواهیم داد تاثیر به سسزایی بر مسیر موشک پرانی اعتراض جهانی کار در آخرین ده های سده ی بیستم داشته است. در فصل پنجم و فصل پایانی کتاب، کوششی ست برای دستیابی به سرشت و همانندی این چینی و دیگر همانندی های بین گذشته و اکنون آن، پیشرفت آتی بحران همروزگار جنبش کارگری ست در این روند، در فصل پنجم به گفتمان هایی باز می گردد که در این فصل به آغازش باز گشته ایم.

2 جنبش های کارگری و جابجایی سرمایه

این فصل به ارزیابی پویه‌های جهان گستر خیزش‌های کارگری که در آن صنعت پیشاهنگ سرمایه داری سده بیستم دنیای صنعتی خودرو سازی برجستگی دارد می پردازد. نخستین بخش این فصل بر پایه‌ی نمایه‌های (اندکس) به دست آمده از داده های پایگاه رایانه ای گروه جهانی کارگری به ارایه ی تصویر الگوی زمانی و مکانی خیزش کارگری در جهان صنعت خودرو از سالهای 1930 تا کنون می پردازد.

در این گذار، سلسله جابجایی‌های مکانی در پراکندگی خیزش کارگری با کانون حرکتی رزمنده از آمریکای شمالی به سوی اروپای غربی به گروهی از کشورهای تازه صنعتی شده ی سده بیستم را پی می‌گیریم.

بخش دوم به بیان پویه‌های این جابجایی‌های مکانی و درهم پیوستگی درونی آنها با گردش‌های پیاپی باز سازی سرمایه و ویژگی دارد. روشن می‌سازیم که با رشد تولید انبوه در صنعت خودرو سازی به آفرینش همان ناسازگاری‌های اجتماعی انجامیده و در پی آمد، جنبش های نیرومند و کارساز کارگری پدید آورده و در عمل به شتاب درسوی تولید انبوه فوردیستی گسترش یافته است. به این معنی که سرمایه داران هرآینه در رویارویی با پدیداری جنبش نیرومند کارگری، تولید را در جایگاهی با نیروی کار ارزان‌تر و بسا سربراه تری دوباره ساختار داده و جنبش‌های کارگری سوبیه‌ی سرمایه گذاری نائده را ناتوان و نیروی کار را در سوبیه‌های تازه گسترش یافته نیرومند تر گردانیده است.

داستان‌مان در باره به هم پیوستگی جنبش کارگری و بازبنا نهادگی سرمایه، تصویر بسیار مبهم تری از تز «نسل به آخر رسیده» (فصل اول) را به نمایش می‌گذارد. برای بیان چنین نمودی، روند صنعت جهانی خودرو سازی برآن است که در آنجا که سرمایه گذار می‌گیرد، ناسازگاری نیز همراه می‌گردد. با برداشت از دیوید هاروی (David Harvey 1989:196; 1999: 390, 442)، دوباره بنا نهی جغرافیایی تولید يك "ساخته و پرداخته‌ی مکانی" ست که تنها "بحران ها را زمان بندی" می‌کند؛ نه آنکه به حل همیشگی آنها می‌پردازد.

ارزیابی پیش روی نهاده شده در دو بخش نخست این فصل، بر همانندی ها و پیوندهای بین امواج خیزش های کارگری در سوبیه‌های کلیدی گسترش صنعت خودرو سازی پافشاری دارد. صنایع خودرو سازی ژاپنی به آشکارا از این گفتمان غایب اند- گسترش بزرگ پسا جنگ اش، به موج چشم گیری از رزمندگی کارگری نیانجامید. به هر روی همانگونه که در بخش چهارم

این فصل به نشان خواهی داد، بر آمد موج بزرگی از خیزش کارگری برای بیان این "استثنا گرایي ژاپني" حیاتي ست. ژاپن انبوهي از غلیان هاي رزمندگي کارگري را در پایان جنگ جهانگیر دوم از سر گذرانید(درست در آستانه ي شتاب گیری صنعت خودرو سازي ژاپني). برای رویارویی در برابر فشار هاي برآمده از سوي این مبارزه جویی جنبش کارگري، شرکت هاي خودرو سازي، وراي روش فوردیسم تولید انبوه راه هاي دیگری را برگزیدند. با دوراندازی کوشش های آغازین ادغام افقی اشان، تولید کنندگان خودرو سازي ژاپني دستگاهواره های چند لایه اي از قراردادهای کناری بنا نهادند که همزمان به آنان اجازه مي داد که به گونه ای یکپارچه به کارپذیری(استخدام) تضمینی نیروي کار(و برجاگذاری پیوندهای همیاری) برآیند و از شبکه ی فراهم آوری لایه های پایین تر چرخش پذیری داشته باشند. این هم آیی (مجموعه) به ژاپن اجازه داد تا از این گونه خیزش کارگري که از سوي دیگر تولید کنندگان بزرگ به آزمون درآمده بود بگریزد و همچنین به شرکت های همیاری ژاپني یاری داد تا در دهه 1970 به زنجیره ای از گام های کاهش از هزینه (به نام به تولید لاغر) دست زنند و نیز به پیروزي هاي رقابتي جهانی ساله اي 1980 دست یابند.

در ساله اي 1980 و 1990، روش تولید لاغر در سراسر جهان گسترش یافت؛ در حالیکه شرکت هاي خودرو سازي ژاپني خود به کنوپراسیون هاي جابجایی مي گراییدند، تولیدگران روش فوردیستی در سراسر جهان به جستجوی گزینه، خواستار الگوبرداری از تولید کنندگان ژاپني گردیدند. این فرایندهاي هم برآ، به گونه اي گسترده چشم گیری داشته و به گونه اي بنیادین، "جانوری" پسا فوردیستی آفریده که نیروي چانه زنی دستجمعی سنتي کارگري را زیر گرفته است(به فصل نخست نگاه شود). به هر روي همانگونه که در بخش سوم این فصل بیان خواهد شد چنین سازماندهي تولید پسا فوردیستی، از الگوی ژاپني راهي بس حیاتي و دیگرگونه در گذار بوده است. کارکردهای هزینه زدایی تولید لاغر پذیرفته شده است، اما پیمان های تضمینی استخدام نه. بنابراین پایه انگیزشی بنگاه های همیار(کنوپراسیون) کوشای کارگري با کارفرمایان غایب بود. فراتر آن که، کارآیی این دگرگون سازی ها بر توانمندی چانه زنی دستجمعی کارگران به گونه اي آشکار منفي نبود. در واقع، در برخی شرایط، در کارکرد روش هاي تولید لاغر، آسیب پذیری سرمایه را در تلاشی و اخلاص پذیری در جریان تولید و افزایش توانمندی چانه زنی محل کار کارگران را سبب گردید.

بنابراین، نه کارگزاري فن آوری پسا فوردیستی و نه کارگزاري هاي مکانی پس از آن هیچ يك نتوانستند در دنیاي صنعت خود روسازی پاسخگوي مهار پرسش هاي کارگري باشند.

تلاش های بزرگترین شرکت های خودروسازی در همین گذشته ی نزدیک، همراه با هزینه زدایی همواره، برای برخورداری از همراهی و هم یاری هاي پرتلاش کارگراشان، همانگونه که در بخش نهایی مدلل می سازیم، موازی با جدا سازی به یاری مرزهاي شهروندی، نژادی، جنسیتی و مرکز- کناری، به آفرینش تشدید لایه بندی جغرافیایی نیروي کارگري خودرو انجامیده است. فراتر آنکه، در پهنه ی بنگاه بازرگانی و صنعت، ناجوری ها و نارسایی هاي این

کوشش‌ها به نوبه‌ی خود، بیانگر چگونگی ناسازگاری کار- سرمایه‌ی بستر گرفته بر تنش سرشتی، میان بحران‌های حقانیت و بحران‌های سودگرایی است.

I. الگوهای تاریخی- جهانی رزمندگی کارگری در صنعت خودرو سازی

تصویر خیزش کارگری کارگران خودرو سازی در سنجهی گلوبال، از پایگاه داده‌های آماری گروه کارگری جهانی برگرفته شده است که چکیده‌وار با نمای 1-2 و شمای 1-2 نمایش داده می‌شود. نمودار 1-2 نشان دهنده‌ی چکیده‌هایی از پراکندگی خیزش کارگری صنعت خودرو به صورت دهه‌ها و منطقه است. بخشی از جابجایی‌های جغرافیایی در درازای زمان در کانون رزمندگی کارگری- از آمریکای شمالی در دهه 1930 و 1940 به اروپای شمال غربی (وسپس جنوب) در سال‌های 1960 و 1970 به گروهی از کشورهای به شتاب صنعتی شده در سالهای 1980 و 1990 نمایان هستند.³²⁽¹⁾

نمای 102. چکیده‌هایی از پراکندگی جنبش کارگری صنعت خود رو سازی از 1930-1996 .

³²- یازده کشور اشاره شده در نمای 2.1 و شمای 2.1 معیارهای چنری را در بر می‌گیرند: شمار خیزش‌های کارگری نام برده شده‌ی صنعت خودرو برای کشور بایستی بیش از یک درصد از روی هم رفته‌ی شمار خیزش‌های نامبرده شده از سوی پایگاه آماری گروه کارگری جهانی در صنعت جهانی خودرو سازی باشد. برای بیان‌گری واژه ی "نامبرده شده" و نمونه‌های کارکردهای همبسته، به پیوست A نگاه کنید.

شماى 201 اوج هاىى از برآمد كارگرى در صنعت خودرو سازى جهانى، 1930-1996

اىالات متحده آمريكايى

كانادا

پادشاهى انگلستان

فرانسه

اىتاليا

آلمان

اسپانيا

آرژانتين

آفريقايى جنوبى

برزىل

كره جنوبى

پاداورى: كشورهاي آورده شده در شما در بردارنده ي كشورهايى هستند كه دست كم 1% همهمى خيزش هاى كارگرى بيان شده در پايگاه آمارى گروه كارگرى جهانى مي باشنند.
"X" نشان دهنده اوج يا دوره هايى است كه در آنها دست كم 20% خيزش هايى كارگرى بيان شده براي كشور مربوطه رخ داده است.

I. رزمندگى كارگرى در صنعت خودرو سازى

در حالىكه آمريكايى شمالى **ار نظر كوئندگى** اكثريت گزارش هاى خيزش كارگرى در سال هاي 1930 و 1940 (75% هردو دهه) به شمار آمده ، در سال هاي 1970 و 1980 به گونه اى چشم گير در اقليت تمامى گزارش ها قرار گرفته (به ترتيب، 15% و 20%). به عكس، كشورهاي اروپايى شمال غربى در بردارنده ي فرارويى مجموعهم گزارش هاى خيزش هاى كارگرى از 23% در سال هاي 1930 و 1940 به 39% در سالهاي 1950 و نزديك به 50% در سالهاي 1960 و 1970 و پيش از فروكاهى سالهاي 1980 و 1990 هستند. افزايش بزرگ سهم اروپايى جنوبى³³ در سالهاي 1970 رخ مي دهد و از 2% رد سالهاي 1950 به 10% در سالهاي 1960 و در سال هاي 1970 به 32% فزونى مي يابد. آخرين افزايش شيفت عمده در گروهبندي به سبب صنعتى شدن جنوب مي باشد كه كه اين سهم از 3% سالهاي 1970 به 28% سال هاي 1980 و 40% 1990 خيز بر مي دارد.

شماى 201 به پافشارى دوباره بر شيفت مكاني بالا رونده ي اين تصوير در رزمندگى صنعت خود رو سازى داشته و نشان دهنده ي "نقاط اوج" خيزش كاگرى بخش خود روسازى يازده

³³ - آرژانتين بنا به دلایلى كه در زير نويس 5 اشاره شده در گروه بندي كشورهاي اروپايى غربى قرار داده شده است.

کشوری ست که در آنها رزمندگی کارگری خودرو سازی پدیده ی اجتماعی چشم گیری بوده اند.³⁴

بخش آینده این فصل، چکیده ای است از چگونگی "نقاط اوج امواج" نشان داده شده در شمای 2.1.³⁵

همانگونه که در ادامه روشن خواهد شد این امواج خیزش های کارگری- در گستره های فرهنگی- سیاسیگونه گون و دوره های جهانی- تاریخی رخ نموده - دارای ویژگی های همانند خیره کننده ی می باشند. با یک ناگهانی و نیرومندی، بروز یافته اند که در سنجه با نمونه های هم روزگار خود غیر منتظره بوده اند.

علیرغم رویارویی باکارفرمایان کینه توز ضد اتحادیه ای (و در برخی موارد با دولت های کینه توز) به پیروزی های چندی دست یافتند). همگی بر شکل های اعتراضی غیر متعارف تکیه داشته - چشم گیر تر از همه تحصن - که در هر مورد ، تولید کمپلکس های صنعتی بزرگ را فلج نموده، به گونه ای کارآ آسیب پذیری بخش فنی کمپلکس صنعتی کار به اقدام مستقیم کارگران بر نقطه تولید را به نمایش می گذارند. در همه ی موارد، نیروهای کار به گونه ای غالب در رده نخست- و سپس نسل- دوم (بین الملل و در داخل) مهاجرین و پشتیبانی نیرومند جماعت، سازاهای مهمی برای این مبارزات به شمار می آمدند. سرانجام، مبارزات کارگران صنعت خودرو، و رای صنعت ویژه و کارگران اش، برای ملت اهمیت سیاسی چشم گیری به خود گرفت. از این روی، چنین امواجی برای هر کشور در روابط کار- سرمایه نمایان گر "نقاط چرخشی" بودند.

صنعت خو رو، همچنین به نظر می رسد که که یک ویژگی به شکل عمل مستقیم آفرید. اعتصاب های استراتژیک، به ویژه بست نشستن در کارخانه، در بخش فنی کار کئوپراسیون خودکار، نقطه ی حساسی را نشانه گرفت که در هر کدام این امواج اوج سلاح های برگزیده ای بودند. بازگشت این شکل (و موفقیت آن) می تواند به نیرومندی توان چانه زنی محل کار گره

³⁴- نقطه های اوج (آمده در شمای 2.1 با نشانه ی "ایکس")، برای به عنوان بالاترین نقطه فراز خیزش کارگری برای کشور نامبرده شده در یک سال یا و یا برای سال(هایی) که در آن خیزش های کارگری نامرده شده افزون تر از 20 درصد تمامی خیزش های کارگری در کشور مربوطه گزارش شده باشد. (به زیر نویس 1 این فصل در مورد معیار آستانه برخورد به وسیله 11 کشور در برگیرنده آن جدول نگاه شود.)

³⁵- ژاپن در شمار کشورهای در بردارنده امواج خیزش های کارگری چشمگیر در نیامده، برای ارزیابی در جدول 201 منظور شده است. شتاب گسترش صنعت خودرو سازی در ژاپن به امواج چشم گیر خیزش های کارگری نیانجامید- یک نا به هنجاری که در بخش III به آن پرداخته می شود است.

با این همه، همانگونه که در بخش III گفتگو خواهد شد، ژاپن یک سلسله امواج چشم گیر خیزش های کارگی را درست در پایان جنگ جهانیگر دوم پشت سر گذاشت که به وسیله پایگاه رایانه ای گروه کارگری جهانی، گرفته شده است. این امواج گذشته از صنعت خود رو سازی، تمامی صنایع را زیر تاثیر قرار داد، به هر روی از آنجا که صنعت خود رو صنعت کلیدی ژاپن در نخستین سالهای پسا جنگ به شمار نمی آمد نمایه های روزنامه ها در هنگام خیزش های کارگری، صنعت خود رو را برجسته نمی ساختند. از این روی، ژاپن حتا برای خیزش های کارگری خودرو سازان در سالهای نخستین پسا جنگ جهانیگر دوم، در جدول 2.1 آورده نشده است (1958 Levine، 1950 Farley).

بخورد. پیچیدگی بخش فنی ویژه کار تولید انبوه در صنعت خود رو، آسیب پذیری سرمایه را نسبت به اقدام مستقیم کارگران در محل تولید افزایش می دهد.

امواج اوج، به همانگونه که خواهیم دید، نه تنها در شیوه و شکل مبارزاتی و ویژگی همسانی داشتند، بلکه از دید درون مایگی گذار در بر دارنده ی همانندی بودند، با پیروزی ها یک سری راه کارهای مدیریتی بر انگیزته شد تا از راه ساختاری جنبش های کارگری ناتوان سازند. در دور کوتاه، تشویق "اتحادیه گرایی مسئول" و بنیادین سازی چانه زنی دستجمعی به کار برده شدند تا همکاری رهبران اتحادیه ای را به خود جلب کنند تا از این راه، با آرامی های اعضا معمولی را فرو نشانند. در دور کوتاه و میانه، کار به گونه ای فزاینده خودکار می گردید، و سرمایه گذاری ها تازه، از دژهای اتحادیه ای دور نگه داشته می شد. چنین تغییر ساختاری سرمایه گذاری هم توان چانه زنی کارگران را در محل تولید ناتوان می ساخت و هم هم سرچشمه هایی که مقاومت پایه گذاری شده بود.

تلاش های بانگرانه شرکت برای راه یافت رفع مکانی مسئله، ی کنترل کارگران به این گونه است که این امواج اوجی نه تنها یک سری رخدادهایی جدا از هم از روند کلی هستند، بلکه همچنین گونه ای به هم پیوسته، با بر قراری پیوسته ی تولید دور از نیروی های رزمنده کارگری پیوند دارند. بنابراین بخش آینده، سخن پرداز فرایند نمونه وار تاریخی رزمندگی کارگری و بسیج سرمایه می باشد.

در حالیکه سرمایه از سوی های برپا شده ی تولید مهاجرت کرد، توانمندی چانه زنی کارگری مهار شد، در حالیکه طبقه کارگری نوینی در محل استقرار (سرمایه) مناسب با گسترش صنعتی آفریده شد. پی آمد آن، در سال های 1930 تا 1990 روندی بوده است که در گذار آن، تکنیک های تولید انبوه در خود رو سازی و نوعی خود ویژگی به همراه جلوه ای از رزمندگی در پهنه ی گلوبال، از ایالات متحده به سراسر اروپای غربی و به گروهی از کشورهای به ستاب در حال صنعتی شدن پراکنده گردید.

II. از فلینت (Flint) تا السان (Ulsan): بازآمدِ روان گردانی [دجا وو (Déjà vu)]³⁶ در موج های اعتصاب های اصلی خود رو سازی

³⁶-(Déjà vu) یک زبانزد فرانسوی ست و به دوباره آیی حسی تجربه ای گفته می شود. در این چگونگی، شخص هم اکنون آزمونی را دیده که گویی در گذشته ها نیز آزمون شده و خود گواه آن بوده است. آنچه که اکنون رخ می دهد حس اکنون در گذشته است. برای نخستین بار امیل بایراک (Emile Boirac, 1851-1917) که به پدیده ی روانشناسی دلبستگی داشت از این برداشت استفاده کرد. چیزی که اکنون به دید می آید، تکه های پراکنده از یادمانده ای گذشته است که اکنون گرد آمده و به شکل یکپارچه تری مرور می شود. در اینجا می توان واژه ی «روان گردی» (تناسخ) را برای فهم بهتر به یاری گرفت. با این دریافت، نویسنده کتاب - خانم سیلور- بازگشت آزمون روان شورش های کارگری از صنعت پیشاهنگی در سده ای به سده ای دیگر را در دید دارد (از برگرداننده کتاب).

در ۳۰ دسامبر ۱۹۳۶ کارخانه شماره یک و ۲ فیشر بادی (Fisher Body) جنرال موتورز در میشیگان به اشغال کارگران در آمد. در ۱۲ مارس ۱۹۳۷، جنرال موتورز (ج. م. از بزرگترین کمپانی ایالات متحده با سرچشمه های اقتصادی گسترده و شبکه‌ای از جاسوسان ضد اتحادیه‌ای به شمار می‌رود) ناچار به سرفرود آروی شد تا پیمانی را با اتحادیه کارگران خودرو سازی (United Auto Workers -UAW) به امضا برساند. این آغاز سرازیر شدن اعتصاب‌های سیل آسایی بود که در یک همزمانی بیکاری انبوه (همچون توان چانه زنی پایین بازار کار) و سازمان کار کم جان (همچون ناتوانی توان نهادینه‌ای) در اتحادیه‌گرایی به کارخانه های تولید انبوه در آمریکا به همراه آورد.

توان چانه زنی دستجمعی کارگران در محل کار، کلید پیروزی UAW بود: توانایی کارگران تا جایگاه خویش را در بخش پیچیده‌ی چهره‌نمای کارگری تولید انبوه کشف نماید. اعتصاب نشست در محل کار در کارخانه فلینت که جنرال موتورز را به فلج کشانید به دست گروه کوچکی از کارگران «پیکارجویی» برنامه‌ریزی شد و به کارکرد درآمد که با «ایستادن ناگهانی زنجیره‌ی تولید و نشست در درون کارخانه... شتاب دهنده‌ی حس اتحادیه‌گرایی در میان بخش گسترده‌ای از کارگران بی تفاوت گردیدند.» (دوبوفسکی و وان تاین ۱۹۹۷: ۲۵۵). موج اعتصاب نمایشگر نارسایی‌های مهار فنی نیروی خط تولید بود: شمار به نسبت کوچکی از کنشگران توانستند تولید سراسری یک کارخانه را به باز ایستایی بکشانند. همانگونه که ادوارد (۱۹۷۹: ۱۲۸) می‌افزاید، «مهار [فنی] تمامی نیروی کار کارخانه را به هم پیوند داد و خط تولید از حرکت بازماند، پس به ناچار هر کارگری به اعتصاب پیوست.»

فرا تر آن که، هنگامی که گروهی کوچک و پیکارجوی توانست تولید را در تمامی کارخانه زنجیره‌ای را از کار اندازد، آنگاه که کارخانه در یک شرکت امپراتوری در هم‌آمیخته، پیوندی کلیدی داشته باشد، اشغال کارخانه می‌توانست شرکت را به فلج بکشاند. با اشغال کارخانه‌های فیشر بادی و فلینت که انبوهی از انجین‌های شورلت را تولید می‌کرد، کارگران خودرو سازی یارای آن را یافتند تا تولید خود رو جنرال موتور را زمین‌گیر سازند. نرخ بازدهی شرکت در ماه دسامبر از ۵۰۰۰۰ خود رو، در سه هفته‌ی نخست فوریه تنها به ۱۲۵ خود رو کاهش یافت. جنرال موتورز ناچار گردید که از خوی سازش ناپذیری ضد اتحادیه‌ای خود دست برداشته و به هدف پایان دهی به اعتصاب و از سرگیری تولید، برای پیمان‌نامه‌ای زیر پوشش UAW با کارگران در بیست کارخانه به گفتگو بپردازد (به دوبوفسکی و وان تاین ۱۹۷۷: ۲۶۸-۹؛ آریقی و سیلور ۱۹۸۴: ۱۸۴-۵، ۱۹۸۴: ۵-۱۹۴؛ روبن استاین ۱۹۹۲: ۲۳۵-۷ نگاه کنید).

نخستین آزمون صنعت خودرو سازی نشان می‌دهد که راه برد جابجایی سرمایه‌ای، گونه‌ای از نو آوری گام اخیر گلوبالیزاسیون (آخرین سالهای سده ی بیستم) نیست. به‌درستی، «برای پرهیز از در هم‌فشرده‌ی کارگران رزمنده، حتی در نخستین روزهای صنعت خود رو سازی،

تصمیم‌های منطقه‌ای را زیر تاثیر گرفت». در میان بسیاری برهان‌ها که چرا صنعت خودروسازی کانون یافته در دترویت در سال‌های نخستین سده بیستم، با پیروزمندی هوای ضد اتحادیه ای را پیش برد، یکی راه کار کارزار «خرید باز»³⁷ (قابل پس دهی پس از خرید) بود که از سوی انجمن کارفرمایان دترویت، به زور پذیرانده شد.

در سال ۱۹۱۴ هنگامی که خط به هم بندی قطعات مورد تولید خود رو از یک شغل ماهرانه به شغلی غیرماهرانه جابجا شد، مفهوم «خرید باز...» به گونه‌ای توانمند در دترویت و به ویژه در صنعت خودرو سازی به استواری جای گیر شده بود (Rubenstien 1992:234-5). با کامیابی UAW، جابجایی تولید خارج از پشتیبانی UAW یکی از راه بردهای پیوسته‌ای درآمد که از سوی شرکت‌های خود روسازی در درازای نیمه‌ی سپسین سده دنبال شد. به زودی در سال ۱۹۳۷، ژنرال موتورز کارخانه انجین را در بوفالو Buffalo به دست آورد که وابستگی خود را از فلینت (Flint) کاهش داد و به زودی آغاز به رخنه یابی به جایگاه‌های تولید در جایگاه‌های روستایی و جنوب آمریکای شمالی نمود (Rubenstien 1992:119, 240-1). اما جابجایی جغرافیایی صنعت خودرو در برهه‌ی پسا جنگ، پدیده‌ای یکباره یا فرا آمریکای شمالی نبود؛ شکستگی بازار جهانی- از درهم شکسته شدن ۱۹۲۹ تا بازگشت درخور داد و ستد بودگی ارزی در اروپا در سال ۱۹۵۸ راه فرار سرمایه‌بین‌المللی بسته شد. اما با پایه‌مند شدگی اروپای پس از جنگ، به ویژه با برپایی بازار مشترک و برقراری داد و ستد ارز، چند ملیتی‌های آمریکای شمالی (از جمله خود رو سازان آمریکای شمالی)، اروپا را با رمایه‌گذاری‌های خود شناور ساختند.

پس از پیروزی CIO، برای چندین دهه سه واکنش کارفرمایان: جابجایی تولید (پرهیز از سرمایه‌گذاری در جایگاه‌های برخوردار از اتحادیه‌ی)، نو آوری پردازشی (فرایندی) - به ویژه در خود رو سازی- و «داد و ستد سیاسی» (پشتیبانی از اتحادیه گرای «مسئول» و سرکوب اتحادیه‌گرایی «غیر مسئول») در پیش گرفته شد. رفته رفته، توانمند ساختاری کارگران را به گونه‌ای همه‌گانی و به ویژه کارگران خودرو سازی را «به سایه کشانید» و هنگامی که برآمد نوینی در میان لایه‌های پایینی کارگری در پایانه‌ی سالهای ۱۹۶۰ اوج گرفت و به لورد استاون بلوز (Lordstown Blues) نماد گردید، UAW را به پس‌روی و ناچار به سوی راه کارهای رودرویی با «شیوه‌ی جنگی آباچی» (کارزاری کوتاه، خرد، اما با اعتصاب‌های کوبنده) کشانید.

صاحبان خودروسازی از پشتیبانی از اتحادیه‌گرایی مسئول دست کشیده و بازگشت نمودند و جابجایی جغرافیایی و خودکار سازی تولید را با اشنیاقی نو یافته پی گرفتند.

در درازای سالهای ۱۹۷۰ ژنرال موتورز در جنوب آمریکای شمالی نخست در جایگاه‌های روستای یا شهرهای کوچک، ساخت ۱۴ شرکت را به انجام رسانید یا برنامه ریزی نمود. اما راهبرد «جنوب» ژنرال موتورز برای گریز از رزمندگی کارگران آزمایش نیرو و مسابقه با

³⁷ Open shop

UAW در سال ۱۹۷۹ که در آن کامیابی سپسین در به دست آوری پیمان ملی با ژنرال موتورز به تمامی کارخانه‌های جنوب گسترش داده شد بسته شد. در این رویارویی UAW بار دیگر با کامیابی در بخش پیچیده کار، بهره‌کشانه کارگران خودرو سازی را به بهره‌کشی گرفت. با اعتصاب در هفت کارخانه رابه بردی منطقه‌ای، UAW توانست با پیروزی بستن تولید دوگونه از پرفروش‌ترین‌ها را بیم دهد. با گسترش پیمان‌های UAW به همه‌ی کارخانه‌های جنوب ایالات متحده آمریکا، جنوب کشش خود را از دست داد (Rubenstien 1992: 240-1). شرکت‌های خودرو با شدت بخشی راهبرد روبه پیشرفت، جابجایی تولید به جایگاه‌های دارای ذخیره‌های بیشتر کارگری در بیرون از ایالات متحده به واکنش پرداخت. توان چانه‌زنی دستجمعی کارگران خودرو سازی ایالات متحده، اکنون ناتوان شده، با دهه‌های بازساختاری در سالهای ۱۹۸۰ فروپاشید. هجوم سیاسی به کارگران سازمان‌یافته از سوی «انقلاب ریگان»، تنها پودر روی کیک بود.

اروپای غربی

بین سالهای جنگ، اروپای غربی نسبت به آمریکا در پیوند با گسترش تولید انبوه فوردیستی و فن‌آوری‌های تولید خودرو بسیار واپس مانده بود. در سال‌های ۱۹۲۰، چهره‌نمای صنعت اروپا، انبوهی از شرکت‌های کوچک تولیدی برای ساخت خودروهای سنتی بود که تنها پاسخگوی سهامداران بازار بود. این شرکت‌ها از آن چنان سرمایه‌گذاری‌های کلانی که برای برپایی کارخانه‌های پایدار و باهدف ویژه‌ی دستگاه‌های ماشینی الزامی بود تا خود را به آمریکا برسانند، برخوردار نبودند.

در سال‌های ۱۹۳۰، کانون دهی سرمایه با پشتیبانی دولت‌ها، به پیشرفت‌هایی دست یافت. اما، از آن درجه توانایی مالی که سرشت شیوه‌ی فوردیستی بود، کم داشت. بازدارنده‌های سر راه بازرگانی درون اروپایی با کاهش دستمزد همگی کارگران همراه شد و نبود بازار انبوه درستی پی آمد آن بود. کارگران خودرو ایالات متحده آمریکایی امکان این را یافتند که خودروهای ساخت خود را خریداری کنند (حتا در سال‌های ۱۹۲۰) چیزی که کارگران اروپایی نیروی انجام آن را نداشتند (۴۴۵-۵۱ : Landes ۱۹۶۹ و همچنین به Tolliday ۱۹۸۷ : ۳۲-۷ نگاه شود). با گسترش کم دامنه‌ی فنی آوری‌های تولید انبوه، توان چانه‌زنی در محل کار کارگران اروپایی در دوران جنگ، به نسبت ناتوان بودند و در برابر، پس از جنگ جهانی نخست، توان نهادینه‌ای به نسبت توانمند بود و در حالیکه جنبش‌های کارگری رزمنده و احزاب سیاسی چپ اوج گرفتند. در برابر، در پی‌آمدهای سال ۱۹۲۰ در پیوند با محل کار و گزینش پیروزی‌هایی به کف آورد که بیشترین این دستاوردها، باز پس گرفته شدند (برای نمونه می‌توان به پی آمد آن به Biennio Rosso سال ۱۹۱۹-۲۰ در ایتالیا که کارگران فیات نقش به‌سزایی داشتند اشاره نمود). در نخستین سال‌های ۱۹۳۰ در ایتالیا و آلمان، دولت‌های فاشیستی به قدرت رسیدند. حزب کارگر در بریتانیا به سود محافظه‌کاران، از قدرت به زیر کشانیده شد. حتا دست‌آوردهای پیروزمندانه و درخشان کارگری در فرانسه در زمان جبهه ملی، که به گونه‌ای

موازی مبارزات CIO در ایالات متحده آمریکایی بود، عمر کوتاهی داشت. به زودی در پی پیمان ماتینگنون (Matignon) در سال ۱۹۳۶ یورش پیروزمندانه‌ی کارفرمایان، کاربست چانه زنی دستجمعی ملی را به بن بست کشانید. در درازای دو سال، مزد واقعی به دست آمده بر مبنای قرار داد ماتینگنون به دست تورم (انفلاسیون) جارو شد. و در درازای سه سال کنفدراسیون سراسری فرانسه (Confédération Générale du Travail - C.G.T) با ۵ میلیون عضو اعلام شده، به یک چهارم کاهش یافت. در سال ۱۹۴۰ فرانسه‌ی درگیر جنگ، به یاری «قانون» سرواژ، کارگران در صنایع جنگی را به محاصره گرفت و به بیان کندل (W. Kendall) فاشیسم بسیار پیش از قدرت یابی رژیم ویشی (Vichy) و «در قالب ایستادگی در برابر هیتلر آماده شده بود» (Kendall ۸-۴۳: ۱۹۷۵ و Arrighi Silver ۱۹۸۴: ۱۸۶-۹).

گذشته از پی آمدهای میان مدت **بس کامیاب** موج‌های اعتصابی ایالات متحده، پایه‌ی هر کامیابی که هر دو جنبش داشت به آشکارا ناهمسان بوده است. کاربرد اعتصاب بست نشینی و راه کار اشغال کارخانه به دست کارگران بسیار چشمگیر بود. اما توان اعتصاب‌های پاریس بر پایه‌ی یک جنبش توده‌ای سیاسی شده و بسیار شکوهمند، با اشغال کارخانه با پشتیبانی از جمله از سوی آنانی که وابسته به اتحادیه‌های ضد کمونیست بودند «با اشتیاق از سوی ساکنین کارگری پیرامونی سرخ پاریس پشتیبانی گردید». در برابر، «اعتصاب ژنرال موتورز یک اعتصاب اقلیت بود» که به ناچار می‌بایست در برابر ضد جنبش «بازگشت به کار» مبارزه کند. روی هم رفته در حالی که توان چانه زنی دستجمعی به نسبت کم توان در محل کار کارگران کارخانه‌های پاریسی با توان نهادینه‌ای توانمند جبران شده بود، در پیوند با اعتصاب‌های ایالات متحده آمریکا، پویه‌ی مخالف به دست آمده بود. توان نهادینه‌ای به نسبت کم توان اعتصاب‌های فلینت (Flint) بیشتر در توانایی‌اشان در «زمین‌گیر سازی سخت همبسته‌ی **مدار تولید خود رو**» جبران گردید (Torigian 1999:329-30).

با این همه در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، درجه‌ی توان چانه‌زنی در هر دو سوپه‌ی آتلانتیک آغاز به همگرایی نمود. کانون رشد صنعت جهانی خودرو در پی اوج‌گیری رزمندگی کارگری در میان کارگران خودرو سازی آمریکای شمالی پس از سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به اروپای غربی جابجا گردید. برای Altshuler و همکاران (۱۹۸۴: فصل ۲) نخستین موج بزرگ گسترش صنعت خودرو از ۱۹۱۰ تا ۱۹۵۰ به درازا کشید و در ایالات متحده آمریکا کانون داشت.

مهندس امریکایی بنام **Frederick Winslow Taylor** (1856 – 1915) روشی را در خط تولید برنامه‌ریزی کرد که بر پایه‌ی ارزیابی گام‌های کار با کمترین هزینه به تولید دلخواه بتوان رسید.

روش تیلوری با برجستگی‌هایی همانند سازماندهی پیوسته و وابسته به دیسپلین، هرمی (هیرارشیک) بودن، تقسیم کار پایه‌ای نیروها، پیشبرد کار زیر نگاه قوانین فن گرایانه و پذیرنده شده، بایگانی‌ها و اسناد، و روی هم رفته دستگاه بازرسی، بررسی و مهار یگان تولیدی (نظارت و کنترل) ویژگی دارد. در این روش اصول پرداخت دستمزد بر پایه‌ی مقدار تولید (

کار کنتراتی) می باشد. سرعت برگزیده شده‌ی تسمه نقاله‌ی تولید بر پایه بالاترین توان یک کارگر چابک، کارگر را در پی خود می‌کشاند و او را پیرو و همانند یکی از پیچ و مهره‌ها می‌سازد. در این روند هر دیرکردی و دیر جنبیدنی تولید را دچار مشکل می‌سازد. پس کارگرانی که در این چرخه با چرخه‌ی سرعت همساز نیستند برکنار و با نیروی رقابتی دیگری که همیشه به‌سان سربازی از لشکر بیکاران و ذخیره نیروی کار پشت کارخانه ایستاده، به این روش تن سپارد جایگزین می‌شود.

« فردریک تیلور» در سال 1881، مفهوم ساز و کار فن گرایانه را در پیوند با بررسی کار، ارزیابی کرد. مشکل بینایی او سبب شد تا او از راه یافتن به دانشگاه هاروارد چشم‌پوشی کند، و به‌جای آن، در کارخانه ریخته‌گری، به کار پردازد. تیلور بسیار زود توانست خود را تا رده‌ی مدیریت لایه بالای شرکت برساند. و با نوآوری هایش در زمینه‌های ریخته‌گری و فلز کاری در بازار سرمایه با بهره‌کشی از نیروی کار، به سرمایه‌داری شناخته شده دگرگون شود. تیلور، مشاور مدیر کارخانه فولاد بتلهایم بود و با روش‌هایی که به کار گرفت توانست در سال ۱۸۹۹ تولید چدن را ۴۰۰ درصد افزایش دهد. او را بنیانگذار مدیریت علمی می‌شناسند. راهبری کار بر پایه ارزیابی، بررسی و کنکاش مو به موی هزینه‌ها، داده‌ها و ستاده‌ها و انجام درست همه‌ی روند تولید از آغاز تا سرانجام. کارگر باید هرچه درست‌تر، بی‌کم و کاست، هرچه پرشتاب‌تر و تند‌تر تولید را به پایان برساند. کارگران هماهنگ با این سرعت و قانون برگمارده می‌شوند. وظیفه‌ی مدیریت چنین روشی، برگماری «بهترین»ها، دستگاه بازرسی، بررسی و مهار، تشویق و تنبیه کارگران و کارکنان است.

دومین موج بزرگ فراگیر در سال‌های ۱۹۵۰ رخ نمود و در سال‌های ۱۹۶۰ در اروپای غربی کانون گرفت. تولید خود رو در اروپای غربی در سال‌های ۱۹۵۰ پنج برابر افزایش یافت و از ۱/۱ میلیون در سال ۱۹۵۰ به ۵/۱ میلیون در سال ۱۹۶۰ رسید، در سال‌های ۱۹۶۰ به دو برابر این شمارش و در سال ۱۹۷۰ به ۱۰/۴ میلیون فزونی یافت (Altshaler 1984:19). پویه‌ی پشت این گسترش، آمیزه‌ای بود از چالش آمریکایی و واکنش اروپایی. سرمایه‌گذاری یکر است آمریکای شمالی در صنعت خود رو سازی اروپا در سال‌های ۱۹۲۰ آغاز شده بود. این خود گذری بود برای گریز از بازدارنده‌های گمرکی (Tariff) و کاهش هزینه‌های ترابری و نیروی کار. اما سرمایه‌گذاری در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ سیر بالا رونده‌ای به خود گرفت. ژنرال موتورز افزون بر ۱۰۰ میلیون مارک آلمانی در یک گسترش عظیم سرمایه‌گذاری کرد. آسان‌سازی‌های اپل (آلمان) بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۵ و سال‌های پس از آن افزایش بیشتری یافت. ژنرال موتورز بین سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶ برای گسترش کارخانه لوتون (Luton) و ساخت یک کارخانه تازه در Dunstable نیز در واکسهال (Vauxhall) ۳۶ میلیون پوند سرمایه‌گذاری کرد. در سال‌های ۱۹۵۰ فوردها با شتاب بیشتری کارخانه‌اش را در Dagenham انگلستان و کارخانه‌ی Cologne خود را در آلمان گسترش داد (Dassbach 1988: 254-5,296-300).

آمیزه‌ای از هم‌کنشی دولتی- مشارکتی به رشد پرشتاب شرکت‌های خودرو سازی در اروپا انجامید. و با توانمند سازی و کاربرد و فراهم آوری ساز و کارهای تازه، به تولید انبوه رسید. از همین روی برای نمونه صنعت خودرو سازی در ایتالیا(که با سرمایه‌گذاری کمتر یکرآستی از صناعت‌های خودرو سازی خارجی به آزمون پرداخته بود)، بازده خود را در سال‌های ۱۹۵۰ به سه برابر و در سال‌های ۱۹۶۰ دو برابر دیگر رسانید. در سال ۱۹۷۰ تولید موتور ابزار در ایتالیا به افزایش نزدیک به ۲ میلیونی که بازده بسیارگسترده‌ای در فیات بود رسید (Laux 1992:178, 200).

در اروپای غربی گسترش پرشتاب فن‌آوری‌های تولید انبوه همانند آنچه کارگران خودرو سازی در آغاز سده‌ی ۲۰ در آمریکا در آزمون داشتند، کارآیی ناهمگونی بر نیروی کار داشت. از یک‌سوی، توان چانه‌زنی دستجمعی کارگران برپایه‌ی بازار کارآنگاه که کارگران یدی(و اتحادیه‌هایشان) از تولید به کناره رانده شدند و ذخیره‌های جدید نیروی کار، اهرم(برای سرمایه) شدند راه کار شد و از سوی دیگر، گسترش و جابجایی صنعت، طبقه کارگر نیمه ماهر تازه‌ی برآمده از کارگران مهاجر پرولتریزه شده را آفرید. به نمونه سالهای آغازین سده‌ی بیستم ایالات متحده آمریکا(از جنوب)، مهاجرین از اروپای شرقی و جنوبی سرازیر شده بودند. در پیوند با اروپای غربی در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، مهاجرین از جایگاه‌های پیرامونی اروپا(ایتالیای جنوبی اسپانیا، پرتقال، ترکیه و یوگوسلاوی) روانه شده بودند. در هردو نمونه، نخستین تبار کارگران مهاجر در برابر چگونگی‌های دشوار کار و زندگی به گونه‌ای فراگیر اعتراض چندانی نشان ندادند.

اتحادیه‌ها ناتوان بودند و قدرت خودکامه مدیریت با کاربرد مهارهای چند یکرآست بر سازمان تولید و دستمایه‌هایی همانند جریمه، بیرون کردن، بالابری، و به کارگماری در کارخانه‌های خودرو سازی بی چالش ماند. اما در هردو مورد، دومین زادگان، ستون مهره مبارزه‌ی رزمجویانه‌ای گردید که در جابجایی رادیکال مناسبات بین کارخانه و جامعه را به پیش راند.

موج‌های اعتصابی پایانه‌ی سالهای ۱۹۶۰ در اروپای غربی، اتحادیه‌ها، مدیریت و دولت را به شیفستگی واداشت. در این اعتصاب‌ها کارگران تولید انبوه همانند همکاران آمریکایی اشان در سال‌های ۱۹۳۰ نیروی آن را یافتند تا توان چانه‌زنی که از آن آنان و پی‌آمد جایگاه اشان در بخش پیچیده‌ی کار بود را کشف کنند. کارگران خودرو سازی کارخانه‌های سراسر اروپای غربی، به این واقعیت رسیدند که اعتصاب‌های راه بردی(استراتژیک) جایگاهی و زمانی توان آن را دارند که به سنگینی به شرکت آسیب وارد آورند و به‌همان گونه قربانی شدن کارگران به دست خویش را به کمترین پایه برسانند. شاید پرهیجان‌ترین نمونه آن «پاییز داغ» فیات در سال ۱۹۶۹ بود.

برای اعتصاب‌های ایتالیا با هماهنگ کردن کارکردی ستیزه جویانه در یک یگان تولیدی بزرگ با کمترین هزینه برای کارگران فلج تولید را سبب شد. کاربرد حقوقی کارکرد اعتصاب

الگوی singbiozzo) اعتصاب های جایگاه تولید- شاپ فلور) و از الگوی (scacchierna - بازایستادن هماهنگ گردیده در کارخانه) که به نا بسامانی تولید می انجامد (Dubois 1978:9) اعتصاب های یک چند درمیان، اعتصاب های غلتنده، و اعتصاب های تندروار و اخگرگونه، برنامه ریزی شده بود که گسست های **بیشینه ترینی** (ماکزیم) را به روند تولید وارد نموده بود که بر حلقه های حساس زنجیره ی تولید نشانه روی داشت.

در پایانه های سالهای ۱۹۶۰ و سالهای آغازین ۱۹۷۰ از سوی کارگران خود روسازی اروپای غربی، راهبردهای همانندی کار برده شده است (Crouch and Pizzorno 1978). کشف **کامیابانه ی** چنین راهبردهایی گسترش شتاب آلود نقش اتحادیه و کنترل کارگران در جایگاه تولید و انفجار دستمزدها به گونه ای بی پیشینه در سالهای ۱۹۷۰ در پی داشت و تنگناهای سختی به مدیریت و اینکه او دست بالا را نداشته باشد وارد آورد. به نمونه، گونه ای Consigli de delegate (شوراهای نمایندگان کارگران) به هدف آماده سازی کارگران (به وسیله ی نمایندگان کارگران) برای برخی در سطح کارخانه **مهار یکرستی** را بر سازمان تولید به بار آورد و به یک بیان، کاربرد روز به روز آنچه تا آن هنگام از برتری پردازی بنیادین مدیریت می بوده است پایان داد. برای نمونه، در بستن مالیات کارگری، سنگینی و سرعت کار، دگرگونی سازمان تولید و به کارگیری فن آوری نوین با رای کارگران انجام می گرفت. در این گونه موردها، مدیریت ناچار بود که نمایندگان کارگران را با خبر سازد، و در تمامی تصمیم های در پیوند با سازمان دهی جایگاه کار با آنان به شور و گفتگو بپردازد (Silver 1986, Rollier 1992: 29-30). در اینجا به هر روی سزاوار است که میان اروپای شمال غربی از یک سوی با اروپای جنوب غربی از سوی دیگر، ناهمسانی بگذاریم.

در اروپای جنوب غربی پیکارهای کارگران خودرو سازی از الگوی کارگران شمال غربی اروپا انفجار آمیزتر بود. فزاتر آنکه مبارزه ی کارگران خودروساز در اسپانیا و ایتالیا پیش از آنکه در سطح ملی در بردارنده ی مبارزات سیاسی و اجتماعی گسترده ای باشد، بیشتر، پیکارهایی کانونی (در بردارنده ی نمادین) بودند.

هردوی این گونه گونی ها می تواند با سرشت روی هم رفته ی نیروی کار مهاجرتی (Migrant) پیوند داشته باشد. صنایع شمال غرب اروپا به نیروی کار غیرشهروند مهاجر (immigrant) - (در بردارنده ی کارگران ایتالیایی، و اسپانیایی) وابسته است، در حالیکه صنایع جنوب غربی اروپا به نیروی های کار مهاجر اما شهروند (Migrant) وابسته است. این دوگانگی هم بازار کار و نیز بایستگی های سیاسی - اجتماعی خود را دارا هستند. در حالیکه کشورهای شمال غرب اروپا دارای سرچشمه ی چند گانه ی نیروی کار مهاجر هستند. ایتالیا و اسپانیا تنها به سرچشمه های درونی خود وابسته اند، اما دیگر کشورها از این سرچشمه های داخلی نیز بهره برداری می کردند. این چگونگی هم آمیخته در بازار کار، پشتوانه ی واکنش های اسپانیایی و ایتالیایی در برابر **خیزش های آغازین بسا کم نرمش پذیرتر** و از همین روی انفجار آمیزتری بودند.

فرا تر این واقعیت که کارگران در ایتالیا و اسپانیا شهروندان بودند، و به همین سبب فضا را بر دیگر جنبش های اجتماعی بازگشودند تا مبارزه های کارگران خودرو سازی مهار شده و همچون بخشی از مبارزه های بس گسترده تر برای دمکراتیزاسیون سیاسی-اقتصادی فرا رویند. در این نموده ها همانگونه که در کشورهای «تازه صنعتی شونده» (NICs) که پس ازین در مورد آنها گفتگو خواهد شد، جنبش کارگری (و به وسیله های دیگر جنبش ها نیز نیرو یافت) دیگر جنبش های نشانه گرفته در گستره های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را نیرو بخشید (Fowerker 1989; Tarrow 1989; Martin 1990: 417-26; Perlmutter 1991: cf. Fish,an 1990).

واکنش تولیدگران خودرو در اروپای غربی در برابر دستاوردهای جهشی جنبش های کارگری، با واکنش شرکت های ایالات متحده آمریکا در برابر پیروزی های کارگران CIO در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ همسنگ بود.

«فرایند نو آوری» (از جمله روبات گرای) [کامپوپیترهای هوشمند] شتاب آلود در به کارگمارهای شدید) تلاش هایی برای پشتیبانی از «اتحادیه گرای وظیفه شناس» و جابجایی تولید، همه و همه به اجبار پی گیری شدند. در مورد فولوکس واگن یک راهبردار جابجایی جغرافیایی - جابجایی سرمایه گذاری در مناطق بیشتر پیرامونی به ویژه در برزیل و مکزیک- به پیش برده شد. بالاتر از همه، سرمایه گذاری سراسر خارجی، از آلمان بین سال های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۵ پنج برابر گردید (OECD 1981; Ross 1982. Silver, 1992: 90). در پیوند با فیات، از دیگر سوی برپیش برد پروژه های سنگین روباتیزاسیون، از جمله خودکار سازی همسویهی دستگاه انجین ماشین (Volpato 1987: 218) پافشاری گردید.

تاثیر توان چانه زنی کارگران نیز همسنگ با مورد آمریکا بود. از نخستین سالهای ۱۹۸۰ جنبش های کارگری در اروپای غربی (دربرگیرنده های خودرو سازان، روی هم دفاعی بود. و پیشبرد «اتحادیه گرای وظیفه شناس» به حال خود رها شد. از آغاز سال ۱۹۸۰، فیات آن توانایی را داشت که شوراهای کارگری را دور زده و یک سویه سیاست یورشی خودکار گردانی و عقل گرای را در کاهش دهی شمار کارکنان به کار بندد و شمار به کارگمارده شدگان را از ۱۴۰۰۰ هزار نفر به ۹۰۰۰ نفر کاهش دهد.

در آمدهای سال های آخر دهی ۱۹۶۰ سنگین و هنگفت بود. (Rollier 1986: 117,129). سوی دیگر این روند، به هر روی آفرینش (و نیرومند سازی) پرولتاریای خودرو سازی نوین به سود گسترش صنعت در سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ بود.³⁸

38- مورد آرژانتین گونه گونی تازه ای از همان داستان پایه ای که در اینجا بیان کردیم را پیش روی می گذارد. نمونه آرژانتین نمونه ای آغازین در سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ و پرشتابی ست از تولید انبوه خود رو با الگوی (ISI- Import-substitution industrialization یا صنعتی شدن وارداتی جایگزین). از دیدگاه الگویی و زمان گسترش صنعتی و موج های بزرگ اعتراض کارگری همسان با اروپای غربی ست، به جز آنکه به سبب سطح پایین دارایی در آرژانتین برپاسازی یک راه حل پیمان اجتماعی پایدار دشوار بود. (چنین ناهمسانی بین دست باز کشورهای پر درآمد و میانه درآمد در همراه گردانی اعتراض کارگری از راه فرم، در فصل ۳ کتاب تا آنجا که شدنی بود بیان شده است). برای آرژانتین، همسان با ژاپن اعتراض کارگران از همان روزهای نخست یک دشواری بود. با این همه ناهمانند با ژاپن، اعتراض کارگری، گسست عمده ای از فرودبیم را دامن نزد (به گفتار ما در باره ژاپن در این فصل نگاه شود). در آرژانتین، گسترش خودرو سازی، هر چند دمدمی و نوسانی، در ادامه ی خود به توانمند

برزیل و فوردیسم EOI

«معجزه اقتصادی» برزیلی از ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ درست به دوره‌ای بستگی دارد که سرمایه‌داران مرکز (متروپل) در جستجوی فرار از مبارزات فزاینده‌ای کارگران رزمنده بودند. برزیل سوی دلخواه و مناسبی برای سرمایه‌گذاری ست: کودتای نظامی ۱۹۶۴ رژیم بسیار دلپسندی را برپا می‌سازد، این رژیم کامیاب می‌شود که جنبش اتحادیه‌ای همیاری پیشین را درهم شکند و به گونه‌ای کارساز به هرگونه‌ای از اپوزیسیون طبقاتی کارگران نیز در پهنه‌ی کارخانه و هم در سپهر سیاسی کشور پایان دهد.³⁹

صنعت خودرو سازی برزیلی گسترش بسیار پرشتابی را در سال‌های ۱۹۷۴ به آزمون داشت. در ۱۹۷۴ برزیل در میان بالاترین ده تولید کننده‌ی خودرو جهان بود. از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ زمانی‌ست که بازده خودرو از یک میانگین سالانه نرخ ۲۰/۷٪ فزونی می‌یابد. از سال ۱۹۷۴ تا ۷۹ (زمانی که تولید خودرو یک سر در مرکز در واکنش به بحران نفت و مبارزات کارگری فرو می‌افتد) صنعت برزیلی به رشد ۴/۵٪ سالانه ادامه می‌دهد (Humphrey 1982: 48-50). در حالیکه کارکردها در کشورهای مرکز رو به کاهش است، سرمایه‌گذاری‌های چند ملیتی در سال ۱۹۷۰ سنگین در برزیل انجام می‌گیرد. برای نمونه، فورد، افزون بر ۳۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرد و گنجایش کارخانه را ۱۰۰٪ افزایش داد (Humphrey 1987: 129).

گسترش پرشتاب تولید روی هم، و صنعت خودرو سازی به ویژه گونه‌ای طبقه کارگر نوینی را آفرید. نوین در شما رو در آزمون. از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰ به کارگماری در کارخانه دوبرابر افزایش یافت (Humphrey 1987: 120). در منطقه‌ی پیرامونی صنعتی سائو برناردو دو کامپو، در آنجا که صنعت خودرو سازی متمرکز شده است، شمار کارگران به کار گماشته شده از ۴۰۳۰ نفر، در سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۶۰ به ۲۰۰۳۹ و در سال ۱۹۷۰ به ۷۵۱۱۸ افزایش یافت (Humphrey 1982: 128-9). این طبقه کارگر نوین، در کارخانه‌های بزرگ تمرکزی فزاینده می‌یابند. سه کارخانه در سائو برناردو- فولکس واگن، مرسدس و فورد افزون بر ۶۰۰۰۰ نفر را به کار می‌گمارند (Humphrey 1982: 137).

همسان با مبارزات پیش‌کسوت CIO در سال‌های ۱۹۳۰ و موج‌های اعتصابی اروپای غربی در پایانه‌ی سالهای ۱۹۶۰، کارگران خودروسازی برزیلی راه بُردارانه در بخش‌های پیچیده‌ی فنی کار در درون کارخانه‌های برزیل جایگاه داده می‌شوند. اما این طبقه کارگر نو، به گونه‌ای

سازی طبقه کارگر یاری رسانید. اوج گیری خیزش سال‌های پایانی ۱۹۶۰ که به کوردبازو (Cordobazo) شناخته شد، به کودتای نظامی و به دوران صنعت زدایی ددمنشانه‌ای انجامید (Jelin 1979; James 1981; Brennan 1994).

³⁹- فراتر، کارکردهای ISI در آمریکای لاتین (به ویژه آرژانتین) موج‌های بزرگ اعتراض کارگری را آفرید (به زیرنویس ۵ این فصل نگاه شود)، و نیز کشش برزیل بسان یک جایگاه دلخواه برای سرمایه‌گذاری را در پی داشت.

راهبردارانه در آنچه که اینک بخش کلیدی اقتصاد صادراتی برزیل نام گرفته بود، جای داشتند. ابزار ترابری، به ارزش ۳/۹ میلیارد دلار بزرگترین صادرات برزیل در سال ۱۹۸۸ بود) اکونومیست یگان اطلاعاتی (۱۹۹۰: ۳). اعتصاب‌ها و مبارزه در صنایع خودرو سازی نه تنها به سودآوری شرکت‌هایی ویژه کارساز گردید، بلکه در توانایی دولت برزیل در بازپرداخت بدهی‌های سنگین خود به بانک‌های خارجی نیز برگزیننده بود.

در پایانه‌ی سال‌های ۱۹۷۰ در حالیکه جنبش‌های کارگری درون کشورهای مرکزی دفاع سرسختانه‌ای را آزمون می‌کرد، در برزیل جنبش اتحادیه‌ای نوینی نیز در میدان پدیدار شد و پرسش یک دهه و نیمه‌ی را پایان داد. موج سخت اعتصابی در ۱۹۷۸، آغاز دوره‌ای از چالشی (آکتیویسمی) بود که در سرتاسر یک دهه سرکوب و رکود سالهای ۱۹۸۰ زنده ماند (و بسا که رشد یافت). کارگران خودرو سازی برزیل، هسته‌ی قانونی این جنبش کارگری نوین را در گزارش فلزکاران و خود روسازان در نزدیک به نیمی از تمامی اعتصاب‌های دوران ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۶ را شکل دادند (Seidman 1994: 36). در دوازدهم ماه می ۱۹۸۷، کارگران به سالن کارخانه ساب- اسکانیا (Saab-Scania) در سائو برناردو وارد شدند، اما از روشن کردن ماشین‌های ساخت، خود داری نمودند. اعتصاب به زودی به سراسر کارخانه گسترش یافت، هزاران کارگر در کنار ماشین‌های ساخت، بی آنکه سخن بگویند با بازوان برهم نهاده ایستاده بودند. باز ایستادن تولید، از اسکانیا به دیگر کارخانه‌های خودرو سازی گسترش یافت. مرسدس، فورد، فولکس واگن و کرایسلر در شمار آنها بودند. در درازای چند روز، کارگران تمامی کارخانه‌ها، دست بر روی دست گذارده و از کار خودداری کردند. این موج ها، یادآور اعتصاب‌های آمریکای شمالی در سال‌های ۱۹۳۰، و موج‌های اعتصابی اروپای غربی در پایانه‌ی ۱۹۶۰ بودند. این اعتصاب‌ها بیشتر اعتصاب‌های بست نشینی در کارخانه بودند، به آن گونه که کارگران در خوراک فروشی‌ها غذا می خوردند، ولی از کارکردن سرباز می‌زدند (Moriera Alves 1989: 51-2; Humphrey 1982: 166).

اعتصاب‌ها به پیروزی‌های چشمگیر کارگری از جمله، به افزایش دستمزدها و به پذیرفته شدن اتحادیه‌های ناوابسته و نوین (نه وابسته به اتحادیه‌های رسمی پاسخگو به دولت) انجامید. به ناچار کارفرمایان ضد اتحادیه‌ای با اتحادیه‌های ناوابسته نوین تن در دادند و پیمان‌های دستجمعی کار را امضاء نمودند.

سرمایه‌داران چند ملیتی، این شکست را نپذیرفتند و برای درهم شکستن اعتصاب‌ها به یورش دست گشودند تا به حضور اتحادیه‌ها در کارخانه‌ها پایان دهند. آنان چنین می پنداشتند که پیروزی کارگران در ۱۹۷۸ بیش از آنکه برآمدی از توانمندی سرشتی درون طبقه کارگر باشد از نبود آمادگی خود آنان بوده است. سرکوب اما به دگرگونی در راهکارهای رویارویی همه جانبه و گسترده، به جایگاه‌های کم گسترده‌ی (اما بسیار گسسته) اعتراض‌های کارگران (کم کاری، اعتصاب‌های پراکنده، و سرباز زدن از همکاری همه‌گانی با مدیریت) انجامید. این راهکار یادآور راهکارهای اعتصاب‌های اروپای غربی در پایانه‌ی سال‌های ۱۹۶۰ و آغاز سال ۱۹۷۰ بود که گسست‌های تولید را به بالاترین اندازه و قیمت نیروی کار را به **پایین ترین اندازه‌ی شدنی** می‌رسانید.

در سال ۱۹۸۲ بیشتر کارفرمایان به ناچار اتحادیه‌گرایی را پذیرا گشتند. اتحادیه در مدیریت کارگری و افزایش دستمزد دخالت‌گر شد. فوردر در شمار نخستین‌هایی بود که به این باور رسید که برقراری نظم در جایگاه تولید به همراهی «اتحادیه‌گرایی مسئول» نیازمند است. در سال ۱۹۱۱، فوردر در سطح کارخانه کمیته‌هایی که از میان کارگران ساده برگزیده شده و در پیوند به اتحادیه‌های ناوابسته برخوردار از حق گفتگو با مدیریت در باره شکایت‌ها و دیدگاه‌های کارگری را پذیرا گشت (Humphrey 1982: 125; Humphrey 1993: 103). فولکس واگن (VW) چندی دوری گرفت، ولی در سال ۱۹۸۲ به ناچار کشانیده شد تا اتحادیه‌های ناوابسته را پذیرا گردد و کمیته‌های کارخانه به همانگونه که در کارخانه‌های فوردر کارکرد داشتند را گردن نهد.

در سال ۱۹۸۷ کارکردهای اعتصابی در برزیل به اوج ۹ میلیون کارگر رسید (Moriera Alves 1989: 67). از سال ۱۹۸۵ تا سال ۱۹۸۸ در درازای ۴ سال دستمزد واقعی صنعتی در سائوپولو بزرگ تا میانگین ده درصدی رشد یافت (Economist Intelligence Unit 1990). جنبش اعتصابی به گونه‌ای کارآ نقشی ضد تورمی برگرفته شده از صندوق جهانی پول به وسیله‌ی دولت را لغو کرد (Moriera Alves 1989: 67). جنبش نوین اتحادیه‌ای، به ویژه در پیوست با بندهایی از قانون اساسی نوین، نقش به‌سزایی نیز در گسترش دموکراسی داشت. چنین روی دادی (که در سال ۱۹۸۹ پذیرفته شد) به کارگران حق اعتصاب، تشکیل اتحادیه‌های صنفی مستقل، و بدون دخالت دولت، مدیریت در میدان کار را آفرید. همانگونه که مارگاریت کک (Margaret Keck 1989: 284) اشاره دارد: آن اندازه «روی کرد به موضوع‌های کارگری در مجلس قانون‌گذاری... گویای دگرگونی در وصله زنی سیاست کارگری در برزیل است.»

به هر روی می‌توان گفت که جنبش کارگری در یکی از بندهای قانونی: تضمین امنیت شغلی در آمیخته در قانون اساسی که به سختی برای آن جنگیده بود، ناکام ماند و در واقع، جنبش‌های کارگری در جایگاه صنعتی پیرامونی سائوپولو، آنجا که صنعت خودروسازی کانون گرفته بود، رفته رفته با سرمایه‌گذاری‌های تازه به جاهای دیگر کوچ می‌کرد و شغل موجود پایان گرفته و زیر گرفته شد. برای دست‌کم یک دهه، از میانه‌ی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰- برزیل دیگر جایگاه دلخواهی برای سرمایه‌گذاری‌های تازه‌ی سرمایه‌گذارهای چند ملیتی صنعت خود رو نبود و دیگر کششی نداشت (Gwynne 1991: 75-8). در میانه و پایان سال‌های ۱۹۹۰ به ویژه پس از پیروزی ریاست جمهوری کاردوزو (Cardoso)- بار دیگر سرمایه‌گذاری خارجی در صنعت خودرو سازی برزیل جاری شد. اما گسترش‌ها از سوی شرکت‌های خارجی این بار در بیرون از اتحادیه فلزکاران و خودروسازان توانمند سائوپولو/ سائوبرناردو به پیش برده شد. در میانه‌ی سال‌ها ۱۹۹۰ گزارش‌های بیشترین سرمایه‌گذاری‌های تازه در ریوراستات، میناس خراس و شمال شرقی جایگزین گزارش‌هایی ست از بسته شدن‌های انبوه کارخانه‌های برپا شده در دژ نیرومند جنبش کارگری برزیل (Brooke 1994: New York), Rodriguez- post Times 1995 و Arbix 200 1). در کارخانه‌های فولکس واگن سائوبرناردو برای نمونه، در سال ۱۹۷۸ شمار کارگران از ۴۰۰۰۰ نفر به ۲۶۰۰۰ نفر در

سال ۱۹۹۶ کاهش یافت و این کاهش نیز همزمان با ساختن کارخانه های تازه از سوی فولکس واگن بنا به برنامه در جایگاه های دشت های سبز رسیده (Rio State - ریو استیت) و سائو کارلوس پی گیری شد. به همین گونه، فیات کارخانه های تازه خود را در میناس خرابیس، جایی که کارگران سازمان نایافته و با دستمزدهایی پایین تر از ۴۰٪ از کارخانه های سائو برنارودو به کار گرفته می شدند برپا ساخت. در پی آمد چنین گرایش، عضویت در یگان فلزکاران در جایگاه ABC+ (پیرامون سائوپولو) در سال ۱۹۸۷ از ۲۰۲۰۰۰ نفر به ۱۵۰۰۰۰ در سال ۱۹۹۲ و به ۱۳۰۰۰۰۰ در سال ۱۹۹۱ کاهش یافت (DIEESE 1995: 44; Bradsher 1997: DI; Sedgwick 1997:3; Automotive News 1996:9 نویسنده با مدیریت نیروهای انسانی فولکس واگن سائوپولو و دبیر سندیکای فلزکاران ABC در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۶).

آفریقای جنوبی

همسان با برزیل هرچند بادرجه ای کمتر، آفریقای جنوبی در سال های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به جایگاه دلخواهی برای سرمایه گذاری شرکت های خود روسازی چند ملیتی دگرگون شد. در پایان سال های ۱۹۵۰ و آغاز سال های ۱۹۶۰ سرمایه خارجی از آفریقای جنوبی کنار افکنده شد. جنبش های توانمند آزادی بخش ملی در قاره به اوج خود می رسید و اعتراض های توده ای در برابر کاربرد قوانین آپارتاید در آفریقای جنوبی که در برگیرنده «دور شو و کورشوهای» های سراسری سازمان یافته ای سال های ۱۹۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰ و ۶۱ از سوی اتحادیه های صنفی کنگره ای آفریقای جنوبی (SACTU) بود گسترش می یافت.

به هر روی سرمایه گذاری خارجی در پایانه ای سال های ۱۹۶۰ پس از آنکه دولت ناسیونالیست نشان داد که اپوزیسیون را با کامیابی در هم می شکند، شکوفا گردید و افزون تر آنکه سرکوب نهادینه ای و مشروعیت برتری نژادی، کار ارزان پیوسته جاری را بیمه می کرد. همانگونه که نوشتار سال ۱۹۷۲ پخش شده در مجله سرمایه (فورچون) اشاره دارد، آفریقای جنوبی برای سرمایه گذاری خارجی «یک کان طلا» به شمار می آید.

[ی]کی از جایگاه های کمیاب و تازه ای شت که در آنجا سود بالا، دشواری ها اندک، سرمایه از سوی ناسیونالیسم در امان، نیروی کار ارزان، بازار شکوفا، ارز پابرجا و در داد و ستد می باشد (برگفته شده از Blashill 1972:49; Seidman and Seidman 1977:76).

از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ میانگین خالص سالانه سرمایه خارجی به داخل ۳۰۸ میلیون دلار در سال بود، بین سال های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ این روند قارچ گونه به میانگین برابر با یک میلیارد دلار در سال رسید (Litvak 1978:40 و همکاران).

صنعت ابزار ترابری هدف اصلی این جریان سرمایه بود. از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۵ صنعت ابزار ترابری سالانه ۱۰/۵ درصد رشد یافت (Litvak 1978:24; Mayer 1980: 256) و همکاران).

یک پرولتاریای گسترده‌ی سیاه شهری شکل گرفت و در در جایگاه‌های نیمه‌ماهر صنایع تولید انبوه کانون یافت. شمار شاغلین سیاه در صنعت بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۷۵ دو برابر شد در حالی که قوانین آپارتاید مهارت و موقعیت دستمزد را برای کارگران سفید نگه داشته بود، شکل‌های نیمه ماهرانه راهبردی در کارگاه‌ها روی هم به وسیله‌ی سیاهان انجام می‌رفت. همانگونه که در برزیل، این پرولتاریای نوین، استخوان بندی موج مبارزه کارگری سال‌های ۱۹۷۰ و سال‌های آغازین ۱۹۸۰ بود. نخستین نشانه‌های دگرگونی در برابری نیروی طبقاتی در نخستین موج‌های اعتصابی سال ۱۹۷۳ کانون یافته در کارخانه‌های دوربان (Durban) که بیش از یک دهه خاموشی کارگری در هم شکسته شده بود برآمد گرفت.

بیشتر این اعتصاب‌ها به پیروزی انجامید و کارگران با افزایش دستمزدها، عضویت در اتحادیه‌های قارچ گونه‌ی سیاه (غیرقانونی) تازه سازمان یافته‌ی دست یافتند. هنوز نه دولت و نه کارفرمایان هیچکدام این پیروزی‌ها را نمی‌پذیرفتند. به آشکارا در سال‌های ۱۹۷۰ با برخورداری از پشتوانه‌ی دولت، به رسمیت شناسی اتحادیه ایستادگی می‌کرد. انجمن کارفرمایان فلز از اعضا می‌خواستند تا هرآینه که «قانون و نظم را در خطر می‌یافتند» پلیس را با خبر سازند (Seidman 1994:179). و به راستی که در هر پیش‌آمدی، پلیس فراخوانده می‌شد، اعتصاب‌گران بازداشت می‌گردیدند، رهبران اتحادیه‌ای ممنوع، کارگران اخراج و به ترک منطقه شهری ناچار می‌شدند. با این همه سرکوب که «کارآیی خود را در سرکوب به سختی درگذشته نشان داده بود» در زیر گرفتن اتحادیه‌های مستقل سال‌های ۱۹۷۰ ناکام ماند (Beittel 1998:3).

با دادن «فضای دشمنی سیاسی» به راستی اتحادیه‌های نوین توانستند در سال‌های ۱۹۷۰ زنده بمانند. به بیان Maree (1985:294) این در جای خود «دستاوردی بزرگ» بود. نه تنها جنبش کارگری جان به در برد، بلکه دولت را به آن ناچار ساخت تا در باره‌ی سیاست سرکوب کارگری دوباره اندیشی نماید. Gay Seidman (1994:185) به درستی بر آن است که «اعتصاب‌های ۱۹۷۹ در صنعت خودرو سازی در کیپ شرقی وزشی ناگهانی بود تا دولت را ناچار گرداند تا اتحادیه‌های غیرنژاد پرستانه را قانونیت دهد» این اعتصاب‌ها «به نظر می‌رسد که موجی از کارکرد صنعتی مهار ناپذیر نوین را آموزش داد و ردیف نمود که تنها با مجا زشمردن برخی روزه‌های قانونی اتحادیه‌ای برای بیان درخواست‌های کارگران می‌توانستند از آن جلوگیری کنند».

قانونیت یابی اتحادیه‌های کارگری سیاه در سال ۱۹۷۹ در پی بزرگترین و دیرمان‌ترین موج اعتصاب در تاریخ آفریقای جنوبی رخ داد. پیمان‌های به رسمیت شناخته شده‌ی اتحادیه‌ای از ۵ پیمان در سال ۱۹۷۹ به نزدیک به ۴۰۳ پیمان در سال ۱۹۸۳ فزونی یافت (Maree 1985:297). در سال ۱۹۸۵ اتحادیه‌های صنفی مستقل به گونه‌ی فدراسیون اتحادیه‌های صنفی کنگره آفریقای جنوبی در آمد (COSATO) که در پایانه ۱۹۸۰ به مانند «پرشتاب‌ترین رشد جنبش اتحادیه‌ای در جهان» نام گرفت (Obery 1989:34).

همانند برزیل، موج اعتصاب در آفریقای جنوبی توان چانه زنی دستجمعی این طبقه کارگر نوین را جلوه گر ساخت که به گونه‌ای کارآ جایگاه خویش را در بخش فنی پیچیده کار کشف نمود. این چانه زنی دستجمعی، در صنعت خودرو چشم نمایانه تر بود، جایی که کارگرانش خط نخست جبهه‌ی مبارزه کارگر صنعتی در سال‌های آغازین ۱۹۸۰ را سازمان داد.⁴⁰ درست بین سال‌های ۱۹۷۹ تا آغاز ۱۹۸۶ اعتصاب‌ها در بخش صنایع فلز و خود رو آفریقای جنوبی کارکرد صنعتی را ۳۰ درصد روز- شخص را از دست می داد (Seidman 1994: 37). در حالیکه برخی اعتصاب‌ها با فراگیری گسترده‌تر در بردارنده‌ی هزاران کارگر بودند (نمونه فورده ۱۹۸۰، فولکس واگن، داتسون و بی ام دبلیو در سال ۱۹۸۱، لیلاند و در سال ۱۹۴۱ فورده و جنرال موتورز ۱۹۸۲)، دیگر کارخانه‌ها درگیر گسست‌های راه بردی کمتر کلیدی به مانند کم کاری و اعتصاب‌های کم دامنه بخش‌های کلیدی در مجتمع‌های صنعتی بودند. به نمونه در اوت ۱۹۸۴ اعتصاب در فولکس واگن، کارگران در بخش رنگ دست از کار کشیدند، و به همین بسنده کردند، اما به سبب جایگاه راهبردی سپسین، در بخش کارگری کارخانه، سرتاسر بخش‌های صنعتی ناچار شد ۵ روز از کار باز ایستد. مجتمع زمانی بازگشوده شد که مدیریت خواست‌های اتحادیه را گردن نهاد(Southell 1985: 321. 324).⁴¹

جنبش اعتصابی بیش از همه کارآ افتاد، زیرا که زمینه‌ی یک کسادى ژرف در صنعت خودرو سازی و به تمامی در اقتصاد رخ می نمود. به همانگونه که در برزیل بیرون کردن دستجمعی، رزمندگی کارگران را کاهش نداد، بلکه خواست‌های اعتصابی را برانمیت شغلی کانون داد، در اینجا کم کاری اعتصابی همگانی گردید. فراتر آن که همانند برزیل، اتحادیه‌ها در آفریقای جنوبی شاهرهای برای بستن پیمان نامه‌ها را آفرید که حقوق استخدام شوندگان به رسمیت شناخته شود و درمورد تصمیم‌های کلیدی پیش برد کارخانه‌ها از جمله تصمیم برای بیرون کردن و به کارگیری کارگر(با اتحادیه) رای زنی شود (Randall 1986: 71-3; Maree و Lewis 1985:1).

آزمون سال‌های ۱۹۸۰ در آمریکای جنوبی و برزیل به گونه‌ای برنده با سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ دگرگونه بود. در دوره‌های آغازین در هر دو کشور، یک جنبش مبارزاتی کارگری (بدون یک پایه‌مندی توانمند لایه‌های پایینی کارگری) بر سرفرود آوردن دولتی چیره گردید.

⁴⁰ - توان چانه زنی دستجمعی همچنین در بین کارگران معادنی که در صنایع پیوسته مکانیزه شونده به کار گرفته می شدند در میانه ی سال‌های ۱۹۸۰ و نیز کارگرانی که پیشتازی موج پیوسته‌ی خیزش‌های کارگری را به دوش داشتند، چشمگیر بود.

⁴¹ - کارگران خودرو سازی آفریقای جنوبی نه تنها در بخش سازوکاری کار در درون صنایع خودرو سازی آفریقای جنوبی از جایگاه راه بردی اشان نیرومند شدند، بلکه از جایگاه خود در درون سازمانی در گستره‌ی جهانی کار شرکت کارفرمایشان نیز نیرو گرفتند. کارگران در آفریقای جنوبی بیشتر گاه‌ها توانایی آنرا یافتند تا به وسیله‌ی اتحادیه‌های خودرو سازی در آنجا که شرکت، دفتر مرکزی داشت به مدیریت فشار وارد آورد. برای نمونه در سال‌های ۸۰- ۱۹۷۹ اعتصاب در مجتمع پورت الیزابت، «پس از وارد آمدن فشار از فورد(دترویت آمریکا) که به وسیله‌ی کارگران خودرو ساز در ایالات متحده آمریکا و چالشگران سیاسی سیاه در آمریکا یورش آورده شده بود ناچار گردید اخراج کارگران اعتصابی را پایان دهد و آنانرا به سر کار بازگرداند (Southall 1985:317). در این مورد توان نهادینه‌ای از تولید انبوه در گستره‌ی جهانی انباشتگی/ کانون یافتگی رشد نمود (به فصل ۱ پانویس ۱۰ در باره این شکل از دیگرگونی توان چانه زنی دستجمعی در کارخانه نگاه شود).

در صورتیکه در سال‌های ۱۹۸۰ بازداشت‌ها و گونه‌های دیگر سرکوب به وزش بر شعله‌ی مبارزات کارگری یاری می‌کرد **باشد که آن را غرق سازد**. Obrey و Singh (1988:37) در گزارشی چکیده از سال ۱۹۸۸ سرکوب شدید کارگران به وسیله‌ی دولت آفریقای جنوبی را رده بندی نموده و چنین نتیجه می‌گیرد که: «در لایه‌های پایینی ... **چنین به دید می‌آید** که با این همه سال‌های فرمانروایی قانون ویژه و یورش اتحادیه‌ای رزمندگی و خشم دست نخورده مانده‌اند». به راستی جنبش کارگری توان آن را داشت تا در برابر تلاش‌های درهم شکنی ضد آپارتاید نیمه دوم سال‌های ۱۹۸۰ بهتر از جامعه و گروه‌های هم پیمان ایستادگی کند. COSATU خود را تیرکمانی یافت تا در نقش رهبر جنبش ضد آپارتاید بازی کند و خاور دید طبقه‌ی کارگر برجسته‌ای را به پرسش آزادی ملی آماده ساز باشد (Aller, 1989: 34-5, Webster 2000 و نیز به Obrey نگاه کنید). در آن هنگام که سرکوب و فشار از مهار کارگری باز ماند، سرمایه آغاز به جابجایی از صنعت آفریقای جنوبی نمود. در سال ۱۹۸۱ فروش خودروهای تولید شده‌ی محلی بالاترین بود (Hirschsohn 1977: 233). در پایانه‌ی سال‌های ۱۹۸۰ تولید خودرو چند ملیتی از آفریقای جنوبی به گونه‌ای همه جانبه فروکاهیده شد. به همانگونه که Gwynne (1991:50) اشاره کرده «در حالیکه کاربران (فاکتورها) سیاسی [چالش‌های ضد آپارتاید] پافشارانه پیوستار می‌یافته... بیرون کشیدن فورد و جنرال موتورز از آفریقای جنوبی پایه‌ی چشمگیر اقتصادی [داشت]». در جایگاه تولید پیش و بیشتر از همه ابزارتربری تمام ساخت (Completely built-up motor vehicles-CBU,s) در سال‌های ۱۹۹۰ از سراسر جهان، بازار آفریقای جنوبی را در خود فروبرد (Cargo Info 1997).

کره جنوبی

«معجزه اقتصادی» کره جنوبی با رنگ باختن «معجزه اقتصادی» برزیل و آفریقای جنوبی همراستا بود. در سال ۱۹۷۳ دولت آفریقای جنوبی صنایع خودرو سازی را برای گسترش آماجی برتر دانست. در حالی که پی‌آمد به کارگماری در صنایع سبک در سال‌های ۱۹۷۰ رشد شتابنده‌ای داشت. جهش صنعت خودرو سازی در سال‌های آغازین ۱۹۸۰ روی داد (به نمونه در آن سال‌هایی که مبارزه کارگری، اتحادیه گرایی و افزایش دستمزد، ویژگی بخش صنایع در برزیل و آفریقای جنوبی بودند). همانند برزیل و آفریقای جنوبی در آغاز جهش‌اشان در خود رو سازی، رژیم خودکامه در کره جنوبی اتحادیه‌های ناوابسته و کارکرد اعتصابی را ممنوع ساخت؛ بازداشت و ایلست سیاه چالشگران کارگری و کوشش به پایین نگه‌داشتن دستمزدها و کاربرد خشونت و خودکامگی در شرایط کار از جمله‌ی این روی‌کردها بود. در سال‌های آغازین ۱۹۸۰ «نهاد سازمان یافته کارگری، برای کارکرد هیچ جایگاه قانونی نمی‌یافت و جنبش کارگری به فرورفتن در خاموشی آشکار ناچار گردید» (Koo 1993: 149.161; Rddgers 1996: 105-10; Vogel Lindauer 1997: 98-9; koo 2001 شرایطی برای سه شرکت چند جانبه در هم آمیخته (هیوندایی، کیاو دائوو-، Hyundai, Kia

(Daewoo) به همانگونه که برای همراهان چند ملیتی‌اشان به ترتیب میتسویشی، فورد/مزدل، و ژنرال موتورز/ایسوزو) که از سوی دولت برای ساخت خودرو اجازه داده شده بودند کشتی را فراهم آورد. بازده ابزار ترابری کره‌ای درست در ۷ سال، از ۱۲۳۱۳۵ یگان در سال ۱۹۸۰ به ۹۸۰۰۰۰ در سال ۱۹۸۷ تا ۸ برابر افزایش یافت (Wade 1990: 309-12; Bloomfield 1991: 29; AAMA 1995: 60).

هم شرکت‌های چند ملیتی ایالات متحده و هم ژاپن با شرکت‌های عظیم به سوی کره سرازیر شدند. در سال ۱۹۸۱، ژنرال موتورز ۵۰٪ سهم دائوو را به دست آورد. با این شرکا بزرگ، ژنرال موتورز به فروش خودروهای ارزانی همانند پونتیاک له مانس (Pontiac Le Mans) ساخت کره در آمریکای شمالی دست زد. در یک پیمان در سال ۱۹۸۷ بین ژنرال موتورز و دائوو برای فعالیت‌های جهان گستر ژنرال موتورز به سفارش استارت خودرو و جایگزین‌ها (یدکی) دست زد. در سال ۱۹۸۶ فورد ۳۰ میلیون دلار آمریکایی برای ده درصد از سهام کیا (Kia) پرداخت نمود و برای شاخه‌ی کره‌ای گسترش بازرگانی بین آلملی فورد دفتری گشود تا سرچشمه‌های قطعات خودرو را در کره جنوبی گسترش دهد (Gwynne 1991: 73-4). در سال ۱۹۸۰ است که یک کمربند صنعتی از صنعت سنگین در برگیرنده‌ی پولاد، کشتی سازی و خودرو سازی «چهل مایل در درازای ساحل Ulsan کشیده می‌شود تا صدها هزارتن از کارگران نوین را در سراسر کشور باز آفریند» (Lindauer 1997:106; Vogel).

آنگاه که تولید کره جنوبی به یک میلیون خودرو در سال رسید (و از بازده برزیل فزونی یافت)، نیویورک تایمز در ۱۲ اوت ۱۹۷۸ چنین گزار شداد: «موجی از خیزش‌های کارگری در سراسر کشور فوران دارد... خیزش و اعتراض بزرگترین مجتمع‌های چند جانبه در هم آمیخته (کونگومرا) از جمله هیوندای، دائوو سامسونگ، لکی - گولد استار را بست. هیوندای موتورز که سازنده‌ی اکسل (Excel) مشهور می‌باشد نیز در حال فراگرفتن است، برای آرام نمودن درگیری به ناچار خود به گسست دست زده، اما بیان داشته که دشواری‌های کار در آماده سازی، اینک کارخانه را ناچار ساخته که صادرات خودرو را پا در هوا بگذارد».

در اوت ۱۹۸۷ در سرنوشتار روزنامه نیویورک تایمز می‌خوانیم: «کارگران مجتمع صنعتی هیوندای کره جنوبی را در دست گرفتند». گزارش چنین است:

بیش از بیست هزار کارگر از سنگری بالا رفتند و ساختمان کارخانه و ساختمان گروه کاری هیوندای را تسخیر کردند... هیوندای در میان مجتمع‌های چند جانبه در هم آمیخته (کانگومرا) به سختی آسیب خورده است. در قلب مبارزه و خواست‌های کارگران هیوندایی، سازماندهی اتحادیه‌ها اشان جای دارد. هیوندای مدت‌هاست که به سختی سنگری ضد اتحادیه‌ای گرفته و تا برآمد اخیر، کارکنان هیوندای اتحادیه‌ای نداشته‌اند.

سپس در ۲۰ اوت ۱۹۸۷ تنها پس از ۸ روز گزارش آغازین (نیویورک تایمز)، تایمز عکسی را با بیانی کوتاه بازتاب داد. «دیروز چونگ جو یونگ، بنیانگذار و رئیس افتخاری گروه هیوندای در کت و شلوار سفید، پیمان نامه‌ای را با رهبران اتحادیه تازه سازمان یافته سؤل با

نوشیدن جام سلامتی به امضا رسانید». نوشتار همراه عکس اینگونه تیتراژ خورده بود: «کمپانی کره جنوبی با به رسمیت شناسی اتحادیه همراه است». پیروزی های آغازین کارگران شتابنده و هیجان انگیز بود و راهبرد بنیانگذاری اتحادیه های هیجان انگیز نوین ناوابسته به دولت و کارفرمایان. کارگران صنعت سنگین Ulsan به افزایش دستمزدی بین ۴۵ تا ۶۰ درصد یا بیشتر در دو سال آینده رسیدند» در حالیکه مدیریت کوشید تا سازش را خریداری نماید و مهار را در دست گیرد» (Vogel and Lindauer 1997: 108). با این همه، همانند پیروزی های نخستین در برزیل و آفریقای جنوبی تولیدگران خودرو در کره جنوبی با دگرگونی موازنه پیوند کار- سرمایه سرآشتی نداشتند. «مدیریت بر این عقیده چیره شدند که برای رهایی از سرطان، ناچار به بریدن غده در دسرافرین خویش تن در دهند». کارفرمایان بر آن شدند تا خیز مبارزه کارگری را به تهییج گران بیرون از کارخانه به ویژه دانشجویان رادیکال نسبت دهند. حکومت کره جنوبی که در آغاز با تلاش خویش را از فشار اعتصاب دور نگه داشته بود، در سال های ۹۰-۱۹۸۹ در برابر خیزش های اعتراضی کارگری به سرکوب شدید روی آورد. اتحادیه در برابر «باور ناروای» چانه زنی دست جمعی، سرکوب چالشگران کارگری (اخراج، بازداشت، ربایش، و کاربرد دسته های شبه نظامی برای درهم شکستن اعتصاب ها ایستادگی کردند) (Kirk 1994: 228, Koo 1993: 158-9, Vogel and Lindauer 1997: 93, 110).

به هر روی همانند مورد برزیل، جنبش کارگری با کامیابی سرکوب نگردید. بنا به نوشته های Ezra Vogel و David Lindauer هر چند که فعالین کارگری در تگنا گذارده شدند «توده ی گسترده ای از کارگران و شهروندان معمولی که مخالف سرکوب بودند بیش از پیش از خود بیگانه (آلینه) گردیدند. و افزونتر آنکه، آزمون کره ای نشان داد تولید انبوه نه تنها با کارکرد سرراست کارگران گسسته می شود، بلکه به گونه ای ناسرراست با کارکردهای سرکوبگرانه ی دولت ها و کارفرمایان نیز در خطر می افتد. در سال ۱۹۹۰ با اعتصاب کارگران خط سرهم بندی تولید خود رو- در گروه هیوندای، روی دادهای زیر چنین آمده است:

« Roh Sang Soo کارگر جوان بخش به هم بندی تولید می گوید: «نخست، تنها شمار کمی از [هیوندای موتور] جاده را [در همبستگی با اعتصاب کارگران هیوندای در بخش کشتی سازی] بند آوردند...» سپس پلیس به پرتاب گاز اشک آور، جایی که ما بودیم دست زد، ما نتوانستیم به کار ادامه دهیم... در آن زمان من در خط تولید Excel بودم و گاز اشک آور را حس کردم/ از کارخانه بیرون آمدم و به همایش پیوستم» آنانی که روز بعد به سر کار آمدند، گاز اشک آور را چشیده بودند و «ما به سبب گاز نمی توانستیم کار بکنیم. (کارگر به هم بندی Lee Sang Hui گفت «اگر یک نفر نتواند کار کند، تمام زنجیره از کار می افتد، من فقط به تظاهرات پیوستم و سرود خواندم و دست زدم». (تاکید از ماست 257,262 Krik 1994: 257,262).

واکنش کارگران در برابر سرکوب نیز با زگرداندن فشار بود. در سطح کم گسترده تر و کم آشکارتر اما گونه های بسیار سنگینی از گسست تولید فرمانروا بود. در سالهای آغازین ۱۹۹۰ کم کاری، خراب کاری (سابوتاژ) و خودداری از اضافه کاری، همه سبب از دست رفتن بارآوری های بسیاری در هیوندایی که در همین تازگی ها سرمایه گذاری پر هزینه ای بر ابزار

سنگینی در آن انجام گرفته بود، گردید. جای‌گیری سرسختانه هیوندای موتورز «دیگر پرسش‌های ذهنی (سوژکتیو) و یا کمتر سنجش پذیر را وخیم تر می‌گردانید.» (نگاه کنید به Rodgers 1996: 116 و Kirk 1994: 257.262).

یکی از واکنش‌های کارفرمایان به زنجیره‌ای امواج اعتصابی کارگران خودکار سازی بود. به گونه‌ای چشمگیر یک سال پس از بروز اعتصاب‌های سال ۱۹۸۷ در Ulsan، گروه هیوندای شرکت تازه‌ای - صنعت هیوندای روبات- را به شرکت‌های چند جانبه درهم آمیخته (کانگومرا) خود افزود (Kirk 1994: 344-5). بیش از پیش، تولید کنندگان خودرو کره با شتابی دهشتناک به سوی شرکت‌های چند ملیتی چرخیدند. پس از بررسی برنامه‌های کارخانه‌های کره‌ای برای ساختن کارخانه‌های خودرو سازی در شمال شرقی برزیل، اکراین و لهستان (Daewoo); چین (Hyundai); و اندونزی (Kia)، اتوماتیو نیوز (روزنامه خبری خودکار سازی) چنین نتیجه می‌گیرد که «دارندگان شرکت‌ها در کره، بر نیمه‌ی بریده‌ی (شاخه) گسترش بین‌المللی جای گرفته‌اند.» (Jonson 1997: 14). با وجود موج‌های فزاینده و خیزش‌های داخلی کارگری و نیز در برآمدها در شرکت‌های چندجانبه و در هم آمیخته کره‌ای (هرچند نه شرکای چند ملیتی‌اشان) تولید خودرو در کره به گسترش یابی پی‌گیری داشت.

با آنکه گنجایش کاربرد به سبب اعتصاب و کم کاری‌ها آسیب دیده بود، بازده درست از پایه‌ی سالانه‌ی نزدیک به یک میلیون در سال ۱۹۸۳ (سال نخست اوج گیری اعتصاب بزرگ) به ۱/۵ میلیون در سال ۱۹۹۱ و به بیش از ۲ میلیون در سال ۱۹۹۳ (AAMA 1995:60) رسید. در سال ۱۹۹۶ تمام گنجایش کره به ۳ میلیون رسیده بود و تا سال ۲۰۰۲ گنجایش بهره‌وری به ورای ۶ میلیون پیش بینی شده بود (Treece 1997b:4).

سرشت (فرا آرزویی) این چنین برنامه‌هایی در بحران‌های سال ۱۹۹۷ آسیا خود نمایی کرد. همانگونه که گذشت، به هر روی این گسترش، - به ویژه بر بستر کینه توزی پیوسته‌ی کارفرمایان در برابر اتحادیه‌های ناوابسته تنها کارآیی و سرسختی بیشتر و برافراز آمدن مبارزه کارگری در پی داشت. فراز نوینی از مبارزه کارگری در اعتصاب همگانی بیست روزه‌ی دسامبر ۱۹۹۵- ژانویه ۱۹۹۷ جلوه گر شد که در آن کارگران خودرو سازی نقش کانونی بازی کردند. دولت با سخت‌تر گردانی قانون و زیرپا گذاری ماده‌های حقوقی کارگران و نیز حقوق دموکراتیک به تلافی برآمد، اعتصاب همگانی توده‌ای «تن سپاری فوری (دوفاکتویی) طبقه کارگ» به وسیله دولت را در پی داشت. قانون کار به گونه‌ای برگ بر برگ انباشته شد که به سنگینی جایگاه حقوقی فدراسیون اتحادیه صنفی ناوابسته را توانمند ساخت. نشانه‌های این رشد پیوسته سبب ساز آن بود که کارفرمایان سرانجام، سازش و همراهی نشان دادند تا اتحادیه‌های صنفی و چانه زنی دستجمعی را نهادینه گردانند. فراتر آنکه، به سبب شیوه‌ی غیردمکراتیک دولت در گذراندن **قانون‌های خود درآوردی** - پنهانی و شبانه بدون باخبر سازی احزاب اپوزیسیون- در آنسوی اعتصاب همگانی طبقه کارگر نیز دست‌مایه گرفت و به کارگران به چشم کسانی نگریسته شد نقش رهبری مبارزه برای دمکراسی در

گستره‌ای پهناورتری را دارند و نیز کسانی که برای «دلبستگی همه‌ی مردم مبارزه می‌کنند» (Sonn 1997: 125-8).

روند دیگر جابجایی مبارزه؟

روی هم رفته چنین به دید می‌آید که شرکت‌های صنعتی خودرو سازی در حالیکه خود را در باز آفرینی جنبش‌های کارگری رزمنده در جایگاه‌های تازه می‌یابند، در جستجوی فضایی گشوده از کارگران خاموش و ارزان در سراسر جهان می‌باشند. گذشته از آماده سازی پایه‌مندی جایگاهی ماندگار برای پاسخگویی به پرسش‌های سودآوری و مهار کارگری، پایه‌مند سازی جابجایی تنها در جایگاه‌های جغرافیایی از یکسوی تولید تا سوی دیگر کامیاب بود (به Silver, 1995b:173-85 نگاه شود).⁴²

گرایش تازه شاید آغازهای دیگری از دوران نوینی از جابجا سازی پایه‌مند گردانی تولید و رزمندگی کارگری برداشت نمود. تولید کنندگان بزرگ جهان خودرو، دست کم دو جایگاه برای گسترش مزدپایین را چشم نما ساخته‌اند- مکزیک شمالی و چین. اگر نیروی پویا (دینامیک) گذشته، راهبردار گرایش بیشتری داشتند، بنابراین برای چشم به راهی پیدایش جنبش‌های ناوابسته‌ی نیرومند خودرو سازان در مکزیکو و چین در دهه‌های آینده سبب‌های بیشتری در دست است. صنایع خودرو در هر دو کشور، گسترش پرشتاب تری یافته اند و تولید ابزار ترابری مکزیک از ۳۵۷۹۹۸ یگان در سال ۱۹۸۴ سه برابر شده و در سال ۱۹۹۴ از مرز ۱۱۲۲۱۰۹ گذشته و در سال ۲۰۰۱ به ۱۷۵۵۰۰۰ افزایش یافته است (AAMA 1995:28,257, Standard & Poor's 2002).

بهره وری چین تنها در سه سال، نزدیک به دوبرابر شده است و در سال ۱۹۹۱ از ۷۰۸۸۲۰ در سال ۱۹۹۴ به ۱۳۵۳۳۶۸ رسید و در سال ۲۰۰۱ به ۱۹۹۵۰۰۰ افزایش یافته است. فن شناسیک خودکار و مرکز پژوهش چین [China Automotive Technology and Research Center] ۱۱: ۱۹۹۸ '2002 Standard & Poor'، صنعت خودرو سازی را همچون یکی از «هفت ستون» گسترش اقتصادی نامیده است و چشم به راه آن است که هماهنگ با هجوم آوری سرمایه‌های چند ملیتی به تولید قطعات و ابزار ترابری، صنعت به رشد فزاینده‌ی خود همچنان پویا بماند (Treece 1997a). در سال ۱۹۹۶ هیجده شرکت از ۲۸ شرکت خودرو سازی ردیف شده در مجله فورتن ۵۰۰ همانند نیز در تولید خودروسازی در چین سرمایه‌گذاری کرده بودند (Zhang 1999: جدول ۱). از سال‌های ۱۹۸۰ گرایش به برپایی یگان‌های تولیدی بزرگتر و نیز به همان گونه به کانون دهی تولید در جایگاه‌های ویژه جغرافیایی روی کرد داشته است به سیاست برعکس گذشته، در روی کرد به جایگاه‌های خود- بسای جغرافیای چند سوپیه در تولید پافشاری می شود (Harwit 1995:26-37). نسبت تمامی

⁴² - زمان مورد نیاز برای مهار یک موج مبارزاتی در دوره نیمه سده ی اخیر کاهش یافته است، برای نمونه در فصل ۳ در «نوشتار شبکه‌ی دگرگونی سیکل تولید» آنجا که این فرایند را جمع‌بندی می‌کنیم، پرداخته شده است.

تولید خود رو در چین در ده شرکت برتر از سال ۱۹۸۷ از ۶۶ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۷۸ درصد افزایش یافت. این نسبت با سرمایه‌گذاری تازه به وسیله‌ی چند ملیتی‌های خودروسازی بزرگ هنگامی که در پایانه‌های سالهای ۱۹۹۰ و آغاز سال‌های ۲۰۰۰ به زنجیره وارد شده بودند، چشم به راه افزایش باز هم بیشتری بود (Zhang 1999).⁴³

گرایش دیگری که در پایانه‌های سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پدیدار شد شاید که می‌شود چنین برداشت نمود که پیوستاری از همان پویه‌ی جابجایی سرمایه و مبارزه باشد.

خودروهای چند ملیتی با چرخه‌ی تمام وارد شد و در جاهای کانونی به کانونی دهی تولید پرداخت که در سال‌های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از آن جاها گریخته بودند (به ویژه آمریکای شمالی و کشور پادشاهی انگلستان). در مورد ایالات متحده آمریکا در استانهای گریت لیکس جنوبی (The Southern Great Lakes) بار دیگر جایگاهی دلخواه هم برای به سرهمبندی خودرو و هم قطعه‌سازی به شمار آمد. به هر روی از یگان‌های توانمند و گسترده پیشین دوری گزیده و به شهرهای کوچک بدون پیشینه‌ی تولید خودرو برتری می‌دهند (Rubenstein 1992: 82-171). این دوباره انباشتگی در کانون (متروپل) را -دستکم بخشی از آن را- می‌توان همانند پیوستار گذرگاه دور و دراز مبارزه و جابجایی دریافت، به این بیان، آن گاه که به سبب سرمایه‌گذاری‌های دهه‌های پیشین، همزمان (توان) اتحادیه‌های تولید انبوه در کشورهای کانونی (متروپل) به سایه کشانیده می‌شد، تولید کنندگان بر آن می‌شدند تا بار دیگر جابجایی را در جایی برگزینند که جنبش کارگری با ناتوانی همراه باشد.⁴⁴

III برپایی گونه‌ی آ‌ی از فن‌آوری پسا‌فوردیستی؟

با پدیداری پویه‌های رزمنده‌ی کارگری در سال‌های ۱۹۸۰ در صنایع خودروسازی در برزیل و کره جنوبی، بدون شک برای شرکت‌های چند ملیتی خودرو آشکار بود که جابجایی جغرافیایی، راه‌گزینی پایدار و درازمدتی برای حل پرسش‌های سودآوری و مهار کارگری نمی‌باشد. این هشدار، همراه شد با تهدید رقابتی برآمده از پدیده‌ی کامیاب شرکت‌های خودرو سازی ژاپنی در سال‌های ۱۹۸۰ که شرکت‌های ایالات متحده و اروپای غربی را بر آن واداشت

⁴³ - بایستی هنوز بر این نیز انگشت گذاشت که رشد تولید و کارگزینی در سال‌های ۱۹۹۰ در شرکت‌های چند ملیتی خودروسازی در چین با بیکار سازی انبوه کارگران از شرکت‌های بزرگ صنعتی دولتی- از جمله شرکت‌های عظیم خودروسازی شانه به شانه پیش می‌رفته است. این بیرون کردن‌ها (و خرد کردن «کاسه‌ی آهنین برنج» پیمان داد اجتماعی فراگیرتر به گونه‌ای برجسته موج‌های اعتراضی کارگری پولانی- گونه را جرقه زد و در پایانه‌ی سال‌های ۱۹۹۰ و آغاز سال‌های ۲۰۰۰ (برای نمونه به Pan 2000 نگاه شود)- نکته‌ای که در فصل پس از این به آن می‌پردازیم. چنین موج‌های آنگونه که در اینجا ارزیابی ما پیش‌بینی می‌کند، آیا که پدیداری از موج‌های اعتراضی مارکس- گونه کارگری در گسترش صنعتی خودرو مهار شده به دست چند ملیتی‌ها در چین است، برداشت ما را خواهد دید.

⁴⁴ - بایستی افزود که گام‌هایی پیش‌گیری کننده به ویژه نشانه‌روی در برابر ورود خودروهایی ژاپنی انگیزه‌ی کلیدی پامندی برای کانون دهی دوباره در ایالات متحده و انگلستان بوده است (نکته‌ای که در فصل ۳ بار دیگر به آن بازمی‌گردیم).

تا به کاربرد مهمترین فرایند نوآوری - پایه‌های فن‌آورانه برای پاسخگویی به پرسش‌های مهار کارگری و سودآوری - کانون یابند.

دگرگونی‌های سازمانی پسا‌فوردیستی با شتاب گسترده و رای‌دریایی‌های چند ملیتی‌های ژاپنی در سال‌های ۱۹۸۰ دستاورد داشت. در پاسخ به افزایش دستمزدها در خانه، خودروسازی ژاپنی به جاهای مزد پایین به سوی شرق و جنوب شرقی آسیا حرکت نمود (به‌گفتگوی زیرین بنگرید).

و در واکنش به کارکردهای حفاظت‌گرا در غرب (بسا چشم‌گیرتر کاربرد آشکار یا ساز و کارانه‌ی تحمیلی «تنگنا سازی» های «داوطلبانه» ی صادرات) آنان به گسترش پرشتاب در آمریکای شمالی و اروپای غربی پرداختند. در سال‌های میانی ۱۹۹۰ تولید به وسیله‌ی چند ملیتی‌های ژاپنی در بازده خودرو مسافری نزدیک به ۲۵٪ تمامی تولید ایالات متحده آمریکا و ۲۰٪ تمامی پادشاهی انگلستان شماره خورد و این بخش رشد و افزایش بیشتری یافت (AAMA 1996:199, 2672). خودرو سازان ژاپنی بسیاری از کارکردهای سازمانی تولید خودرو در ژاپن را به این جایگاه آوردند. این کارکردها، همچنان که شرکت‌های خودرو آمریکا و اروپای غربی در برابر رقابت تهدید آمیز ژاپن با «برگزینی» کرد و کارهای سازمانی ژاپنی به هم‌چشمی بر می‌آمدند گسترش بیشتری می‌یافت.⁴⁵ از این روی، در سال‌های ۱۹۸۰ قواعد نرمش پذیر قوانین کار، روش‌های واسپاری زمان‌بندی شده (مقاطع کاری)، کار گروهی (تیمی)، چرخه‌های چونی (کیفی) و بازگشت از همگرایی (انتگراسیون) افقی به سوی کاربرد سخت و فشرده بازخورهای (inputs) پیمان‌کاری‌های کناری (subcontract) به گونه‌ای گسترده پذیرفته شدند. به هر روی ناهمانندی‌های بسیاری بین کاربردهای الگوی اصلی ژاپنی و آنچه که از سوی چند ملیتی‌ها ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی پذیرفته شده بود در میان بود. به این بیان که در این کشورها، هیچ گونه نویدی برای امنیت شغلی به نیروی کار سرزمین کانونی (مرکز) داده نشد. به بیان دیگر گام‌های برش هزینه‌ی تولید لاغر (lean) ژاپنی پذیرفته شد، بی آنکه سیاست‌های به‌کارگماری وابسته به آن پذیرفته گردد. این الگو را شاید بتوان «لاغر و میانه نامید (lean and mean)» نامید (Harrison 1997). در برابر، الگوی اصلی «تویاتوئیستی» - که امنیت شغلی به نیروی کار کانون را به سودای همکاری می‌دهد، اما همزمان، انبوهی از لشگر کارگران ذخیره‌ی کم‌خواهان‌تر بدون همان حقوق قانونی و سود - که شاید بتوان با برچسب «لاغر و میانه» نامگذاری‌شان نمود - را می‌آفریند.

به همانگونه که بیان خواهیم کرد ناهمگونی بین دو الگو، برای فهم پویه‌های اعتراض کارگری در روزگار کنونی در صنعت جهانی خودرو، بسیار بسیار است. در سراسر سال‌های 1990، نسخه (ورسیون) لاغر و میانه، برتری داشت. در صورتیکه چند ملیتی‌های ژاپنی کنش‌مند در کشورهای کانونی برآن بودند تا الگوی همگن شرکت‌های ایالات

⁴⁵ - در باره‌ی تقلید صنعت خودرو سازی ایالات متحده از الگوهای ژاپنی از جمله به Abo (۱۹۹۴) نگاه شود.

متحده ی آمریکایی که روش « لاغر و میانه» را یکسره درپیش گرفته بودند، به همانگونه که تولید کنندگان ژاپنی در آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین کارکرد داشتند به‌کاربرند (Florida and Kenney 1991:390- 1).

Deyo (1996a:9) برآن است که، «سیاست‌های خودکامه و رژیم‌های سرکوبگر کارگری»، خود ویژگی جایگاه‌های اصلی گسترش صنعتی در کشورهای با مرز پایین می‌باشند. در تایلند، میتسوبیشی ضمانت شغلی برای نیروی کار کانون را در نظر نمی‌گیرد (Deyo 1996b:145-6). در کره تولید کنندگان بومی خودرو، (بجز Kia) به جستجوی مزد پایین، راه برد فرابرگشت تولید انبوه بوده و روشی ضد اتحادیه‌ای و مدیریتی خودکامه را پی می‌گیرد (Rodgers 1996:115-19).

در چین «اخراج‌ها راستینی تلخ هستند» و همانگونه که دولت مرکزی نوید داده است «پشت‌نزدن (دولت) به صنعت» کوششی‌ست برای به خط آوردن تولید کارگری صنعت خودروسازی چین برپایه‌ی انگاره‌های (استانداردهای) بین‌المللی «قانون بازار» (Theece 1997c). به همین گونه، جابجایی‌های ژاپنی در مکزیکو به کارگیری ساز و کارهای دیرین (سنتی) فوردیستی که آن‌ها را همچون راه کاری «عقلایی اقتصادی برای کاربست پافشاری سنگین تری بر مزدهای پایین یافته‌اند، حتی اگر (چنین دریافتی) گسست‌های بازدهی بسیاری در چرخه‌های چونی (کیفی) و دیگر ساز و کارهای تولید لاغر، در پی‌آمد داشته باشد (Shaiken 1995:248-9,254).

با این همه نیز آشکار شده است، و همانگونه که بیشتر در مورد پایه‌هایی موضعی گفته شد، پایه‌مندی فن‌گراییانه تولید لاغر-و-میانه، راه‌گریز پایداری در برابر اعتراض‌های کارگری نبود. صاحبان خودرو سازی همانا دریافتند که بدون تضمین‌های اشتغال، بسیار دشوار است که همکاری کنش‌مند نیروی کار را به سوی خود بکشانند، بنابراین، نیروی پویه ی (دینامیک) تضاد کار- سرمایه با سرسختی همانسان که در الگوی سنتی (دیرین هی) فوردیست بود، همچنان باقی مانده است. پس در آنجا که چرخه‌های چونی بازرسی بدون همراهی تضمین‌های امنیتی به‌کاربرگماری به کار برده شده، کارفرمایان در کشش همسازی نیروهای کار ناکام ماندند. کارخانه میتسوبیشی‌تاهی Mitsubishi Thai به سبب درجه‌ی بالای دست از کارکشیدن طاعون زده، ناچار گردیده است تا به سبب سرناسپاری کارگران به همسازی، چرخه‌های بازرسی چونی را پایان دهد (Deyo 1996b:145-6). کارخانه هموسیلوی فورد (Ford's Hermosillo) در روش‌آوری‌های تولید لاغر همانند رهبری خوشامد گفته شد- روش «درست-به-هنگام» (JIT -Just-in-time)⁴⁶ و کارگروهی، اما بدون برداشتن گامی

⁴⁶ تولید به‌هنگام [Just-in-time (JIT)] به فیزیولوژی تولید شالوده‌نهاد بر زدودن هرگونه اسراف و بهبود پیوسته‌ی تولید گفته می‌شود. عناصر پایه‌ای (JIT) برای نخستین بار در کارخانه تویوتا در سال‌های ۱۹۵۰ بنا نهاده شد و به نام روش تولید تویوتا (TPS) شناخته شد. سپس در بسیاری از کارخانه‌های ژاپنی در سال‌های ۱۹۷۰ به آزمون در آمد. روش درست-به-هنگام، در سال‌های ۱۹۸۰ در آمریکا پذیرفته شد و ژنرال الکتریک از نخستین کاربران آن بود. اکنون دریافت تولید لاغر درست-به-هنگام (JIT/lean) در همه جا گسترش یافته و پذیرفته شده است. just-in-time system (kanban) روشی بود که در سال ۱۹۵۲ شرکت تویوتا را از ورشکستگی رهایی داد و آنرا به پس از ژنرال موتورز General Motors و فورد Ford به سومین سازنده بزرگ خودرو جهان رسانید.

برای کشش همسازی کارگران و وفاداری آنان به کارخانه را به کار بست. کارخانه درجه بالایی از گردش [کالا] (Turnover)⁴⁷ را تجربه کرد، چندین اعتصاب بزرگ را پشت سر گذاشت و اخراج توده های کارگر را به آزمون نهاد (Shaiken 1995:248-9,254).

فرا تر آنکه کنترت های کنارین پایه نهاده شده بر تولید JIT نتوانسته است توان چانه زنی دسته جمعی کارگران خود روساز در جایگاه تولید را ناتوان سازد. برعکس تولید JIT در برابر اعتصاب حتا از تولید انبوه فوردیستی در کارخانه های سازنده و به همان درجه درصنعت ترابری آسیب پذیرتر است. همانگونه که نوشتاری در نیویورک تایمز در 8 اکتبر 199۰ (ص 5) در پیوند با آزمون U.S اشاره شده است: «از آنجا که صنعت خودرو به گونه ای گسترده روش ژاپنی پایین نگه داشتن موجودی (نقدینگی) تولید (inventory) را به کار برده، اعتصاب در کارخانه ها کارایی بسیار فراگیرتری از گذشته را دارند... توانایی اتحادیه برای زمین گیر سازی تولید با فراخواندن تنها چند هزار کارگر به اعتصاب، راهی ست وارد آوردن هزینه به شرکت تا در کاهش هزینه و پس انداز از راه بیکار سازی ها چشم پوشی کند. (مانند خودکار سازی تولید، واگذاری بخشی از تولید به خارج (outsourcing)⁴⁸ و مانند اینها. (به 198:1991 Rubenstein و 1997:57-61 Schoenberger نیز نگاه کنید).

این آسیب پذیری تولید JIT در یک زنجیره از اعتصاب های ژنرال موتورز خودنمایی کرد. برای نمونه در ژوئیه 1997، کارگران ژنرال موتورز پیرامون (دترویت در کارخانه انتقال ژنرال موتورز که برای تمامی مجتمع های ژنرال موتورز در آمریکای شمالی (به جز ساتورن Saturn) قطعه می سازد به اعتصاب برخاستند.

کارگران در برابر واگذاری بخشی از کار به خارج (outsourcing) معترض بودند و درخواست بالا بردن شمار به کار گماری ها و امنیت شغلی بیشتری داشتند. در روز سوم اعتصاب با همایش 2800 کارگر ژنرال موتورز، سرانجام ژنرال موتورز ناچار شد چهار کارخانه بزرگ را ببندد و ۱۹۳۰۰ کارگر، بیکار شدند. اگر اعتصاب دو یا سه هفته به درازا می کشید «در عمل کارکردهای شرکت های زنجیره ای آمریکای شمالی ژنرال موتورز را

JIT روش تولیدی ست با این سیاست که برای سود دهی و رقابت در بازار سرمایه «تولید مورد نیاز را با کیفیت مورد نیاز، به مقدار مورد نیاز، و درست در زمان مورد نیاز فراهم آور!». روش JIT از کارخانه های خودرو سازی تویوتا در ژاپن شکل گرفت و امروزه همچنان در گستره ی جهانی کارکرد یافته است، از صنعت خودرو گرفته تا صنایع هوایی، ماشین سازی، کامپیوتر و رسانه های گروهی راه دور. JIT تنها یک ساز و کار نوین تولید نیست، بلکه انباشتی از دریافت ها و ساز و کارهای پیچیده است برای افزایش بهره کشی و توان تولید انی ورش از نیروی کار و روند کار هرآنچه که ارزش افزاست را سو دآور شناخته و به کار می گیرد و کوچکترین چیزی را که در ارزش افزایی ناسودآور می یابد برکنار می کند. حذف «ضایعات» یعنی هر چیزی که ارزش افزوده بیشتری به فرآورده نمی دهد باید برداشته شود. (زیر نویس از برگرداننده کتاب).

⁴⁷ - گردش (Turnover) - نسبت فروش سالانه به آن بخش از سرمایه که به هرگونه در چرخه ی تولید باقیمانده است گفته می شود. (زیر نویس از برگرداننده کتاب).

⁴⁸ - Outsourcing (or contracting out) جابجایی بخشی از کار تولید به بیرون از کانون (متروپل) و پیمان های کناری (سو کنترت ها - subcontract) که بیشتر از سوی کشورهای کانونی با کشورهای و رای دریاها بسته می شود. راه کاری سرمایه داری ست که بیشتر در دهه ی ۱۹۹۰ شدت یافت. و برای پایین آوردن هزینه تولید انجام می گیرد و گونه ای رقابت و تهدید بین کارگران به وجود می آورد. واژه های نزدیک به این دریافت [offshoring](#) و [competencies](#) می باشند.

زمین‌گیر کرده بود.» با اعلام پیروزی اتحادیه، اعتصاب در روز سوم پایان گرفت (نیویورک تایمز ۱۹۹۷).

بدینگونه کارکردهای استخدامی در بسیاری جایگاههای اعلام گسترش صنعت خودرو، ویژگی‌هایی با خود دارد که هم تحریک کننده است و هم موج‌هایی هیجانی رزمندگی کارگر خود رو سازی، از پیکارهای C/O سال‌های ۱۹۳۰ تا برآمدهای کنونی کارگران در برزیل، آفریقای جنوبی و کره جنوبی را برمی‌انگیزد. تا دامنه‌ای که کارکردهای الگویی لاغر و میانه به غلبه‌ی برای آینده‌ی خود پیوستار دارد، به همانگونه پویه‌ی شرکت‌های خودروسازی درهرآنجا که جایگاه نوینی از گسترش شتابنده پیوستار خواهد داشت، جنبش‌های نوین مبارزاتی کارگری را نیز می‌آفرینند.

IV کشیدن مرز و شاخص‌های تولید لاغر- و دو منظوره (Lean-and-Dual) ⁴⁹

در پایانه سالهای ۱۹۹۰ برخی از ارزیاب‌های صنعتی رفته رفته متوجه تنگ‌ناهای تولید لاغر به آن شکل گسترده‌ای که پذیرفته شده بود گردیدند. به بیان Thomas Kochan, Russell (1997:307-9) در چرخش سازوکارهای تولید لاغر به‌سوی اجرای دلخواه، ریشه در ناکامی کاربرد سیاست‌های استخدامی که همکاری کارکردهای کارگری را به خود بکشاند داشت. کامیابی نیامند» سازمانی ست دارای کارایی چرخش‌پذیری، حل مسئله، و انگیزه‌آفرینی که بنا بود کارکردهای تولید لاغر مشوق آن باشد.» با این همه در شرکتها و کارخانه‌هایی که با کاربرد شیوه‌های تولید لاغر همراه با بیکارسازی‌های انبوه و یا اخراج پیش برده شد، «سودمندهای انگیزه‌ای و رفتاری» کارکردهای لاغر به سایه رفت. پیشنهاد کردند که پیوندهای استخدامی که «در فراسوی تولید لاغر قرار دارند» ناچارند توجه بیشتری به «دستیابی به افزایش دستمزدها، امنیت و شرایط کاری» داشته باشند (برای این برهان و بازنگری ویژه به فیات نیز به Camuffo و Volpato ۱۹۹۷ نگاه شود). آن چیزیست که الگوی تولید «تویوتیستی» (Toyotist) ⁵⁰ لاغر- و دوگانه (Lean -and-Dual) را از الگوی بسا

⁴⁹ - Lean-and-Dual روشی ست برای هرچه ارزان تر تمام شدن تولید به سود سرمایه که در آن گذشته از کاربرد روش تولید لاغر، روش دومی به‌کار گرفته می‌شود به این گونه که هم بر مبنای ساعت کار و هم بر پایه‌ی بهره‌دهی، مزد پرداخت می‌شود. به این گونه شدت کار بالا رفته، بین کارگران رقابت و هم چشمی دامن زده و با بیرون راندن کارگران ناهمساز با این روش، هزینه بازرسی بر کار، مهار چالشگری کارگری، نرمش‌پذیری تولید و هرچه سود آور ساختن تولید را فراهم می‌آورند (پانویس از ع. منصوران).

⁵⁰ - تای چی اونو بنیانگذار کارخانه نوین تویوتا را پایه‌گذار روش تولید به هنگام می‌شناسند. این روش تویوتا در سال پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ میلادی آغاز شد که رئیس شرکت تویوتاموتور به همی کارکنان گفت اگر تا ۳ سال دیگر به آمریکایی‌ها نرسیم صنعت خودروسازی ژاپن نابود میشود. او خوانده بود که نسبت بهره‌وری یک کارگر آمریکایی ۹ برابر یک کارگر ژاپنی است. آیا تلاش فیزیکی یک کارگر آمریکایی ۱۰ برابر یک کارگر ژاپنی است. یا روش‌هایی بهره‌کشی و بازدهی کارساز چنین ناهمسازیست. وی چهار پایه را برای برکناری این کاستی قانون ساخت:

- تولید باید بی‌کم‌وکاست باشد.

گسترش یافته‌ی لاغر- و میانه جدا می‌سازد. پاسخگویی (تعهد) استوار مدیریتی ژاپن در برابر امنیت شغلی برای نیروی کار کانون (متروپل) ریشه در آزمون‌هایی هم از نخستین سالهای پس از جنگ (دوم) و هم سالهای 1970 دارد. تلاش پروازین صنعت خودروسازی در میانه‌ی موج شورش‌های کارگری سراسری توده ای انجام گرفت که اغلب چکاننده ماشه‌ی کارکردهای اعتصابی و اعتراض در برابر بیکارسازی ها بود (Cusumano 1985; Farley 1950: Okayma 1987). شرکت های خودروسازی برای ایستادگی در برابر این موج رزمنده‌ی کارگری و نیز برآوری مالی، برآن شدند تا به گونه‌ای چشمگیر ورای روش تولید انبوه فروردیستی راه دیگری را برگزینند. با کنار گذاری نخستین همگن سازی افقی (انتگراسیون)، تولیدکنندگان خودرو ژاپن گونه‌ای روش پیمان‌های جانبی (سوکنترات) چند لایه را برپا کردند که همزمان به آنها اجازه می‌داد که همراه با درون‌خور (inputs) ارزان و نرمش پذیری از رده‌های پایین شبکه‌ی فراهم آوری را به دست می‌آورند، به یک نیروی کار کانون تضمین شغلی (و برپایی پیوندهای همکاری با) بدهند. در همان هنگام که این روش پیمان جانبی به تویوتا اجازه می‌داد تا بهره‌وری را پنج برابر سازد، درحالی‌که نیروی کار در همین دوره، در سالهای 1952 و 1957 تنها 15% درصد افزایش می‌یافت. مهمتر آنکه به تویوتا و دیگر گروه‌های خودروسازی اجازه داد تا از بیکارسازی و رویارویی با کارگران رزمنده‌ای که بیکارسازی‌ها برانگیزانند آنها بودند پرهیزکنند (Smitka 1991:2-7).⁵¹

- گردن گذاری مدیریت ژاپنی به سیاست تضمین کارگماری، با آزمون سالهای 1970 پشتوانه گرفت. نوآوری سازمانی سالهای 1970 (تولید لاغر)، که به صنعت خودروسازی ژاپن با آن جان به در برد، از سرگذراندن بحران نفت و دوباره پدیداراش به‌سان غول جهانی در سالهای 1980 بدون تضمین‌های امنیت شغلی نیروی کار کانون، ناشدنی بود. همکاری کارگران با انجام‌های ارزان گردانی تولید و بهبود پیوسته در تولید و کیفیت آن تنها می‌توانست بر بستر «هم‌فهمی بین مدیریت و کارگران انجام پذیرگردد که همکاری کارگران در تولید و کیفیت» به بهای شغل کارگران تمام نشود (Sako 1997:8; Chalmers 1989:132). بنابراین امنیت کارگماری (تضمین اشتغال) کلید آشکار سازی این راست‌آیی‌ست که گسترش سترگ سیاست

- باید با درخواست و در يك زمان تحویل شود

- هرچه زودتر قابل تحویل باشد

- باتوجه به نسخه مورد نیاز درخواست قابل آماده‌گردانی‌ست

برنامه ریزان تولید به هنگام، اتلافهای موجود در کارخانه تویوتا را شناسایی کردند:

۱- تولید بیش از اندازه ۲- به‌درازا کشیدن تحویل (تاخیر) ۳- ترابری بی‌پهوده ۴- روند بی‌پهوده تولید ۵- موجودی بین راه تولید ۶-

حرکت های اضافی در کل کار ۷- ضایعات و دوباره کاری

در زبان ژاپنی به اینها مودا (اتلاف) گفته می‌شود.

به اینگونه روش تولید به هنگام (Just In Time) به وسیله‌ی شرکت تویوتا کشف شد. با این روش نه تنها از نیروی جسمی

بلکه نیروی ذهنی کارگران بهره برداری می‌شود.

⁵¹- کارآیی موج اعتصابی دراز مدت بر مدیریت ژاپن درست پس از جنگ رامی توان حتی در سیاست «نا – بیکارسازی»

(Ruth Milkman 1991:85-6) و California پی‌گیری شده از سوی بنگاه‌ها و شرکت های کوچک و میانه‌ی دارندگان ژاپنی

در کالیفرنیا دید. نشانه‌هایی از فن آوری های تولید لاغر این شرکت ها را دریافت، اما این باور استوار مدیریت گری که

«بیکارسازی‌ها... فراخوانی به اتحادیه» است و از همین روی به هر بهایی بایستی از آن پرهیز نمود را در نیافت.

صنعت خودروسازی ژاپن - پسا جنگ ناهمانند با دیگر موارد گسترش شتابنده، به موج سترگی از رزمندگی کارگری نینجامید.

در سالهای 1990، زیر فشارهای کارساز کسادی ژرف، گروه‌های بزرگ خودروسازی به گزینش دگرگونه‌ی روش «به‌کار گماری تمام عمر» دست زدند: کارگران مرکز تضمین شغلی در **گروه‌های پیوستی شرکت‌ها** گرفته (گروه‌ها و آمادگی پایه ای) تا در یک شرکت جداگانه. اما، برخلاف **پیش‌گویی‌های پیاپی باژگونه**، گردن‌گذاری مدیریت به اصل مرکزی «به کارگماری تمام عمر» در سال‌های 1990 همچنان پابرجا ماند. مدیریت دریافت که «بدون آن، پایه‌های انگیزشی کارگران و اتحادیه‌ها، همساز می‌افتد» (Sako 1997:11, Pollak 1993) در پایانه سال‌های 1990، با رویارویی با نقش‌های الگوی لاغر- و - میانه، چنین به دید می‌آید که تولیدکنندگان ایالات متحده و اروپای غربی به سوی راهبرد (استراتژی) لاغر- و - دوآل - روی نمودند (Kochan و همکاران 1997). با این همه این راه برد نیز چندگانگی‌ها و تنگناهای خود را دارد. کامیابی راه برد، بستگی به **فراهم‌آوری «میان‌گیر»** (بوفر) نیرومندی برآمده از کارگران بی تضمین در چرخ‌های پایین دستگاه پیمان‌جانبی و کارگران «نیمه وقت» و «موقت» در **چرخ بالایی شرکت‌ها** دارد. تا آن‌جا که به ژاپن باز می‌گردد لایه‌های پایین دستگاه چند لایه‌ای پیمان‌جانبی در سالهای 1950 و 1960 با رشد سترگ ذخیره کارگران برآمده از روستا و زنان برآورده شده بود. زنانی که پیش از ازدواج به کار ناچار بودند، از نیروی کار برداشته شدند و بار دیگر زمانی که بچه‌ها به سن رشد رسیدند دوباره به پایه‌ی نیمه وقت بازگردانده شدند. این کارکرد در پر کردن کار نیمه وقت و شرایط «گذرا» در شرکت‌های بزرگ و **شرکت‌های پیوستی** و کناری اهمیت به‌سزایی داشت. بیشتر این‌ها زنان یا دختران کارگران همیشگی بودند، در اینجا تضادهای کار- سرمایه (بین زنان کارگر و کارفرمایان‌شان) با نیروی خویشاوندی درون خانوادگی (و گونه‌ای نسبی) میانجی می‌شد. در واقع پشتوانه‌ی «کارگران هم کار» به تمامی خانواده گسترش می‌یافت، به این گونه که زنان یا دختران، پیمان‌داری و پاسخگویی به خطر افکندن «تضمین به‌کارگماری همیشگی» نان آور اصلی خانواده (مرد) را به گردن داشتند. (Sckiko 1986: Sumiko 1986: Muto 1997:152-)

4.)

آنگاه که ذخیره‌های روستایی کار ژاپن خشکیده شد و توان چانه زنی کارگران در لایه‌های پایین روش پیمان‌جانبی (سو کنترات) در سالهای 1960 افزونی گرفت، از سوی کارفرمایان نیز دو واکنش به تضاد سرشتی درونی پاری رسانید. از سویی، دارایی فزاینده ژاپنی به بالابری همگانی نیروی کار کمک کرد. **آماده‌چیان نخستین** (و گاهی دومین) هم الگو با تضمین به کارگماری‌ها و سطح دستمزدها آغاز به همانند سازی گروه شرکت‌های خودروسازی همانند با گروه‌های اصلی ژاپنی نمودند (Smitka 1991). در سوی دیگر، تولیدکنندگان ژاپنی به سوی چرخ‌های پایین هرم پیمان‌های جانبی مزد پایین به‌کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا روانه شدند تا قیمت‌ها و رقابت بین‌المللی را مهار کنند. افزایش شتابنده بین (ارز ژاپن) در پایانه‌های سالهای 1980 پشتوانه‌ی بهتری برای روانه شدن به سوی جایگاه‌های قیمت پایین در آسیا گردید

(Ozawa 1979: 76-110 Machado 1992: 174-8, Arrighi Ikeda and Irwan Steven 1997: 215). این جابجایی چرخهای پایین‌تر روش پیمان‌جانبی ژاپنی به کشورهای سرشار از انبوه لگشر کارگران چشم‌به‌راه کار انباشت‌آفرین گردید. به‌آنگونه که هم تولیدکنندگان خودروساز ژاپنی را توانا ساخت تا برتری جویی خود را در برابر بازارهای جهانی را باز بشناسانند، و هم‌زمان در برابر نیروی کار کانونی‌اشان پیمان‌نگهدار بمانند. در واقع، بنا به بیان Mitsuo Ishida در میانه‌ی سالهای 1990 تویوتا به نوآوری ساز و کارانه‌ی کارگر-دوستانه‌ی پرداخت که بر پایه‌ی از انسان‌دوستانه‌گرایی (هومانیته) خودروسازی برنامه‌ریزی شده بود و به وسیله آن به‌کشش و وفامندی‌م‌ا‌ه‌ر‌ت‌ر‌ی‌ن بخش پایه‌ای نیروی کار توانا گردد.

با این همه تا گستره‌ای که دوآلیسم بازار-کار برگونه‌ی تازه‌ای - با لایه‌های پایینی و بالای روش چند لایه‌ی پیمان‌های جانبی در کشورهای جداگانه پایه‌مندی داشت - پیش‌بینی خاموش ماندن لایه‌های پایینی، کاهش می‌یافت. به یک سبب، خانواده پدر سالار (با «اشرافیت‌کارگری» مردکه به دستور‌پذیری زنان و جوانان یاری می‌رسانید) دیگر کارآیی بازدارنده‌ی روش را نداشت. جایی که دوآلیسم دیگر «موضوع خانوادگی» نیست، به گمان که دیگر نشانه‌ها (مارک‌ها) - جنسیت، ملیت، شهروندی، گروه‌بندی قومی - به‌سان بسیج (بیش از رفع بسیج همگانی) منظری از برآمد کارگری به میدان می‌آیند.

بنابراین هر دو نسخه‌ی (ورسیون- Version) تولید لاغر ناهم‌سازی‌ها و تنگناهای خود را دارند. این تناقض‌ها نگره‌ای در سطح شرکت و بنگاه صنعتی فراهم می‌آورد که پشتوانه‌ی تنش موجود بین بحران‌های سودآوری و بحران‌های مشروعیت می‌شوند (به فصل یک نگاه شود). فشارهای خیزش‌های کارگری، تولیدکنندگان خودرو را بر آن می‌دارد تا بخشی از نیروی کار خود را از داوری خشم‌آلودترین گونه‌ای از اقتصاد بازار جهانی نا‌بسامان دور نگاه‌دارد، شاید که تلاشی باشد برای استواری مشروعیت هیرارشی سرمایه‌کار.

اما فشارهای شدید برتری جویی (رقابت) در آفرینش بحران‌های سودافزایی‌اند که این نیز تولیدکنندگان خودرو به‌کنش‌هایی برای کاهش هزینه (تولید) که همواره ژرفا و پهنای آن، پایش‌ها را به تهدید گرفته است می‌کشاند. با این فشارهای ناسازگار، دشوار است که آینده‌ی وزن نسبی راه‌بردهای لاغر-و-میانه و لاغر-و-مزد دوگانه (دوآل) را بتوان پیش‌بینی کرد. ، با نگاهی به گذشته (بازگشت) به خوبی آشکار است که الگوی لاغر-و-میانه به کارکرد (فونکسیون) تاریخی بیکار سازی ("downsizing") از سوی تولیدکنندگان سنتی (با دامنه‌ای از ایالات متحده آمریکا - Big Tree گرفته تا غول‌های صنعتی دولتی در چین) در آنجایی که الگوی لاغر-و-دوآل می‌توانسته به سودآوری گسترش‌نماید انجام می‌گرفته است.

همانگونه که در بخش II بیان شد، الگوی لاغر-و-میانه پیوسته در آنجا چیرگی داشته است که پویه‌ی رزمندگی کارگری و جابجایی سرمایه خود را توان بازآفرینی یافته است. در این جایگاه‌های تولید (مانند چین و مکزیک) چانه‌زنی دستجمعی توانمند در محل تولید و دیگر شکایت‌های مهم، دست در دست پیوستگی داشته (تولیدگرا اعتراض کارگری گونه‌ی - مارکس آمده در فصل 1). فراتر، اگرچه دست‌مزد کارگران خودروساز نسبت به میانگین پرداختی

سراسری کارگران بیشتر بوده، با این همه هنوز بخشی از گروهبندی همگن (Integral) طبقه کارگر می‌باشند و از همین روی همانگونه که پیش‌تر بیان شد همانند پیش که کارگران خودروسازی و امواج جنبش‌های کارگری سده بیستم نقش داشتند بسا که در جنبش‌های سراسری کارگران نیز نقش پیشاهنگ داشته باشند.

آنان چه بسا همان نقشی را که درگسترش دامنه‌ی امواج نخستین از اسپانیا گرفته تا برزیل و آفریقای جنوبی و کره جنوبی بازی کردند، اینک درگسترش و ژرفا بخشی در فرایندهای دمکراتیزاسیون نقشی پایه‌ای داشته باشند. تا آنجایی که گرایش اصلی در صنعت خودروسازی جهانی به سوی تولید لاغر- و- دوزدی روی‌کرد دارد، پایگاه‌های اعتراض کارگری خودروساز در آینده، بسا که در میان لایه‌های چرخ‌های پایین کارگران به‌کارگمارده شده در روش پیمان‌های جانبی خواهد بود. با این همه در این پایگاه‌ها، ناخشنودی‌های سخت دست در دست‌توان چانه‌زنی توان‌مند جایگاه تولید پیش‌نخواهد رفت. افزون بر آن، همزمان که کارگران چرخ بالایی توان چانه‌زنی دستجمعی بیشتری را دارند، بسا که ناخشنودی کمتری دارند، و در همان حال همچنان از دید روانی و بدنی از کارگران لایه پایین که ناخشنودی بیشتر و ساختار کم‌تری دارند، جدا هستند. و با «لاغرسازی» صنعت، بخش نخستین کارگران⁵² به عنوان باریکه‌ی نازک خودروسازی طبقه کارگر (و همه) به شمار می‌آیند. سرانجام، پراکندگی کارگران چرخ بالایی و پایینی (ایمن و غیر ایمن) گویی از بخش جغرافیایی کانون - پیرامونی توازن و نیرو می‌گیرد و نیز در همان حال با تفاوت‌های گروهبندی انسانی، محل سکونت و شهروندی با دریافت‌ها و الزام‌های مهم سیاست‌های جهانی کار برهم‌آیی می‌یابد.

با این همه، آیا نسخه‌ی (ورسیون) لاغر- و- کم‌جان یا لاغر- و- دوآل، در آینده نقش غالبی خواهند داشت، کارگران خودروسازی جهانی در سده‌ی بیست و یکم همان نقش کانونی که جنبش کارگری جهانی در سده بیستم بازی کردند نخواهند داشت. صنعت خودروسازی گسترده و امدار صنعت اصلی سده بیستم - بخش پیشاهنگ پیشرفت سرمایه‌داری است. اگر که نه همه هنوز برخی از کارشناسان برآنند که این می‌تواند برای سده بیست و یکم نیز درست باشد. بنابراین با چند استثناء مهم (که پیشتر اشاره شد)، چنین نیست که مبارزات کارگران خودروساز، در آینده، همانگونه نشانی نمایند و مادی داشته باشند که در بیشترین دوران سده‌ی بیستم داشتند.

در این فصل، ما به پی‌گیری گذارهای سده‌ی بیستم خیرش کارگر پرداختیم و برهم کارکردی بین خیزش کارگری و راه بردهای سرمایه‌داری که به آماج نگه‌داری سودآوری و مهار، پایه‌سازی‌های فن‌آورانه جایگاهی را به یاری گرفت، کانون یافتیم. با این همه، راه بردهای سرمایه‌داران برای دستیابی به بالاترین (ماکزیم) درجه سودآوری و مهار به جابجایی جغرافیایی و سرمایه‌صنعتی در دوبارسازمانده‌ی خطوط کنونی تولید، دامنه نمی‌گیرد. سرمایه به جستجوی سود و مهار سنگینتر «به سوی صنایع جدید و خطوط تولیدی می‌رود»، به

⁵²- یا کارگران به کار گمارده شده در بخش نخستین تولید در کانون.

همانگونه که بیان شده «جایی که سرمایه روی کرد دارد تضاد را نیز به همراه می‌برد»، بنابراین بهتر است که برای دریافتی ژرفتر از صنایع پیشاهنگ جدید سده‌ی بیست و یکم و به جنبش کارگری بازآفریده شده نگاهی افکنیم. به بیان دیگر نه تنها جابجایی جغرافیایی تضاد درون صنایع را باید چشم به راه باشیم (همانگونه که در این فصل برای صنعت خودرو نشان دادیم) بلکه جابجایی‌های درون گروهی (Intersectoral) دراز مدت‌تر جایگاه تضاد کار-سرمایه را نیز در راه داریم. این آن پویه‌ایست بین خیزش کارگری و آنچه که بر آن پایه مند گردانی تولید نام نهاده‌ایم. در فصل 3 به این موضوع می‌پردازیم.

جنبش کارگری و چرخه‌ی تولید

در فصل پیشین ارزیابی‌مان از برآمدهای جهانی کارگری بر صنعت پیشاهنگ سده‌ی بیستم کانون گرفته بود. در این ارزیابی برخاستِ صنعت تولید انبوه خودروسازی، جهانی گردانی (گلوبالیزاسیون) آن و نیز جابجایی این صنعت را پی گرفتیم. در این روند الگویی چرخه‌ای از رزمندگی کارگری و جابجایی سرمایه را یافتیم که در هر جایگاه مزد پایین مناسب تازه‌ای که صنعت در آن جابجا شده بود، پیدایش گونه‌ای از الگوی روان‌گشتاری [دژا وو]⁵³ (Déjà vu) جنبش‌های توانمند کارگری را در می‌یابیم. به بیان دیگر پایه‌مندی جایگاهی جدید، همان طبقه کارگر و همان تضاد را در هر جا که سرمایه پا گذاشت باز آفرین بود.

در این فصل پهنه‌ی زمانی ارزیابی را گسترده تر ساخته است، از سویی به زمان گذشته باز می‌گردیم تا پویه‌ی صنعت خودرو با صنعت پیشرو سده نوزدهم - صنعت بافندگی - را به سنجه بگذاریم و در سوی دیگر هم سفر با زمان به این کوشش پیش می‌رویم تا صنایع پیشاهنگ سده‌ی بیست و یکم را بباییم و همانندی‌های پویه‌ای آنها را با صنایع گذشته به سنجه آوریم. در این فصل دو برهان کانونی خواهند بود. نخست آن که جایگاه شالوده‌ای شکل‌گیری طبقه کارگر و جابجایی‌های اعتراض‌های درون هر صنعت جداگانه، دوش به دوش جابجایی‌های جایگاه جغرافیایی تولید به پیش می‌رود. به بیان دیگر برهان می‌آوریم که همانگونه که الگوی روان‌گشتاری که برای صنعت خودروسازی یافتیم، نیز می‌توان در صنعت بافندگی جهانی نیز گواه بود. و افزون بر این، برهان می‌آوریم که درست به همان گونه که اعتراض کارگری از هر صنعت جایگاهی به دیگر جابجا می‌شود، بنابراین جایگاه‌های اصلی شکل‌گیری طبقه کارگر و اعتراض نیز از صنعتی به صنعت دیگر همراه با خیز/افت بخش‌های پیش‌آهنگ روند سرمایه داری جابجا می‌شود. در این حالت برهان نخست درباره‌ی گذرگاه درون - صنعتی شکل‌گیری طبقه کارگر و اعتراض کارگری گفتمان دارد، برهان دوم در پیوند است به پویه‌ی بین - صنعتی شکل‌گیری طبقه کارگر و اعتراض کارگری. برای دریافت این پویه بین صنعتی، از واژه «پایه‌مند سازی تولید» آغاز می‌کنیم. سرمایه داران نسبت به فشردگی سود در یک صنعت داده شده با یک جابجایی جغرافیایی (پایه‌مند سازی پایه) یا فرایندی نوآورانه (پایه‌مندی فن آوری/ ساختاری) واکنش نشان می‌دهند، ا

⁵³-(Déjà vu) به زیرنویس ۳۷ نگاشته شود (از برگرداننده کتاب).

ما نیز می‌کوشند تا سرمایه را به سوی راسته‌های تولید و صنعت نوآوری شده و سودآورتری جابجا سازند. این چنین پایه‌مندسازی تولید، جابجایی سرمایه از صنایع و راسته‌های تولیدی که موضوع رقابت شدید و یا نو و یا کمتر شلوغی باشند را در بر می‌گیرد. پی‌آمد این جابجایی‌ها برآمد جنبش‌های نوین کارگری بوده (و جنبش‌های کارگری پیشین فرو کاهیده شده) است. این فصل، به شناساندن دوباره فرمول بندی بحرانی تئوری چرخه‌ی تولید می‌پردازد تا کوششی باشد در پیوند یابی پویه‌های درون - صنعتی و بین-صنعتی و کمکی باشد برای فهم ارزیابی همسنجی بین چرخه‌های درون -صنعتی. از دیدگاه این چنین دوباره فرمولبندی، سرمایه داری تاریخی با زنجیره‌ای از **دوران‌های برهم آمده‌ی تولید (پایه مند سازی تولید)** برجستگی‌یافته که در آن، گام پایانی یک چرخه‌ی تولیدی بر چرخه‌های آغازین تولید نو - چرخه‌ی نو پیشتر بدون دگرگونی در کشورهای پر درآمد آغاز می‌شده است. برهم می‌آمده است. شکل گیری طبقه کارگر و اعتراض فرایندهای کلیدی هستند که هم جابجایی‌ها از گامی به گام دیگر دربرون یک چرخه‌ی تولیدی و هم جابجایی از یک چرخه‌ی تولیدی به **چرخه‌ی سپسین** را شالوده سازی می‌کنند.

پایه‌مند سازی مسافتی (جابجایی جغرافیایی تولید با پافشاری بر الگوی اصلی چرخه‌ی تولید) و **پایه مندی‌های فن آورانه/ساختاری** (فرآیند نوآوری‌ها) به راههای ویژه تاریخی با اعتراض کارگری همراه می‌شوند. اما گونه‌گونی‌های در گذری که برهم می‌شوند نیز از همین روی در رهیافت‌هایشان برای تکامل اعتراض جهانی کارگری در سده‌های نوزدهم، بیستم و بیست و یکم نیز الگوزگردیدند. در این راستا به آن می‌کوشیم تا همچنان که با ارزیابی سنجشی به همسانی‌ها و گونه‌گونی‌های نزدیک می‌شویم، به آن آماج توانایی آن را بیابیم تا چیزی درون مایه دار از شرایطی که طبقه کارگر جهانی در سده بیست و یکم با آن روبرو می‌شوند، به دست دهیم.

در بخش I با بازداشت پذیری **(Reconceptualization)** داستان صنعت خودروسازی جهانی به‌سان «چرخه تولید» دگرگون شده آغاز کردیم. این پایه ای خواهد بود برای ارزیابی سنجشی از صنعت بافندگی (بخش II) و پدیداری بخش‌های پیشاهنگ سده‌ی بیست و یکم (بخش III). از منظری خُرد (میکرو) آغازاً پایان چرخه‌های تولیدی بیشماری، در هر زمان داده شده وجود دارند. اما همانگونه که اشاره شد، صنایع بافندگی و خودروسازی به آن سبب برجسته گرفته ایم، که این گروه‌های صنعتی، دو **دوران «کلان»** (ماکرو) را ساختار می‌دهند که در درازای دو بیست سال گذشته در پویه‌ی سرمایه داری نقش پایه ای داشته اند. **گروه‌های بافندگی - کانون گرفته در- شاه نشین انگلستان** - صنعت پیشرو سرمایه داری سده نوزدهم بود- چیزی که مارکس آنرا به مانند نمونه‌ی بارز و ارائه دهنده‌ی صنعت نوین (مدرن) انگاشت. «به کناره راندن» گروه‌های بافندگی در نخستین دهه‌های سده بیستم، همزمان بود با پیدایش **گروه‌های نوآمد تولید انبوه خودروسازی کانون یافته** در ایالات متحده آمریکا: بخش نوین پیشاهنگ، نه بسا در نامش‌های (اصطلاح) اقتصادی بلکه در برقراری هنجارهای (استانداردهای) اجتماعی و فرهنگی زمانه نیز. به پیرو این منطق، بخش پایانی این فصل در آن جستجو است تا جانشین(های) گروه‌های خودروسازی به‌سان صنعت پیشاهنگ سرمایه‌داری جهانی را دریابد و

دریافت‌های این جابجایی را برای توان چانه زنی کارگران و اعتراض جهانی آینده‌ی کارگران را در این گذار کشف کند.

I چرخه تولید خودرو

گذرگاه صنعت خودرو بیان شده در فصل 2 (بخش II) می‌تواند به گونه‌ای گونه‌ای از چرخه‌ی تولید، به گونه‌ای کارآ برداشت پذیر گردیده شود، اما به سان گونه‌ای که در آن اعتراض کارگری یکی از مواد کلیدی پردازش است. در الگوی اصلی چرخه تولید پیشنهاد شده از سوی Raymond Vernon (1966)، تولیدهای نوآوری شده، در کشورهای پردرآمد تولید می‌گردید، اما همچنان که تولیدها از درون «چرخه زندگی» خویش می‌گذشتند، ساده گردانی تولید به ناچار به بیراهه‌ی جایگاه‌های تولیدی هر دم فراینده‌ی کم بها (به ویژه مزد پایین) گرایش می‌گرفتند. در گام نخست «نوآورانه‌ی» چرخه‌ی زندگی تولید، فشارهای برتری جویی (رقابت‌ها) کم بوده و از این روی به‌نسبه قیمت‌ها بی‌اهمیت هستند. ولی، هنگامی که تولیدها به گام «رسیدگی» و سرانجام «هنجاریابی» برتری جویی‌های سخت و مرگ‌آور گسترش می‌یابند و به گونه‌ای که خود فشاری گردید برای بریدن قیمت‌ها (تولید).

تیرکش یا گذرگاه جابجایی بیان شده در فصل 2 (بخش II) در صنعت خودرو- دستکم در پیکریابی فوریدیستی خود - به گونه‌ای گسترده به چرخه تولید وابسته می‌شود، با تولید انبوه خودرو پیاپی به جایگاه‌های کم دستمزد پراکنده گردید. اما همچنانکه نظریه‌های چرخه‌ی تولیدی به‌سان سبب‌ها و کارآیه‌های چرخه به‌ناچار برمتغیرهای «اقتصادی» (به‌نمونه برتری جویی، کارکرد قیمت‌ها) کانونی می‌گردد، یک «متغیر اجتماعی»- شکل‌گیری طبقه کارگر و اعتراض- در داستان چرخه‌ی تولیدی که بیان کردیم نیز کانونی می‌شود.⁵⁴⁽¹⁾

یک موج سترگ برآمد کارگری یکی از نخستین فاکتورهای «فشاری» بر هر گام نوین سوی دیگر گزینی تولید سرانجام می‌گیرد، و هر گام نو سوی یابی تولید به نوبه‌ی خود دوره دیگری از شکل‌گیری طبقه کارگر را شماره می‌زند. بنابراین گام نوآوری چرخه زندگی خودروسازی با مبارزات CIO در ایالات متحده به تنگناهای خود می‌رسد. تنگناها با دومین دوره‌ی رسیدگی (بلوغ) با امواج خیزش کارگران در پایانه‌ی سالهای 1960 و 1970 به این مرز می‌رسد، و سومین دروه هنجارسازی آغازی ست برای رسیدن به تنگناهایی که از رمزندگی کارگری در جایگاه‌های NIC در سالهای 1980 و 1990 ریشه می‌گیرد.

⁵⁴- برای نقد فن‌گرایایی جبری (دترمینیستی) و سرشت ناراستامند بیشترین ادبیات چرخه تولید به Taylor (1996) نگاه شود.

شمای 1-3 - نمایشگر تصویری از امواج اعتراض کارگری و جابجایی سرمایه در سیکل زندگی خودروسازی می باشد.

فصل 2 بر این برهان است که دوباره جابجایی جغرافیایی تولید در صنعت خودرو در پیوند با دستمزدها و شرایط کارگری به یک نسل به پایان رسیده نیانجامید، زیرا هر آنجا که صنعت خودرو گسترش یافت، طبقه کارگری نوینی شکل گرفت و جنبش‌های کارگری نیرومندی پدیدار شد. به بیان دیگر ما به ضرور بفرآیند چرخه‌ای پافشاری داریم. همان‌گونه که ادبیات چرخه‌ی زندگی باز می‌کشایند که چگونه هر برهه از چرخه‌ی تولیدی در میدانی برتری جویانه هر آینه فزاینده رخ می‌نمایاند، هم هنگامی که تولید سویی جغرافیایی می‌گیرد و همچنانکه فرایند تولید بیشتر و بیشتر روزمره (روتین) می‌شود، پویه (دینامیک) بازگشتی مبارزه کارگری و جابجایی سرمایه (بیان شده در فصل یک) دیگر تکراری ساده به شمار نمی‌آید. بلکه هر بازگشتی در میدان برتری جویانه‌ای درشالوده دیگرگونه بازگشوده می‌شود. سودهای مونوپولی بادآورده - یا آنچه که Joseph Schumpre آن را **پاداش‌های قماربازانه** نامیده است (1954:73) انباشتی نوآورانه است. اما همچنانکه در میان برهه‌های چرخه تولید گذر می‌کنیم، به کاهش یابی سود صنعتی برمی‌خوریم. افزون‌تر آنکه، به دلخواه جایگاه‌های دستمزد پایین برای دوره‌های تازه گسترش، افزایش تولید در جایگاه‌هایی رخ می‌نمایند که در آنجا دارایی ملی سطح به نسبت پایین دارد. این گرایش‌ها، به نوبه‌ی خود، در بردارنده‌ی کاربردهای پشتوانه‌ای مهمی‌ست برای بروز موج‌های بزرگ برآمد کارگران خودروساز به ویژه در مورد نوع سازگاری‌های کار - سرمایه بیان کردیم و جنبش کارگری می‌تواند به آن دست یابد و دوام دست آوردها به بار آورد. در فصل یک، پافشاری شد که هر موج بزرگ برآمد کارگران خودروسازی در پیوند با بهبود دستمزد، شرایط کار و گسترش قانونیت یابی میدانی که اتحادیه صنفی می‌توانست در آن کارکرد یابد به پیروزی‌هایی دست یافت. با این همه، از منظری که در اینجا باز می‌کشاییم، می‌توان چنین دید که نخستین آغازگران نخستین در آنچنان جایگاه‌هایی بودند که در هماهنگی‌های کار - سرمایه، به گونه‌ای دست و دل‌بازانه تر و با دوام‌تری هزینه گذاری بیشتری نمایند، زیرا که آنان سود بران سودهای انحصاری بادآورده‌ای بودند که از چرخه‌ی نوآورانه انباشت گرفته بودند. بنابراین، سودهای بادآورده که در خودروسازی ایالات متحده آمریکا انباشت گردید، آنان را یاری داد تا پیمان‌های بادوامتری بین کار - سرمایه بنویسند و پیمان اجتماعی مصرف توده‌ای که بیش از چهار دهه پس از مبارزات CIO در

سالهای 1940 باقی ماند را پذیرا شوند. به وارونه، سطوح سود پایین همراه بود با فشارهای رقابتی شدید، بر آخر چرخه‌ی زندگی (و فقر نسبی ملی مناسب گردان جایگاههای تولید تازه)، این گونه پیمان‌های اجتماعی را به گونه‌ای فزاینده در پاسخگویی اقتصادی به دشواری می‌افکنند. به بیان دیگر تولیدگران انبوه خودرو تضادهای اجتماعی پیش‌برد سرمایه‌داری (از جمله طبقه کارگر نیرومند) را بدون برخورداری از سودهایی که به آنان اجازه دهد تا با این تضادها کامیابانه روبرو شوند در آزمون داشته‌اند. به هر روی، این پدیده را «تضادهای کامیابی نیمه پیرامونی» (به Silver، 1990 و Arrighi، 1990b نگاه شود) نامیده ایم.

بدون هماهنگی‌های پایدار کار - سرمایه مبارزه به میدان زمین گیر می‌شود، که این به نوبه‌ی خود انگیزه‌هایی افزایشی نیرومندتری برای جابجایی بازهم بیشتر جایگاه تولید می‌آفریند. به این سبب به آنگونه که فشارهای رقابتی شدت یابنده که مشخصه‌ی آخرین مرحله چرخه تولید است، در آنجا به «سرعت افزایی» تاریخ اجتماعی از یک دور چرخه زندگی خودروسازی تا چرخه سپسین‌تر کارکرد داشته است. از آنجایی که باز ساختاری و پراکندگی تولید پس از مبارزات CIO در سال‌های 1930 فرایندی رفته رفته بوده است، جابجایی و بازساختاری تولید پس از فوران‌های خیزش‌های کارگری در میدان فزاینده‌ی برتری جویانه‌ی (رقابتی) سالهای 1970 و سپسین، اغلب شتاب آلود و ویرانگرانه بوده است (به نمونه، به بررسی فصل 2 درباره فروپاشی نهایی و پر شتاب نمونه‌ی سطح به کارگماری صنعت خودروسازی در سائو پولو در سالهای 1980 نگاه کنید).

از آنچه پیش از این گذشت، می‌توان چنین جمع بندی نمود: هر چند گرایش چندان نیرومند نسل **به پایان رسیده (race to the bottom)** در دو فاز نخست چرخه‌ی تولید هستی ندارد، ولی در پایان چرخه در واقع موجودیت دارد. بنابراین گفتگوی ما همچنان تنها برپایه مهندسازی جایگاهی (فضایی) کانون دارد. در سالهای 1980 و 1990 پایه مهندسازی‌های فن آورانه/سازمانی، دستکم در راه بردهای خودرو سازی همان بایستگی را داشت که پایه مهندسازی جایگاهی. در واقع، همانگونه که در فصل دوم گفتگو شد، شرکت‌های خودروسازی با شتاب به جستجوی فرایند نوآوری‌ها کانون گرفتند و به‌گونه‌ای بنیادین پویه‌های جایگاهی چرخه تولید خودروسازی را جابجا ساختند. فرایندهای نوآوری‌های پیش گرفته شده نخست در سالهای 1980 و 1990 به بازگردانی جایگاه برتری جویانه‌ی (رقابتی) جایگاههای تولیدی مزد بالا در برابر جایگاه‌های تولیدی کم مزداری سان گردید. برپایی روش تولید به یاری روبات‌ها و JII تا آنجا پیش رفت که فرش زیرپای همه‌گان تا جایگاههای تولیدی مزد کم را کشید (نمونه چین، مکزیکی شمالی).⁵⁵

⁵⁵ - شرکت‌ها کوشیدند تا چرخه‌ی تولید را با درخواست از یارانه‌ی دولتی و **نگهبانی‌های** تعرفه ای به راه دلخواه بکشانند. این راه برد به نهایت هم در آفرینش جایگاههای تازه تولید صنعت خودرو، (جایگزین‌های صنعتی وارداتی) و نگهبانی جایگاههای کاهش یابنده (حتی جوان گران‌بانه سازی) اهمیتی به سزا داشت. در واقع گذار فاز پسافوردیستی صنعت خود رو بیان شده در فصل یک، به سختی زیر تأثیر سهمیه‌های وارد آورده شده از سوی واردات خود روه‌ای ژاپنی به ایالات متحده آمریکای شمالی به‌مانند «سر زیر برف کردن» در تنگنا گذاری صادراتی «خود خواسته» نامیده شد. نقش نگهدارندگی نیز، برای گذار شکل‌گیری طبقه کارگر و اعتراض کارگری در صنعت جهانی بافندگی کانونی بود. در فصل 4 و 5 به این مورد باز می‌گردیم.

توانایی جایگاه‌های درآمد بالا در برترایی در برابر رقابتی دست آورد برهه‌های پایانی چرخه‌ی تولید، سازگاری آن با برخی از پیچیدگی‌های الگوی اصلی چرخه تولید بود. الگوی اصلی چرخه تولید به نسبت ناراست سو و جبری بود، و فشارهای رقابتی شرکت‌ها را به گونه‌ای کارآ به جابجایی تولید به جایگاه‌های مزد پایین کشانید (یا سرانجام داد). همانگونه که سرانجام فرموله کردن روشمندی چرخه‌ی تولید بر آن پافشاری داشته است، به هر روی شرکت‌ها نه تنها عناصری منفعل (پاسیو)، بلکه چالشگرانه می‌کوشند تا تضاد سوی چرخه‌ی تولید را مهار کنند. به بیان Ian Giddy (1978: 92)، «الگوی چرخه‌ی تولید» گونه‌ای از «مفهوم راه بردی بازرگانی» می‌باشد، رخدادهای کنونی از یک الگوی بازشکافانه «یک گرایش ابتدایی» بازرگانی جهانی ست که می‌تواند از سوی مدیران آگاه (گوش به زنگ) تولید بین‌المللی پیش‌نگرانه، دنبال شوند و یا بسا که به آنها پشت نمایند (و نیز به Dickerson, 1947: 22 Singleton 1991: 129-43 Taylor 1986 نگاه شود). در پافشاری به جایگاه کارآی کارگزاری گذار چرخه‌ی تولید، به هر روی بیشترین ادبیات چرخه‌ی تولید از بیان روش این حقیقت در می‌مانند که همه‌ی سازماندهان مالی برابر آگاه شرکت‌ها، از جایگاه برابر برخوردار نیستند تا چرخه تولید را به دلخواه خود مهار کنند. نوآوری‌ها بیشتر در کشورهای پر درآمد رخ می‌نمایانند. و این واقعیت، کارگران جای داده شده در کشورهای پردرآمد در جایگاه ساختاری در بنیاد دگرگونه‌ای در برابر کارفرمایان خویش قرار داد تا در برابر کارگرانی که در همان صنایع در کشور کم درآمد جای داده شده اند. سرانجام نوآوری‌های ساختاری و خود کار سازی‌های گسترده تولید در سطح کارخانه‌ها، و سطوح بالاتر دارایی ملی در سطح کلان، در جایگاه‌های کانونی توانایی آن را دارند تا مزد بالاتر و «استخدام همیشگی» به یک نیروی کار خودروساز اگرچه در هم فشرده شده را به پیشنهاد بگذارند. جایگاه‌های پیرامونی‌تر را برای برتری جویی‌ها بنیان گرفته بر پایه شدت کار و راه برد سرکوبگرانه رها می‌گذارند.⁵⁶ بنابراین دو دوران گونه‌گون را بایستی از هم باز شناسیم، و در هر دو دوران گرایش برجسته‌ای از نسل رو به پایان دیده نمی‌شود. در نخستین دوران، نخست به گرایش تولید انبوه فوردیستی بستگی داشت که در آنجا گسترش یافت به آفرینش طبقه کارگری نوین و به جنبش‌های توانمندی کارگری انجامید؛ در برهه‌ی سپسین، در آغاز بستگی داشت به فرآیند نوآوری‌ها و پایش‌گرایی‌های سیاسی که به بازاستوارسازی بخش بندی شمال - جنوب دست یافت. در هم آمیختگی این دو راه - پایه‌مندسازی جایگاهی و پایه‌مندسازی فن‌گرایانه/سازمانی - می‌تواند به بازاستوارپذیری یک فرآیند دوشاخه‌ای جایگاهی راستا گیرد. در یک سوی، نوآوری‌های تازه در سازمان و فن‌گرایی تا آن دامنه‌ای که از سوی نوآوران توان خود-فرابندی

⁵⁶-همچنین توانایی گوش به زنگی برابرانه کارگزاران مالی شرکت‌ها برای استفاده از پایش‌گرایی [protectionism] (به پانوشت پیش نگاه شود) به توانایی دیگرگونه‌ی دولت‌ها در واردآوری تنگنا بر روانه شدن مردم و کالا در این سوی و آن سوی مرزهایشان بستگی دارد. توانایی که نسبت به زمان و مکان دگرگونه ست. تا دامنه‌ای که گلوبالیزاسیون برتری دولت‌های پیرامونی را رفته رفته شتابنده‌تر از دولت‌های مرکزی در هم می‌ساید، گردانندگان مالی شرکت‌ها در دولت‌های مرکزی، در کاربرد راه بردهای پایشی از جایگاه بسا برتری برخوردارند. در فصل چهار و پنج نیز (در رابطه با چگونگی از هم گسسته شدن سلطه دولتی به وسیله گلوبالیزاسیون، به فصل یک نگاه شود) به این جایگاه باز خواهیم گشت.

(مونوپولیزه) می‌یافت، پایه‌ای برای پیمان‌های برخوردار از پشتوانه‌های اجتماعی - دولتی - کار- سرمایه فراهم می‌آورد و قانونیت‌یابی درهم آمیختگی با سود آوری هرچند در راستای نیروی کار درهم فشرده شده‌ای را روا گردان باشد. در سوی دیگر در کشورهای فقیرتر در آنجا که برتری‌های رقابتی بر پایین تر آوری پیوسته‌ی قیمت‌ها کشتش دارد، نیازهای سودآوری به بحران‌های پیوسته‌ی مشروعیت سرانجام می‌گیرد. سرانجام همانگونه که در فصل سوم خواهیم دید، این دو شاخگی به گونه‌ای نیرومندان پویه‌های پایه‌مندی تولیدی را استوار ساخته است.

II. چرخه تولید گروه‌های بافندگی در چشم انداز سنجش.

سنجه‌ی پویه رزمندگی کارگری و جابجایی سرمایه در چرخه‌ی تولید خودرو با پویه چرخه تولید بافندگی در دوره‌ی آغازین خود نشانگر همانندی آنچنان الگوییست که هرآنجا بخش سرمایه بافندگی روانه شد، تضاد کار - سرمایه پدیدار گشت، و هرگاه تضاد آشکار گردید، سرمایه با پایه‌مندی‌های فن آورانه و جابجایی به واکنش پرداخت. با این همه ناهمانند با صنعت خودرو کارگران جهانی بافندگی، با سرزندگی به نهایت بالا، اغلب با شکست جهانی روبرو شدند. تنها دو استثناء در رکورد شکست‌ها چشم نما بود. نخست پیروزی‌های برجسته‌ی کارگران بافندگی در نخستین جایگاه نوآوری آن- کشور پادشاهی انگلستان- جایی که سودافزایی انحصاری به نوآوران یاری رسانید که به گونه‌ای نسبی دراز مدت و پایدار گونه‌های همسازگاری کار- سرمایه را برپا سازند

دومین استثناء کارگران بافندگی درگیر (و هنوز هم می‌تواند سود رسان باشد) در خیزش پر کشامند جنبش‌های آزادی بخش ملی در دنیای مستعمراتی بود. این واگرایی بین پی آمدهای پیکارهای کارگران بافندگی و خودروسازی که پس از این برهان می‌آوریم را می‌توان در گونه‌گونی‌های سازمان تولید در این دو صنعت و ناهمگونی‌های وابسته به نیروی چانه‌سازی دستجمعی کارگران پی‌گیری نمود.

جدول 1-3 نشان دهنده پراکندگی زمانی، جایگاهی کانون‌های خیزش‌های کارگران بافندگی و خودروسازی را در دورانی در سالهای 1996-1870 می‌باشد که به وسیله پایگاه آماری WLG فراهم آمده است. کشورهای درگیرنده در جدول 1-3 خیزش کارگری برجسته را به آزمون می‌گذارد.⁵⁷

دهه‌هایی که اعتراض کارگری در پرفرازین اوج خود بوده اند با X⁽⁵⁸⁾ نشان داده شده اند. شکل 2-3 دربردارنده‌ی نمایی از امواج اعتراض کارگری و جابجایی سرمایه در چرخه

⁵⁷ - کشورهای که به درستی، خیزش کارگری برجسته‌ای داشتند، کشورهایی اند که دست کم 1% تمامی ثبت خیزش کارگری پایگاه آماری WLG در صنعت مورد پرسش را در بر می‌گیرند.

⁵⁸ - نقطه‌فراز موج‌های بالاترین اوج پیکارهای کارگری سال در یک کشور و یا سالهایی که در آن شمارثبت این پیکارها بیش از 20% تمامی ثبت‌های آن کشور بوده اند. برای پادشاهی انگلستان انگاره‌ی دیگرگون‌تری به‌کار برده شده است، زیرا که در پایانه‌ی سده 19 زنجیره‌ی زمانی تنها به یک سرچشمه (نمایه‌ی- نیویورک تایمز - NYT) پایه‌گذاری شده که کم و بیش ناتوان‌تر از دو

زندگی تولید بافندگی را نشان می دهد. آنچه که در پی خواهد آمد روشن سازی همانندی ها و ناهمانندی های بین پویه ی خیزش در این دو صنعت، در راستای هم سنجی - برهه - به - برهه ی هریک از چرخه های تولیدها آنها می باشد. به هر رو چرخه تولیدی بافندگی و خودروسازی، نخستین موج اعتراض کارگری پیروزمند در کشوری رخ می نمایند که برای نخستین بار چرخه تولید در آنجا برخاست (به نمونه بافندگی در پادشاهی انگلستان مورد و خودروسازی ایالات متحده آمریکا).

درست به همانگونه که کارگران خودرو، جنبش کارگری پیشاهنگ (آوانگارد) سالهای میانی سده بیست بودند، **کوبش آهنگی** را برای هنجارهای (نرمها) کار و پرداخت در گستره ی ملی پایه نهادند، به همین گونه اتحادیه های کارگران بافندگی نیرومندترین اتحادیه ها ی پادشاهی انگلستان در سده ی نوزدهم به شمار می آمدند.

اما در هر دو این نمونه ها، توانمندی تنها پس از شکست خرد کننده ی جنبش های برپایه کارگاهی به دست آمد. بیشترین موج های خیزش کارگری در میان کارگران بافندگی لانکاشایر (Lancashire) در سالهای 1810 و 1820⁽⁵⁹⁾ از سوی کارگران کارگاهی زبانه کشیده و آماج اصلی آن بلوکه کردن و ایستادگی در برابر روی کارآیی فن آوری نوینی (به نمونه دستگاه های برقی کتان بافی و Mules با خودکاری Self) بود که نیروی چانه زنی برآمده از مهارت اشان را پایان می داد ، 1993:11Sharker, 1966 Thompson, 1990:81, (Lazenick , 1904 Chepmen).

درست به همانگونه که ایستادگی **کارگران دستی** در برابر بازرگانی فلز در جلوگیری از گسترش فن آوری های تولید انبوه خودروسازی در سده ی پی آمد ناکام ماند، به همین گونه این اعتصاب ها و خیزش های سپسین (به همانگونه که اعتصاب سراسری 1842) در جلوگیری از گسترش مکانیزاسیون و کاهش نهادینه شده ی دستمزدها در صنعت بافندگی ناکام گردید.

یکی از آفرینش های جانبی این شکست ها - در هر دو نمونه - برخاست و گسترش راه نوینی از کارگرانی بود که به ماشین گرایش داشتند. در صنعت بافندگی، کارگران نخ ریس به ”مراقبین“ (دوک بانان) دگرگون شدند. برای نیمه نخست سده نوزدهم هم هنگام با بیکارسازی فن آورانه پایا و درحال باز آفرینی انبوهی از لشکر کارگران ذخیره، توان اتحادیه ای این گروه پدیدار شونده از کارگران بافندگی «تا اندازه ای ناموجود» بود. (Lazonick 1990:90). این چگونگی تا سال های ۱۸۷۰ ادامه داشت تا اینکه **نخ ریس بانان** (میندرها) توانستند در پهنه ی صنعت اتحادیه ای توانمند را شکل دهند و زنجیره ای از اعتصاب های پیروزمندانه ای را بین سال های 1869 و 1875 به پیش ببرند (به جدول 1-3 نگاه شود). که همگی با سازش های شماری از صاحبان بافندگی ها همراه بودند. انجمن هم آمیز کارداری (عامل) نخ ريسان و کتان بافان-

سرچشمه دیگری باشد (به پیوست A نگاه شود). در آنجا که خیزش ها از 20% یا بیشتر تمامی ثبت های بافندگی پادشاهی انگلستان می شود، دو سال دارای بالاترین خیزش برگزیده شده اند.

⁵⁹ - آمار WLG از سالهای 1870 آغاز می شود و از همین روی از در برگرفتن امواج شکست خورده بیکارهای سال های نخستین و میانه سده 19 ناتوان است.

(Amalgamated Association of operative cotton spinner, & Twiners) - شکل گرفته در سال‌های 1870 زمانی که (Mill-building boom) به پایان خود می‌رسید، در بریتانیا به نیرومندترین سازمان‌های کارگری نیمه دوم سده آینده گردید (Lazonick 1990:103). بنابراین درحالی‌که این فرایند برای بافندگی به درازا کشید، در هر دو صنعت خودروسازی و بافندگی همچنان که برهه‌ی نوآوری نزدیک و نزدیک تر کشیده می‌شد، نخستین پیروزی‌های مهم کارگری در جایگاه نوآوری رخ نمود. فراتر آنکه در هر دو مورد، این ستیزها توانستند همسازی کار - سرمایه را به گونه‌ای به دست آورند که مواد اساسی سودمندی‌هایی را کارگران برآورده ساخته و پایه‌ای برای چند دهه صلح نسبی صنعتی را فراهم سازند. همسازی کار - سرمایه جنبش‌های کارگری سال‌های 1930 و 1940 را به بار آورد و تا سال‌های 1970 پایدار ماند. پیکارهای سال‌های 1870 در لانک‌شایر همچنان به پیدایش پذیرش پیمان‌های مزدی گسترده‌ای انجامید که تا ده‌ها سال پایدار ماند. «دوک بانان در درازای درخواست پیمان‌های مزدی توانستند در ارزش بدست آمده از دستگاه‌های نخ ریزی تندتر و درازتر و به همان درجه از تلاش‌های فزاینده شریک شوند. دوک بانان برای افزایش درآمد خویش با برخورداری از پشتوانه‌ی نیروی اتحادیه‌ای در بستن پیمان‌های نرخ - قطعه کاری، بدون هراس از کاهش یابی نرخ توانستند سخت تر کار کنند» (Lazemick 1990:113 و برای تفاوت با ایالات متحده آمریکا به Cohen 1990 نگاه شود).

توانایی کارگران بافندگی و خودرو برای درآمدهای پایه‌ای و پایدار در مرحله پایانی نوآوری بر آن است که سودهای بادآورده‌ی انحصاری درو شده به وسیله‌ی نوآوران در ه ر کدام چرخه‌ی تولیدی داده شده شرایط مناسبی را نیز برای همسازی‌های پایای کار - سرمایه (دستکم سرچشمه‌های مادی) می‌آفریند. پس، همچنان که در صنعت خودروسازی در بافندگی نیز هرآینه که نیروی کار نمایشی از فشار را به نمایش گذاشت، سرمایه داران به راه برد پایه مندسازی جایگاهی به واکنش پرداختند و به رخنه‌دهی تولید در جایگاه‌های تازه شتاب بخشیدند، و دوره‌ی رسیده تر صنعتی را آغاز کردند. با این همه بین دو صنعت در سرشت رخنه یابی جغرافیایی تولید دگرگونی بنیادینی وجود داشت. رخنه‌یابی در گام بلوغ صنعت بافندگی بسا گسترده بود تا در فاز همسان (یا حتی پسین تر) چرخه تولید صنعت خودرو. در صورتی‌که تولید انبوه خودروسازی به گونه‌ای سنگین در سال‌های 1950 و 1960 تنها در **چنگ کشورهای** پر درآمد تنگنا گرفته بود⁽⁶⁰⁾، در سال‌های 1890 تولید بافندگی مکانیزه‌ای بسیار چشمگیری نه تنها در شمال ایالات متحده و قاره اروپا بلکه در هندوستان، چین و ژاپن وجود داشت.

جغرافیای بزرگتر گسترش تولید مکانیزه بافندگی ریشه در شماری از گونه‌گونی‌های بین صنایع بافندگی و خودرو داشت، با زدارنده‌های ورود به بافندگی به نسبت کم بود. هزینه‌های آغازین برای سرمایه‌گذاری، یا همانا سرمایه ثابت به نسبت کوچک بود. شرکت‌های کوچک

⁶⁰ - تنها استثناء پاره‌ای از کشورهای میان در آمد بود که برخی از رشد ISI برآمده را برآز مودند. گرچه این تولد نه قابل برتری جویی در بازارهای جهانی بود و نه در سنجه‌ی همه‌ی تولید جهانی درصد چشمگیری به شمار می‌آمد.

در برتری جویی به‌سان اقتصادهایی در سنجی تولید بافندگی چشمگیری چندانی نداشتند، دستگاه‌ها و افزار ماشینی استاندارد مورد لزوم به سادگی می‌شد وارد نمود. افزون‌تر، درحالی که در سالهای 1920 و 1930 هنوز بازار انبوهی برای خودروسازی در اروپای غربی موجود نبود، در پایانه سده‌ی نوزدهم، حتی کشورهای نادر بازار مصرف انبوهی برای بازده صنعت بافندگی داشتند، از همین روی برپایی راهبردهای جایگزینی به گونه‌ای گسترده آسان بود. آخر و نه ناچیز آنکه، در آن هنگام که تولید مکانیزه بافندگی با انقلاب صنعتی پدیده‌ی تازه ای می‌آمد، تولید بافندگی خود از دوران پیشامدرن گسترش چشمگیری یافته بود.

بسیاری از کشورهای که چهره‌های فن آوری‌های جدید را زود هنگام‌تر پذیرا گشتند، تاریخ پیشا صنعتی تولید بافندگی دراز مدت تری (در هندوستان و چین چشمگیرترین)، داشتند و بیرون از میدان برتری جویی‌های تولیدکنندگان اروپایی بودند. در واقع پرش صنعت بافندگی بریتانیا تنها در پی آنکه از سیل کالاهای ارزان و دارای کیفیت بالای صادر شده از هندوستان در سده هیجدهم نگاهبانی شد، انجام گرفت. بنابراین جایگاه‌های دارای سنت دور و دراز تولید بافندگی، انگیزه و ابزار واکنش در برابر یورش سیل آسای واردات ارزان بریتانیایی با تولید جایگزین بومی را داشت. این، در آمیزش با راه بردهای پایه‌مندسازی جایگاهی پیش گرفته شده به وسیله تولیدکنندگان بافندگی بریتانیایی به گسترش و پهنا گرفتن شتابنده صنعت انجامید.

دستکم در یک مورد- نیوانگلند- گسترش یابی تولید مکانیزه‌ی بافندگی و شکل‌گیری طبقه کارگر دارای پیوندی همبسته و همراستا با پویه‌های تضاد کار - سرمایه در صنعت بافندگی لانکاشیر داشت. مهاجرت گردانندگان مالی شرکت‌ها و کارگران ماهر از ناحیه لانکاشیر برای رشد و تکامل صنعت بافندگی نیوانگلند گروگذار بود. و به باز تولید آغازین الگوهای تضاد کار سرمایه (هر چند نه به‌سان پی‌آمدها) انجامید. نخ‌ریسان (Mule spinners)⁶¹ در نیروی کار شمال شرقی که کارگرانی به غایت ماهری بودند از جایگاه‌های بافندگی در پادشاهی انگلستان مهاجرت کرده و فرهنگ اتحادیه‌ای نیرومندی را نیز با خود آورده بودند. برخی از این مهاجران در سرزمین خود به سبب کارزارهای اتحادیه‌ای در لیست سیاه جا داده شده و یا اخراج شده بودند، بسیاری از سوی اتحادیه‌هایشان با سیاست هوشیارانه‌ای از سوی اتحادیه برای کاهش شمار لشکر ذخیره کار در لانکاشیر (Lancashire) (Cohen 1990: 44-140) برای مهاجرت یاری شده بودند. حال آنکه این کارگران مهاجر در آن فرازی که همکارانشان که در لانکاشیر زیر مهار قرار داشتند، کنترل نمی‌شدند. با این همه، استاندارد لانکاشیر برای پیوندهای کار- سرمایه در بافندگی الگو می‌گرفتند. در تلاش برای دستیابی به آن هنجارها، بیشتر به موضوع مهار نیرو و دستمزدها اعتصاب می‌کردند. تلخ‌ترین بگو و مگو

⁶¹ Mule (ماشین نخ‌ریسی) دستگاهی بود در بافندگی که در سال ۱۷۷۹ به دست سامویل کرومپتون [Samuel (1753-1827) Crompton] اختراع شد و پنبه را به نخ و کلاف تبدیل می‌کرد. این خود **کشف** مهمی در صنعت سده‌ی ۱۸ میلادی به شمار می‌آمد. وی فرزند بزرگ‌تری بود که در سن ۳۷ سالگی در گذشته بود. مادر سامویل در کارگاه خانگی ریسندگی می‌کرد. سامویل پس از پنج سال تلاش توانست این ماشین را بسازد. این **کشف** تولید را تا پنج برابر افزایش می‌داد، در برابر یک ساعت نقره‌ای و ۶۰ پوند خریداری شد. سرانجام در سال ۱۸۱۲ با شکایتی که از وی به پارلمان شد به ۵ هزار پوند جریمه محکوم گردید. با ۸ فرزند به مزرعه بازگشت و در پی فشار سرمایه‌داران هنگامیکه تنگدست بود در نداری، در هم شکسته در June 26 سال 1827 در گذشت (پانویس از برگرداننده).

در همان دهه‌هایی که رویارویی های سختی در لانکاشیر رخ داد در فال ریور Fall River «منچستر آمریکا» روی نمود.

«هر اعتصاب در فال ریور، به پیروزی تمام سرمایه به کار انجامید» (Cohen 1990:116-17). با این همه در نیوانگلند نیز چند پیروزی چشمگیر همسان اعتصاب 912 در لاورنس Luwrence، ماساچوست که اعتراض دهه ی 1910 در ایالات متحده **قله نشانیدند** آفریده شد (به جدول 1-3 ننگه شود).

اینگونه پیروزی‌های همراه با گسست تولید با بروز اعتصاب‌های به شکست انجامیده‌ی بسیاری سرمایه را به آن ساخت که وابستگی خود را به نیروی کار کاهش دهد. نخ ریسان به ویژه تمامی درون خور(نخ) مورد نیاز تمامی دامنه‌ی کارکردهای بافندگی را تولید کردند. به همانگونه که اسحق کوهن (1990:127) اشاره کرده، از آنجا که ماشین نخ ریزی نخ‌های مورد نیاز را فراهم می‌آورد «با ایست سراسری نخ ریسان، چه در لانکاشیر چه در فال ریور، دیر یا زود به کارگماری کارگران بافنده، پوشاک دوزان، چیت ساز، چلوار، چاپگران و کارگران آماده ساز، و به بیانی کوتاه، همه و همه‌ی نیروی کار کارخانه در آشفتگی قرار می‌گیرند».

بنابراین شرکت های بافندگی ایالات متحده (U.S) اینک در پایانه سده ی نوزدهم در جستجوی آغاز به در هم آمیزی دو راه کار پایه مندی‌های جایگاهی و فن آورانه هستند، به این تلاش تا به دشواری‌های مهار کارگرانشان برآیند. کارفرمایان با خشمناکی در بین اعتصاب‌های سالهای 1870 دستگاه‌های دوک ریزی (Mule - ماشین نخ ریزی) را با چرخ‌های نخ ریزی جایگزین کردند. چرخ نخ ریزی کار ماشینی را انجام می‌داد که با زنان و جوانان سازمان یافته ای انباشته می‌شد. تولید کنندگان با آگاهی از این جابجایی دوک نخ ریزی (Mule) به چرخ نخ ریزی، سرانجام همانگونه که یکی از تولیدکنندگان گفته بود ریشه‌ی دوک نخ ریزی‌ها را که «باعث این همه دردسر شدند» (بیکاری‌ها) از زمین بیرون آورده و از «ریشه خشکاند» (از زبان Cohen 1990: 131). در واقع تولیدکنندگان به آشکارا اتحادیه را به تهدید گرفتند، به این بیان که «کاربرد نابخردانه نیرویشان» به گونه‌ای گریز ناپذیر به جایگزینی چرخ نخ ریزی بجای دوک شتاب می‌بخشد. بین سالهای 1879 و 1904 نسبت دوک های نخ ریزی در فال ریور از 73% به ۲۴ درصد شمار همه‌ی دستگاه‌های ریسندگی کاهش یافت. به همان اندازه شمار همه‌ی دوک‌های نخ ریزی به کارگر گرفته شد در فال ریور در سال 1879 از 1000 در سال 1909 به 350 شمار کاهش یافت (Cohen 1990:133).

در همان دوره برنامه تهاجمی انبوه سازی (با فن آوری چرخ نخ ریزی) در جنوب U.S آغاز شد. ارزش بهره وری (بازدهی) صنعتی جنوب از 13 میلیون دلار آمریکا در سالهای 1880 به 85 میلیون دلار در گردش سده افزایش یافت، در سالهای 1900 و 1930 به 800 میلیون دلار افزایش یافت. در سال 1930 ارزش بازده جنوب دو برابر ارزش بازده شمال بود (874 میلیون دلار در برابر □□□ میلیون دلار) (Kane 1988; Sarkar 1993:16). گسترش جنوب، پی آمد آمیخته شدن با عنصر سرمایه داران شمالی که در جستجوی پایه مندسازی جایگاهی، برای پاسخگویی در برابر دشواری‌های نیروی کار/ سودآوری خویش و نیز

نخبه‌گان جنوب پسا جنگ داخلی جنوب در جستجوی پایه‌ی اقتصادی نوینی برای قدرت سیاسی و اجتماعی خود بودند، در سرمایه‌گذاری در تولیدات بافندگی ریشه داشت (Wood 1991). جنوب آمریکا در پایانه‌ی سده 19 یکی از پر شتاب‌ترین کانون بزرگ بافندگی با آمیزه‌ای از پی آمد راه برده‌های جایگزینی و راه برده‌های جابجایی سرمایه به شمار می‌آمد. با گردش سده، بیشماری از کانون‌های بزرگ تولید بافندگی در پهنه‌ی جهان برپا بود که بسیاری از آنها افتخارشان نیروی کار بسیار ارزان‌تر از آنی بود که می‌شد در لانکاشایر یا نیوانگلند پیدا کرد. در رابطه با هندوستان بازرگانان بومی عناصر کلیدی در رشد نخستین صنعت کتان بافی مکانیزه بودند. در بمبئی آنجایی که صنعت کتان گرفته بود، نخستین کارخانه کتان بافی در سال 1856 گشایش یافت. در سال 1860 روزنامه‌ای در بمبئی با غرور نوشت «بمبئی از گذشته لیورپول شرق بوده و اکنون نیز منچستر گردیده است» (از زبان موریس 1965:18 Morris). درحالی‌که این تنها بخش کوچکی از قله بود (تنها تا آن سال شش کارخانه گشایش یافته بود) صنعت پنبه بافی در بمبئی در پایانه سده 19 و نخستین سال‌های سده 20 رشد شتابزده‌ای در پیش گرفت، به گونه‌ای که در سال 1862 ناظر بریتانیایی R.M.Martin بیان داشت «حتی سلاله‌ی کنونی، می‌تواند گواه شکست تولیدکنندگان لانکاشایر از سوی برتری جویان هندوی خود باشند» (از زبان Morris 1965:25). در سال 1900 شمار کارخانه‌های ساخته شده در بمبئی به 85 رسید و شمار و اندازه کارخانه تا نخستین سال‌های 1920 به گسترش پر شتاب خود ادامه یافت (Morris 1965:27-8) و نیز به چانداورکار (Chandavarkar 1994 نگاه شود).

در ژاپن تولید مکانیزه پنبه بافی در سال‌های 1880 زمانی که دولت Meiji آن را در برتری قرار داد آغاز به گسترش کرد. در پایانه‌ی سال‌های 1880 شمار کارخانه‌های پنبه بافی به 34 رسید که در میان آنها ده کارخانه دارای هریک بیش از 18000 تکه دوک نخ ریزی بودند (Tsurumi 1990:35-6,104). در سال 1860، ژاپن به یکی از صادرکنندگان تولیدات بافندگی پنبه‌ای دگرگون شد و این صنعت تا سال‌های 1930 به گسترش شتابنده‌ی خود ادامه داد. یکی از نمایه‌های این گسترش واردات میانگین سالانه و مصرف پنبه خام که در سال‌های 79 - 1860 افزایشی از یک کیلو تن در به 294 کیلو تن در 19 - 1900 و 665 کیلو تن در سال‌های 1939 - 1920 داشت. فراتر آنکه بهره‌ی ژاپن در صادرات جهانی بافندگی پوشاک، از 2% در سال 1896 به 22% در سال 1937 افزایش یافت (Parka, Anderson 1992:23,25). در چین، در پایانه سده‌ی 19 سرمایه‌گذاری سرراست خارجی با گسترش صنعت بافندگی همراه بود. راز پنهانی در کار نبود که گرایش سرمایه‌گذاری سرراست خارجی دستیابی به نیروی کار ارزان و «تن سپار» آن جایگاه بود. گروه مذهبی (میسوین) بلاک برن (Blackburn mission) گسیل شده از سوی بریتانیای کبیر به شانگ‌های در سال 1896 نسبت به یک خطر نزدیک پیشروی صادرات بافندگی بریتانیا هشدار داد و در پیوند با شماری از پایه‌مهندسی جایگاهی برای پرسش‌های کارگری لانکاشایر پیشنهادهایی پیش روی نهاد.

با هم سنجی این نیروی کار شرقی و کارگران خودمان در یک سوی ارزان، پرشمار، تن سپار، نیروی کار توانا بالایی همه بهترین دستگاهها را که می‌توانیم بدهیم، و در سوی دیگر

کارگران گران، سرسخت و لجوج، بالای آن، همان دستگاهها، آیا هنوز کسی می تواند بگوید که این دو شرایط با هم یکسانند؟ آیا به سود سرمایه دار شانگهای نیست که بتواند دریابد که با به کارگیری این نیروی کار، پولش نسبت به فروش تکه کالاهای انگلیسی سودآورانه تر به کار گرفته می شود (از زبان Honig 1986:16).

در سالهای 1895 و 1896، شرکت های بریتانیایی کارخانه های بزرگی را در شانگهای می گشایند (در پی پیمان 1895 شهر به روی سرمایه گذاری سراسر خارجی گشوده شد). این روند پس از یک سال، از سوی شرکت های آلمانی و آمریکایی پی گیری شد. سرمایه گذاری سراسر خارجی ژاپنی پس از 1911 رشد شتابنده ای یافت.

در سالهای جنگ جهانی نخست، با بریده شدن واردات پارچه چندین خانواده ی عمده چینی به گشودن چندین کارخانه بزرگ نخ ریسی پرداختند و کارخانه داران بزرگ پارچه بافی شدند. در سال 1929 شصت و یک کارخانه نخ ریسی، ۱۱۰۸۸۲ کارگر و 405 کارخانه ی بافندگی 29244 کارگر را به کار گماری خود داشتند (Honig 1986:16-17,24-5).

در سالهای 1920 این گلوبالیزاسیون تولید مکانیزه ی بافندگی فشارهای برتری جویانه ی سختی را در سراسر جهان وارد آورد، و به همانگونه که از سوی تولیدکنندگان خودروساز در آن هنگام که با در برابر با فشارهای برتری جویانه ی در سالهای 1970 دو برابری روبرو گردید، کارخانه داران بافندگی، به عقل گرایی تولید و بریدن از هزینه (تولید) پرداختند. این نیز به نوبه ی خود به رها سازی موج جهانی خیزش کارگری سالهای 1920 و 1930 انجامید. به همانگونه که در صنعت خودروسازی، شدت یابی تضاد کار- سرمایه واکنشی بود در برابر چالشهای عقل گرایی پایانه فاز بلوغ. اما گسترش پهناورتر صنعت بافندگی به گسترش پهناورتر تضاد کار- سرمایه انجامید. درحالیکه اعتراض مهم کارگر در پایانه ی دوران پختگی خودروسازی در پایانه ی سالهای 1960 و نخستین سالهای 1970 به گونه ای گسترده پدیده ای کانونی (اروپای غربی) بود، دوران پختگی گروهی بافندگی با موج واقعی جهان گستر خیزش های کارگری در سالهای 1920 و 1930 پایان یافت. جایگاه اعتصاب های سنگین کارگران بافندگی از منچستر تا بمبئی، از گاستونیا (کارولینای شمالی) تا شانگهای دامنه داشت (به جدول 1-3 نگاه شود).

این بزرگترین گسترش اعتراض کارگری در دوران پختگی گروهی بافندگی را نبایستی به نشانه ی توانمند تر شدن نیروی چانه زنی دستجمعی دریافت نمود. به وارونه رزمندگی کارگران بافندگی واقعیتی ست شک ناپذیر Siegel و Kerr (1964)، گرایش کارگران بافندگی به اعتصاب را میانه ی رو به بالا و تنها پس از کارگران معدن و باراندازان/ باربران لنگرگاه ها در ردیف دوم می شمارد. اما کامیابی اعتراض هایشان کمتر از آشکار است. وارون با پیروزی بسیار درخشان خیزش های پایانه سالهای 1960 و نخستین سالهای 1970 در صنعت خودروسازی، رزمندگی بافندگان در سالهای 1920 و سالهای 1930 در پهنه ی جهانی نزدیک به همهگی به شکست انجامید. حتی در پادشاهای انگلیس، سنگر توانمند کارگران بافنده در

سالهای 1920 و 1930 دهه‌های شکست بودند.⁶² بدون گمان، پیمانهای اجتماعی که رزمندگی خودروسازی پایانه سالهای 1960 به آن دست یافت، نسبت به چهار دهه درازا کشتی پیمان اجتماعی که به پایداری مبارزات کنگره سازمانهای صنعتی (Congress of CIO-Industrial Organizations) ایالات متحده آمریکای شمالی سالهای 1930 پدیدار گردید، کم زندگانی (در سالهای 1980 از دست رفت) بودند.

با این همه، در سنجه با دست آوردهای پیکارجویانه بافندگی در یک دوره ی همسان، در گروهی چرخه ی تولید، دستاوردها چشمگیر بودند. بویژه در این پهنه باید از سرنوشت موج بزرگ اعتراض کارگری کارگران بافندگی در جنوب ایالات متحده، از جمله اعتصاب سراسری 1934 درست دو سال پیش از رودخانه‌ی پیروزی‌های CIO در صنعت خودروسازی سخن گفت. هرچند که این اعتصاب‌ها در مبارزه‌ای سخت از جمله اعتصاب سراسری 1934- بزرگترین اعتصاب برجسته در تاریخ آمریکا - که برای نیروی کار بالاترین «شکست خردکننده» را بیار آورد- «همگی به یکسان ناکام شدند» (Trachy 1988:94-103, Iroons 2000). شکندگی کارگران بافندگی در شمال شرق ایالات متحده آمریکا در همان دوره در پیوند بود با توان چانه زنی نماینده اشان و آب و هوای سیاسی کم و بیش به نسبت مناسب شان کمی بهتر ایستادگی داشت، به هر روی این دستاوردها تنها به نیرومندسازی گرایش به سوی جابجایی سرمایه بافندگی از شمال به سوی جنوب ایالات متحده آمریکا یاری رسانید (Trochil 1988:102-3).

کامیابی های کارگران بافندگی در دوران پختگی صنعت، بیشتر به گونه ای جریان مند به جاهایی پهلو می‌گرفت که توان کشش پشتیبانی از جنبش‌های رشد یابندهی ناسیونالیستی را با خود داشت. در هندوستان پس از جنگ جهانی نخست، موج اعتصاب‌های صنعت بافندگی در بمبئی از جمله اعتصاب سراسری سال 1919 و 1920 در زمان رواج صنعتی و رشد تهییج ناسیونالیستی رخ داد. سرانجام آن یک شکست آشکار نبود و به گونه ای می‌شد یک پیروزی را به چشم دید. در مبارزه ی سالهای 1920 رواجی به برتری جویی سخت گرائید، و کارخانه داران به کاهش دستمزدها چرخیدند، بیکارسازی به شدت بخشی کار پرداختند. این تلاش با اعتصاب‌های جنبش سالهای 1924 و 1934 پاسخ گرفت. دیگر بار پی آمد بسیار دوری از یک شکست آشکار بود. به گونه‌ای فزاینده، رهبران ناسیونالیست همراهی مبارزات کارگری را در جنبش ناسیونالیست درخواست کردند. فراتر آن‌که، پیوند میان سیاست گشایش بازار هندوستان بر روی صادرات بافندگی لانکاشاپر و دشواری های دستمزد استخدای خود، برای کشانیده شدن کارگران هندی به پیوستن در کارزارهای ناسیونالیستی کارساز بودند (Chandararher 1994). با دستیابی حزب کنگره هندوستان به قدرت سیاسی در استان بمبئی در سال 1937، فرایند عقل گرایی به گونه‌ای فزاینده از سوی دولت میانجی گری شد، به آن خواست که کارگران و کارخانه‌داران را به همکاری بخواند. در آغاز، کنگره با ائتلاف با اتحادیه‌های

⁶² - اعتصاب همگانی 1926، پنج اعتصاب بزرگ بافندگان را در پی آمد داشت، از دست رفتن 30 میلیون روز کار در اعتصاب‌های 1927-1932، هیجده میلیون روز آن در 8 اعتصاب سراسر بافندگی انجام گرفت (Singleton 1990; Sarkar 1993:14).

کارگری کمونیستی و سوسیالیستی کار کرد داشت. در سال ۱۹۴۵ به هر روی با چشم انداز استقلال، اتحادیه‌ای که «راشتریا میل مزدور سانگ» (Rashtriya, Mill -RMMS) Mazdor sangi نام گرفت، زیر مهار کنگره شکل یافت. در سال 1951 RMMS به اتحادیه ای چیره در صنعت بافندگی بمبئی فراز یافت و توانست به گونه‌ای کارآ گذرگاه خیزش کارگری را به راه روهای رسمی زیر مهار دولت بیافکند (Morris 1965:191-5 Sorkar 1995:2-8).

در چین خیزش کارگران بافندگی نیز به گونه ای جدا ناپذیر به جنبش ناسیونالیستی گره خورده بود. این پیوندها در آغاز، جنبش‌ها را نیرو می‌بخشید، اما خود در برابر ورزشهای سیاسی جابجایی های برتر آسیب پذیر می آمدند. کارگران کتان بافی در موج خیزش جنبش سیزدهم ماه می سال 1925 درهم پیچیده شدند. جنبش آنگاه آغاز شد که یک کارگر بافنده از سوی نگهبانان ژاپنی در یک بافندگی ژاپنی تیر خورد و کشته شد. این رویداد، شلیکی بود برای برپایی بزرگ و انبوه دانشجویی در شانگ‌های که به درستی از سوی نیروی پلیسی بیگانه سرکوب گردید. در 31 ماه می 1925، در واکنش به کشتار همایش‌گران خیابانی، اتاق همگانی بازرگانی چین به آگاهی دهی اعتصاب کارگری، دانشجویی و بازرگانان دست زد. اعتصابگران برگماری پلیس چین در شانگ‌های و داشتن نماینده ای در شورای شهر برای بهبود شرایط کار در کارخانه های شانگ‌های را در شمار درخواست‌های خود داشتند. کارکرد اعتصابی به‌ویژه در کارخانه‌های پنبه شانگ‌های زیر رهبری اتحادیه همگانی شانگ‌های با شدتی فزاینده پیوستار داشت. اعتصابی سراسری در فوریه 1927 بسیج داده شد و به برپایی دولت گذرای شهرداری در ناحیه‌ی Zhabei زیر دست چین دست یافت. چیانگ کای شک (Chiang Kai-Shek) رهبری ارتش انقلابی ملی (National Revolutionary Army) توانست در پایان مارس بدون شلیک یک گلوله به شانگ‌های وارد شود. کارگران بافندگی دستکم برای دوره‌ای توانستند به افزایش دستمزدها و به رسمیت شناخته شدن اتحادیه دست یابند (Chesheuat 1968, Honig 1986).

اما آزمون چینی همچنین نشان می دهد که آسیب پذیری جنبش‌های کارگری با دست آوری توان چانه زنی نهادینه‌ی کارگران پایه گذاری شده بر پیوستگی و ائتلاف بین طبقاتی آنان با جنبش های سیاسی پیوند دارد. آسیب پذیری کارگران بافنده درست به جابجایی وزش سیاسی آنگاه نمایان شد که در آوریل سربازان چیانگ کا یسک که از پشتیبانی اعضا ارتش گرین گنگ (Green Gany) (تپه مافیا)⁶³ برخوردار بود به کودتایی دست زدند که جنبش کارگری را به

⁶³ - The Green Gang (青幫, Qīng Bāng) باندی جنایتکار بود که در نخستین سالهای سده ی بیستم در شانگ‌های (Shanghai) زیر فرماندهی برخی از سوداگران تریاک زیر فرمان دو یوشنگ (Du Yuesheng) برای به دست گیری و هماهنگی کارکردهای باندهای جنایی تشکیل یافته بود. کارکردهای آغازین این باند، داد و ستدهای تریاک، روسپیان و قمارخانه‌ها در شهر شانگ‌های دومین پایتخت جهان در بر می گرفت. بیشتر گاه‌ها از این باند برای سرکوب همایش‌های و اعتصاب های کارگران استفاده می‌شد. Green Gang همچنین در جنگ داخلی چین مسئولیت «ترور سفید» و کشتار دستجمعی بیش از پنج هزار نفر از اعتصابگران هوادار کمونیسم در شهر شانگ‌های در آوریل ۱۹۲۷ به دستور ژنرال چیانگ کای شک (Chiang Kai-Shek) را به عهده داشت. این کشتار، درجه‌ی ژنرالی و نیز شرکت در «دفتر فرونشانی تریاک» (Opium Suppression Bureau) در جبهه ناسیونالیستی کومیندانگ (Kuomintang) را برای دو یوشنگ از سوی چیانگ چای شک به

ویرانی کشانید و دوره‌ای را چیره گردانید که به دوره‌ی ترور سفید شناخته می‌شود (Honig 1986:27).

به یک بیان، سنج‌های بین خیزش کارگری در صنایع بافندگی و خودروسازی، در دوران برهه‌های پختگی هرکدامشان، نشانگر همسانی‌های برجسته و نیز به همانگونه‌گونه گونی‌هایی‌ست. در هر دو صنعت، پایه‌مهندسی‌جایگاهی در برابر بحرانهای بومی سودآوری و مهار، نه تنها با برتری جویی بین سرمایه‌داران بلکه همچنان به وسیله‌ی خیزش کارگری کشش گرفته است. فراتر آنکه در هر دو صنعت پایه‌مهندسی‌جایگاهی تنها در «دوباره برنامه بندی» جایگاهی - زمانی بحران‌های سودآوری و مهار کامیاب شدند، درحالی‌که در همان حال رفته رفته همساز گردانی پیوسته‌ی کار - سرمایه، دشوارتر و دشوارتر گردید.

به هر روی به دو دگرگونی مهم بین فرایند رخنه‌یابی خیزش کارگری درون صنعتی در دو صنعت را باز نمودیم. نخست، گسترش جغرافیایی اوج‌ترین امواج خیزش کارگری در دوران پختگی چرخه‌ی تولید که در صنعت بافندگی بسیار سنگین بود تا صنعت خودروسازی. بنابراین همانگونه که از یک همسجی برهه‌ی پختگی در جدول ۱،۳ می‌توان دید در سالهای 1920 و سال‌های 1930 دوازده کشور بالاترین اوج خیزش‌های کارگری را به‌آزمون داشتند، درحالی‌که در صنعت خودروسازی در سالهای 1960، 1970 تنها پنج کشور چنین آزمون‌هایی را گذرانیدند. دوم، همانگونه که در بخش پیشین بیان شد، کامیابی‌های پیکارهای کارگران که از سوی سرمایه‌گردن نهاده شد، در صنعت خودرو بزرگتر از صنعت بافندگی بود. این‌گونه گونی‌روی هم رفته‌ی دست‌آوردها همانا به سومین‌گونه‌گونی چشمگیر در جدول ۳.1 - به پرمهم‌اندترین اوج‌مندی‌های فراز پی در پی آمده‌ی خیزش کارگری در صنعت بافندگی در هر کشور داده شد باز می‌گردد.⁽⁶⁴⁾ پس، بجای خود، در پیوند با بین‌توان‌چانه‌زنی دستجمعی کارگران و رزمندگی آنان پرسشهایی برانگیخته می‌شود، پرسشی که پس از این به آن می‌پردازیم.

گونه‌گونی درجه‌کامیابی‌های همه‌ی خیزش کارگری در بسیاری از بخش‌های بزرگ را می‌توان درناهمسانی در چگونگی سازمانی‌یابی دو صنعت (بافندگی و خودروسازی) و پی‌آمد کارایی دیگرگون بر توان‌چانه‌زنی دستجمعی کارگران پی‌گرفت. تاکنون درباره‌ی برخی از این‌گونه‌گونی‌های سازمانی در پیوند با گسترش بیشتر جغرافیایی تولید بافندگی سخن گفته‌ایم. اینک به کارایی آنها بر توان‌چانه‌زنی کارگران - به ویژه به توان‌چانه‌زنی در جایگاه تولید باز می‌گردیم. توان‌چانه‌زنی در جایگاه تولید کارگران بافندگی بسا کم‌توان‌تر از توان کارگران خودروسازی بود. **توان‌گسلانیدن پیوستار بودگی روند تولید** در بازوان کارگران بافندگی، بسا حضور چندان‌ی نداشت. وارونه با **همگنی بودگی افقی پیوستاری روند تولید** که ویژگی بخش تولید انبوه فوردیستی‌ست، صنعت بافندگی به‌گونه‌ای افقی‌نا هم‌پارچه(غیر

ارمغان آورد. دو یوشنگ پس از پیروزی جنبش مردمی به رهبری حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹، و فرار چیانگ کای‌شک به تایوان، به هنگ‌کنگ فرار کرد و در سال ۱۹۵۱ مرد (زیر نویس از بازگرداننده کتاب).

⁶⁴ - بنابراین، درجایی‌که ایتالیا تنها کشوری‌ست که بیش از یک موج پرفراز خیزش کارگری در صنعت خودروسازی را به نام خود ثبت نموده، پنج کشور دیگر این موج‌ها را در صنعت بافندگی پشت سر گذارده‌اند.

انتگراسیون) بوده و فرآیند تولید به گامهای جدا از همی بخش بندی شده بود. کارگر یک نخ‌ریسی/ بافندگی، نیازی به به ساختآوری بخشی از کار از سوی دیگر کارگران نخ‌ریسی/ بافندگی نداشت و از همین روی آسیب دو سوپه ای که می توانست در یک ایستایی فرایند کار تنها به وسیله چند کارگر بافنده پیش آید، بسیار کم بود. یکی یا دو دستگاه در کارخانه می‌توانست بدون کاهش یا گسست در به کارگیری دیگر دستگاه‌ها، از کار باز ایستاده شود. هر دستگاه می‌توانست نا همبسته و جدا از دیگر دستگاه‌ها در کار باشد، و هر دستگاه نخ‌ریسی می‌توانست کار کند، چیزی که در صنعت خودرو و دیگر هم صنعت‌های پیوستاری ایشان (و کارگران) یک ناشدنی سازمانی به شمار می‌آید. (65) فراتر از آنجا که شرکت‌ها از دید اندازه، کوچکتر بودند و تولید افقی جدا از هم انجام می‌گرفت، سرمایه ثابت به وسیله‌ی یک اعتصاب در یک شرکت یگانه کمی ایستاده می ماند و آسیب وارده روی هم‌رفته کارآیی چشمگیری بر آن صنعت یا آن جایگاه را نداشت. (66)

این کم توانی نسبی چانه زنی کارگران بافندگی در جایگاه تولید توان چانه زنی دستجمعی در بازار فروش پایه‌مند بر مهارت های نه چندان چشمگیر هم موازنه نبود. چه بسا که برای کارگران لانکاشایر که دستگاههای خودکار نخ‌ریسی را به راه می انداختند، پیکره‌ی قدرت، بیشتر بنا شده بر ساختاری بود بر پایه‌ی قدرت اتحادیه تا آنکه برخورداری از مهارت‌های انحصاری کاری که چندان چشمگیر نبود باشد. فراتر آنکه، گرایش به سوی کاهش سطح مهارت‌ها سوپه داشت. اگر دوک نخ‌ریسی خودکار نسبت به دوک‌های رایج جابجا شده به مهارت کمتری نیاز داشت، چرخ نخ‌ریسی چه بسا که به آزمون و نیروی کمتری نیاز داشت. بی‌گمان، توان چانه زنی دستجمعی بازار کار خودروسازی پایه‌مند بر مهارت‌های نه چندان بالا، شاید که چندان بالاتر از توان کارگران بافنده نبود. اما رویهم‌رفته توان چانه زنی دستجمعی کارگران بافندگی پایه مند بر بازار کار به هر روی کم جان تر بود. این خود، نخست به آن می‌انجامد که انبوه گسترده تری از کارگران افزون جاری برای بازارهای کار صنعت بافندگی در همسجی با تولید ماشینی با شمار گسترده ای از تولید کنندگان غیرماشینی جابجا سازد. خیزی که در خودروسازی ناشدنی بود- زیرا که در شالوده یک صنعت تازه بود. دوم، برخاست و گسترش صنعت بافندگی، در دوره ای با ویژگی گسست همه جانبه‌ای که در

65- درباره اعتصاب های بافندگی در ایالات متحده آمریکا به Cohen □□□□□□ نگاه شود که در آنها صاحبان کارخانه ها توانستند چرخ تولید را به رغم اعتصاب تمام در دوک ریسی‌ها، همچنان در گردش داشته باشند.

66- رویهم‌رفته، چگونگی توان چانه زنی در کارگران بافندگی همسان است با کاربردی که کارگران در صنایع فراهم آوری در صنعت خودروسازی پسا فوردیستی در پیش گرفتند. همانگونه که در فصل 2 اشاره شد، تولید پیمان‌های کناری و تولید درست-سر- وقت (JIT)، کارخانه های بزرگ را در برابر گسست گردش قطعه‌ها از شبکه های فراهم آوری‌شان آسیب پذیر می ساخت. همانسان، از آنجا که نخ یک درونداد الزامی در پهنه‌ی گسترده‌ای از زمینه‌های شغلی می‌باشد، هر اعتصاب سراسری و یا هم‌انجامی در نخ‌ریسی می‌توانست، گسست‌های کاهشی پایه‌ای به بار آورد. اما بودن این واقعیت که کارگران بافندگی در بستری از کارخانه‌ای با ویژگی هزاران کارخانه کوچکتر کار می‌کردند که در هر یک با کارفرمایی دیگرگون روبرو بودند. سازماندهی این چنین اعتصاب سراسری و هم‌انجامی، نیاز به برخورداری از نیروی نهادینه‌ای (اتحادیه صنفی) را داشت. بسا در این همسانی، کارگران خودروساز نسبت به کارگران بافندگی به توان نهادینه‌ای کمتر نیرومندی نیاز داشتند، زیرا که زنجیر لژیستیکی پساوردیستی در خودروسازی دارای پیوستگی «یک تا چند» بین کارخانه‌ها در همسجی نسبت به پیوند «بسیار تا بسیار» بین کارگاه‌هایی که ویژه‌ی بافندگی هاست ویژگی باریک بینانه تری داشت (cf. Gereffi 1994).

انجامش‌های موجود رخ نمود، به بازآفرینی پیوسته‌ی نیروی کار تازه پرولتریزه شده‌ای می‌انجامید که نیازمند دستمزدی برای زنده ماندن بود. سوم آنکه، بازدارنده‌های کوتاه برای ورود، افزایش پی یا پی برتری جویان تازه و ارزان و گرایش کهنه وار و دراز به سوی بحرانه‌های افزوده تولید انجامید. پی آمد آن ناپایداری سخت شغلی در هریک از بافندگی‌ها بود. چهارم، این چرخه‌ی کشش بر توان چانه زنی نیروی کار در بازار با ایستایی‌های برهه‌ای برآمد از دگرگون‌سازی‌های فن‌آورانه به کارگماری‌ها نیز پشتوانه می‌گرفت. و سرانجام آن‌که نیازهای پائین پایه‌ی مهندسی سرمایه‌ای جابجاسازی تولید به جایگاه‌های تازه (همچون پایه‌ی مهندسی جایگاهی یا سیاست جایگزینی سنگین) برای کارخانه‌های بافندگی سودآورتر و آسانتر ساخت. از این روی برای کارفرمایان گسترش انبوه سترگی را فراهم آورد و افزون بر آن در گروه‌بندی‌های بافندگی توان چانه زنی کارگران در بازار را به سایه کشانید.

این توان کم جان ساختاری چانه زنی دست جمعی کارگران بافندگی ناپیستی مایه‌ی شگفتی آن گردد که کارکرد توان نهادینه‌ای آن (کارگران بافندگی) به‌سان بن‌مایه‌ی (عنصر) بنیادینی در پیروزی کارگران که پیش‌تر بیان شد، به پرسش گیرد. پیروزی کارگران بافنده در بریتانیا در سده نوزدهم بر سازمان‌های اتحادیه‌ای پابرجایی پایه داشت که اعتصاب‌های همگانی گسترده‌ای را سازمان دهی کرده و پشتوانه‌ی مالی بخشد و نیز به مهاجرت کارگران افزوده یاری نماید. به هر روی همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، کارگران بافنده بریتانیایی دارای برترین‌هایی می‌بودند که دیگر کارگران از آن نابرخوردار بودند. به ویژه همچون یک جایگاه نوآورانه (در آن هنگام که به سرانجام می‌رسید) کارخانه‌های بریتانیایی در جایگاهی بودند که به کارگران خود پیش‌پرداختی، پرداخت می‌کردند. به نوبه‌ی خود این چگونگی اخیر، گنجایش‌های سازمانی اتحادیه‌های بافندگی در بریتانیا را نیرو بخشد تا با برخورداری از پشتوانه‌ی مالی پرداخت‌های عضویت خود، تا از دست آورده‌های خود در زنجیره‌ای از افت‌های اقتصادی به هم‌آوردی برخیزند.⁽⁶⁷⁾

به همانگونه، توان نیرومند نهادینه‌ای بر پایه‌ی سازماندهی هم‌سازی بین طبقاتی پیرامون مبارزات آزادیبخش ملی (هنگامی که ائتلاف به پایان می‌رسید) دستیابی به پیروزی کارگران در چین و هندوستان به وخامت گرایید. با این همه اینها نمونه‌هایی کم‌یابی بودند، رویهم رفته توان نهادینه‌ای آنچنان بلندای نیرومندی نداشت تا جبرانی برای توان ساختاری کارگران بافنده باشد. پایان گام پختگی صنعت بافندگی با برآمد خیزش‌های کارگران بافنده در سال‌های 1920 و 1930 واکنش می‌گرفت، درست هم‌سان با گام پختگی صنعت خودروسازی که با امواج اعتصابی خودروسازی در پایانه‌ی سالهای 1960 و نخستین سالهای 1970 پایان گرفت، در هر دو بخش، هم صنعت بافندگی و هم خودرو، رزمندگی اوج مند کارگران و برتری جویی

⁶⁷ - برای برجستگی گستره‌ی (ویژگی) در اختیارگیری انبوه کارگران ساده نخ ريسان پادشاهای انگلستان به مانند پایه‌ای از توان نیرومند اتحادیه‌ای‌شان به لازونیک (Lazonick - فصل 3 : 1990) نگاه کنید. افزون آنکه در بریتانیا بسا بیش از دیگر جاها صنعت از کارخانه‌های خویشاوندی کوچک‌تر سازمان یافته بود. در پی آمد کارفرمایان جدا از هم، از سرچشمه‌های کمتری برخوردار بودند تا از پس مبارزه در برابر کارگزارانشان برآیند، برای رهیافت به صلح و آرامش صنعتی با آفرینش گونه‌ای از «اشرافیت کارگری» پشتوانه‌ی بیشتری را فراهم می‌آوردند.

درون سرمایه داری که نشانی بود به برهه‌ی پایان پختگی، کارشناسان مالی شرکت‌ها را به آن داشت تا تلاش‌های خود را به آن سوی کانون دهند تا به چاره‌گری کاربرد پایه‌مندی‌های جایگاهی و فن‌آورانه با پی‌آمدهایی نا هم‌ساز (متناقض) بپردازند. در یک سوی، پایه‌مندی‌های گام‌هنجارسازی، به پیرامون پراکنی بیشتر تولید انجامید و از سوی دیگر، پایه‌مندی‌های فن‌آورانه‌ی این کاربرد برپاسازی نخستین جایگاه برتری جویی شالوده‌نهاد بر جایگاه‌های مزد پایین تولید، به خودکار سازی گسترده سرانجام یافت.⁽⁶⁸⁾

پی‌آمد آمیزش این پایه‌مندی‌ها، کاهش پرشتاب شمار نیروی کار شاغل در جایگاه‌های سرزمین کانونی، کاهش هرچه بیشتر توان چانه‌زنی دستجمعی در بازار نیروی کار به جای مانده (گسترده در پیرامون) و به واکنش آنها، فروگاهی خیزش کارگری بود. در مورد صنعت بافندگی به همانگونه که از جدول ۱،۳ پیداست، پایگاه آماری گروه جهانی کارگران (WLG) شماری از پرفرازترین امواج خیزش‌های کارگری «به‌جای مانده» سال‌های ۱۹۵۰ را به ثبت رسانیده است که به گونه‌ای چشمگیر در جایگاه‌های بسیار پیرامونی با ناپدید شدن موج‌های خیزشی کارگران بافنده همراه می‌باشد، به‌گونه‌ای که برای ثبت به آستانه‌ی معیار هم نمی‌رسند.⁽⁶⁹⁾ اکنون هنوز بسیار زود هنگام است که بتوان گفت آیا صنعت خودرو همان گذار همانند (بافندگی) را پیروی می‌کند یا نه. در سویی اگر خیزش کارگری در خودروسازی در گام‌هنجارمندی‌سازی (استانداردیزاسیون) همان گذار صنعت بافندگی را بپیماید، شاید بتوان چنین برداشت نمود که اوج امواج سالهای پایانی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان داده شده در جدول ۱،۳ را آخرین خمیازه‌های خیزش به «جای مانده» کارگران خودروسازی به شمار آورد. در سوی دیگر با نیروی به نسبت بالای توان چانه‌زنی دستجمعی کنونی کارگران خودروسازی در محل کار، حتا در گام‌هنجارمندی‌سازی، امواج نیرومند خیزش کارگری هنوز هم در جایگاه‌های تازه‌ی گسترش صنعت خودرو (چشمگیر در چین) مجال کامیابی دارند. فراتر که اندازه، گستره و برتری اقتصاد - سیاسی جهانی کنونی چین، می‌تواند تنها گواه «آخرین خمیازه‌ها»ی «به جای مانده» خیزش کارگران خودرو هستیم، بلکه بالاتر از آن گواه اوج یابی خیزش کارگران خودرو با برجستگی تاریخی - جهانی آن نیز می‌باشیم.

⁶⁸ - به نمونه گام‌هنجارمندی‌سازی (استانداردیزاسیون) در خودرو سازی نیز بر پایه‌مندی‌های تولید چشمگیر در پهنه‌های مزد بالا، با پشتیبانی‌گرایی (Protectionism) بخش گسترده‌ای در پیوند بود (به پانویس ۲ این فصل نگاه شود). در ایالات متحده آمریکا، نیروهای در هم آمیخته‌ی اتحادیه‌ها در بافندگی پشوانه‌ی رخنه‌پذیری برای قانونیت بخشی پشتیبان‌گرایی گردیدند، به آن امید تا آهنگ کاهش استخدام در بافندگی را کندتر گردانند. کارزارهای «آمریکایی بخرید» - که از سوی اتحادیه کارگران خودروسازی چنگ زده شد، در آغاز از سوی اتحادیه‌های کارگری بافندگی و پوشاک سرچشمه گرفته بود. با این همه قانون بخشی پشتیبان‌گرایی برای موضوع تولیدکنندگان بافندگی/خودروسازی در نگهداری سهام‌های (کسرها صادرات) صدور به بازار نیز پی‌امدی ناخواسته داشت تا با جابجایی تولید به جایگاه‌های جغرافیایی مزد پایین که هنوز سهم‌شان (صدور) را پر نکرده روانه شوند. جایی که فشارهای برتری جویانه‌ی هرآینه شدت‌یابنده تری را در پیش روی یافتند. بازگشت این پویه‌ی اعتصابی به ویژه در مورد ژاپن که در واکنش با سهم (کسر) صدور، نخست در سالهای ۱۹۳۰ تولید بافندگی را به دیگر جایگاه‌های مزد پایین آسیا جابجا کرد و سپس در سالهای ۱۹۸۰ تولید خودروسازی را در جایگاه‌های مزد پایین در آسیا روانه ساخت، بسیار کوبنده کوبنده می‌باشد.

⁶⁹ - همانگونه که در نگرش به سیاست‌های جهانی در فصل ۴ زاویه دیدمان را باز می‌گشاییم، کاهش‌گرایی پسا-جنگ در خیزش کارگران بافندگی به نوبه‌ی خود، در خور پی‌یابی دگرگونی بسیار شالوده‌ای در چگونگی‌های سیاست جهانی است که برهه‌های پختگی و هنجارمندی‌سازی صنعت بافندگی را برجستگی می‌دهد. □

تا اینجا بر گام- به- گام پویه خیزش کارگری همسنجی چرخه‌های تولید بافندگی و خودروسازی درون صنعتی کانون گرفته بوده‌ایم. از آنجا که کاهش/ خیزش کارگری در چرخه‌های تولید بافندگی و خودروسازی، نه تنها دو نمودار از یک پدیده‌ی ناوابسته هستند، بسا که خود این دو گذار از درون وابسته به هم یک پویه‌ی صنعتی می‌باشند که آنرا **پایه‌ی مهندسازی تولید** می‌نامیم. از این دیدگاه، چرخه‌های تولید در بافندگی و خودروسازی بر یکدیگر به هم برآمدگی داشته (برهم افتادگی) و یک دیگر را زیر تأثیر هم قرار داده‌اند.

آنگاه که صنعت بافندگی به گام پایانی پختگی خود رسید (و خیزش کارگری و فشارهای برتری جویانه فزونی یافتند)، سرمایه به سوی خط تولید و نوآوری که کمتر نهاد خیزش کارگری و فشارهای برتری جویی صنعت خودروسازی باشد سویه گرفت، و همزمان که صنعت بافندگی به گام هنجارسازی خود وارد گردید و صنعت خودرو رو به گام پختگی خود رسید، اوج امواج اعتراض کارگران بافندگی ناپدید گردیدند. این درحالی بود که فرازندی موج‌های خیزش کارگران خودروسازی گسترش یافت. این جابجایی (شیفت) در درازای زمان فراز □ کانون (epicenter) خیزش کارگری را می‌توان در جدول 1.3 دید.

بنابراین اگر به هر دو چرخه‌ی تولید همچون یک پدیده‌ی یگانه‌ی درون پیوند بنگریم، می‌توان برخاست چرخه‌ی ای و افت خیزش کارگری درون هر یک از صنایع پیشاهنگ جهان سرمایه‌داری در یک جابجایی (شیفتی) در خیزش کارگری بین صنایع در هنگام پدیدار چرخه‌ی ای تولید نویی بستر گرفته است. و فراتر آنکه جابجایی از صنعت بافندگی به خودروسازی به‌سان صنعت پیشاهنگ جهان سرمایه‌داری در سده بیستم، در برگزیده‌ی جابجایی پایدار در پویه‌های خیزش کارگری نیز بود. همچنان که در اینجا برهان می‌آوریم، توان چانه‌زنی دستجمعی ساختاری کارگران صنعت پیشرو نو (خودروسازی) بسا سنگین‌تر از آن بود که کارگران در صنعت پیشرو دیرین (بافندگی) داشتند. توان چانه‌زنی دستجمعی کارگران خودروسازی درحالی‌که صنعت در نقطه تولید در برابر گسست‌های کارگری آسیب‌پذیری بیشتری داشت، نیروی سنگین‌تری را دارا بود. از آنجا که توان چانه‌زنی دستجمعی کارگران خودروسازی در بازار نیز پی‌آمد این واقعیت بود که جابجایی جغرافیایی این صنعت به همان سادگی جابجایی تولید بافندگی نبود، بنابراین از نیروی افزون‌تری برخوردار بود. نیرومندی توان چانه‌زنی دستجمعی خودروسازی وابسته به دست‌آوردهای بسیار پیروزمندانه‌ی مبارزات کارگران این بخش بود. به هر روی چندان برپایه‌ی سنگینی رزمندگی‌شان وابستگی نداشت. درست‌تر آنکه، با شمارش ساده‌ای از شمار پر اوج‌ترین موج‌های خیزش کارگری در جدول 1-3 می‌توان دریافت که رزمندگی کارگران بافندگی بالاتر از رزمندگی کارگران خودروسازی بوده است. این گونه‌ی وارونگی پیوند بین رزمندگی و توان چانه‌زنی دستجمعی می‌تواند به واکنش‌های دیگرگون کارفرمایان در برابر جنبش‌های کارگری دارای ساختار توانا/ ناتوان، بستگی داشته باشد. در واقع پذیرفتنی است که چنین بپنداریم (**Ceteris paribus**) که هرچه سرمایه در برابر کنش یک‌راست کارگران آسیب‌پذیرتر باشد و هرچه میدان‌گزینه‌های سرمایه برای در پیش گرفتن راه برون رفت پایه‌ی مهندسازی جایگاهی تنگ‌تر، ناچاری بیشتری

دربار آوری خواست‌ها و خشم‌های کارگران احساس می‌کند. اینچنین بر آوری اجباری به نوبه‌ی خود انگیزه‌ی باز از سرگیری کنش مبارزاتی را کاهش می‌دهد.⁽⁷⁰⁾

در جمع بندی، رویهم رفته پویه خیزش کارگران بر افت/خیز چرخه‌های تولید و شیفت‌های همراهی کننده بر چگونگی سرشت/درجه‌ی توان چانه زنی دسته جمعی کارگران بستر دارد.⁽⁷¹⁾ به پیرو، برای فهم پویه‌های خیزش اکنون و آینده کارگران نیاز به یک ارزیابی از راست‌نماترین(محتمل ترین) جانشین(ها) گروه‌های خودروسازی به‌سان صنعت پیشاهنگ و دنیای سرمایه‌ی و به همانسان سرشت توان چانه زنی دسته جمعی در آن صنعت دارد. پیش از پرداختن به این کنکاش در بخش IV، اجازه دهید، کوتاه هم که شده به بخش کانونی فرایند تولید که به سبب کانون یابی‌امان به ساخت از چشم پنهان مانده بود، اما با این همه برای فهم (گذشته، اکنون، آینده) پویه‌های شکل‌گیری طبقه کارگر جهانی و خیزش‌های کارگری حیاتی به شمار می‌آید، گریزی بزنیم.

III چرخه‌ها، پایه‌مندی‌ها، خیزش کارگری صنعت ترابری

صنایع ترابری «فروش تغییرجایگاه» را به‌سان فرآورده شان به‌انجام می‌رساند (Harvey 1993:376) صنایع بافندگی و خودروسازی (درست آنکه تمامی سازندگان صنعتی) در فرایند تولید خود در چندین «گام» به دستگاه‌های جابجا کننده (ترابری) - رساندن مواد به کاررفتنی(درب‌گیرنده‌ی رساندن کارگران به سر کار)، جابجایی فرآورده‌های میانجی از یک جایگاه تولید به جایگاه دیگر و بردن تولید نهایی به بازار وابسته می‌باشند. از دید تاریخی گسترش شتابنده فرآورده‌های صنعتی در هر جایگاه به پیشرفت شبکه‌ی ترابری و پیوستگی برای پخش کالا و رساندن مواد خام وابسته بوده است (Ridle, 1986:3.7.33.37-8 Hartwell 1973: 373).⁽⁷²⁾

با کانونی بخشی دستگاه‌های ترابری به سرمایه داری تاریخی، شبکه‌ی بینشی ما را به آن سوی می‌خواند که خیزش کارگری ترابری را به‌سان چشم‌داشتی به شمار آوریم که سهم چشمگیری از همه‌ی خیزش‌های کارگری در درازنای دوره تاریخی پوشش داده شده در داده‌های آماری پایگاه گروه جهانی کارگری (WLG) دارد. فراتر، درست همانگونه که جابجایی‌های فرازکانونی(اپی سانتریک) خیزش کارگری در درون تولید صنعتی(برای نمونه از بافندگی تا خودرو سازی را یافتیم، پس می‌توان هم‌پاسخ به جابجایی‌ها، همان جابجایی‌های

⁷⁰ - این وابستگی وارونه بین رزمندگی و توان چانه زنی دستجمعی را ججا بجای بخش‌های پیشین می‌توان دید. (1989:81-79) Deyo در بیان جنبش کارگران کره جنوبی نیز اشاره به آن دارد که کارگران بافنده‌ی زن رزمنده‌ترین کارگران در کشور در سالهای 1960 و 1980 بوده‌اند. به بیان درست، به گونه‌ای چشمگیر بیش از کارگران خودروسازی مبارز بودند (به فصل 2 درباره دستاوردهای کارگران خودرو در کره جنوبی نگاه کنید).

⁷¹ - این برهان آن‌گاه که در ارزیابی به پویه‌های سیاست‌های جهانی در فصل چهارم می‌پردازیم، بیشتر شکافته می‌شود.

⁷² - برای یک برداشت پذیرسازی ترابری از دیدگاه دستگاه- جهانی به Ciccantell و Bunker (1998) نگاه کنید.

خیزش کارگری همانند در درون راه و ترابری در اهمیت نسبی بخش‌های گونه‌گون ترابری را چشم به راه بود.⁽⁷³⁾

پایگاه داده‌های WLG هر دو بروز را پیش روی می‌گذارد. به همانگونه که از نمودار 3.3 می‌توان دید، خیزش کارگری در راه و ترابری سهم گسترده‌ای - میانگینی از 35% از همهی خیزش کارگری صنایع نامبرده شده و مشخص شده‌ی سالهای 1870 تا 1990 - را در بر می‌گرفته است. بدینگونه، خیزش کارگری بخش راه و ترابری در شمار بزرگترین رده بندی، از صنایع کارخانه‌ای (که 21% همه‌ی صنایع مشخص - شمارش شده را در بر می‌گیرد) و معادن (که 18% شمارش شده)⁽⁷⁴⁾ در می‌گذرد. در واقع درصد همهی خیزش کارگری شمارش شده برای کارگران راه و ترابری، از دیگر رده‌ها در هر دهه به‌جز سه دهه: سال‌های 1870، سال‌های 1930 آنگاه که صنایع کارخانه‌ای پیشروی می‌کند و دهه 1990 هنگامی که انبوه گروه‌های خدماتی به جلو خیز برمی‌دارد، در می‌گذرد.⁽⁷⁵⁾

افزون بر این، همانگونه که از نمودار 4×3 که نمایه‌ای از پراکندگی خیزش کارگری برای سه بخش بزرگ راه و ترابری را به نمایش می‌گذارد، گونه‌ای جابجایی در همهی وزن خیزش کارگری در درون راه و ترابری در دوران سده‌ی 20 به چشم می‌خورد. این جابجایی بیشتر برای کشتی‌رانی و باراندازی نسبت به ترابری هوایی شگفت‌آورتر است، خیزش کارگری در میان کارگران کشتی و بارانداز بر همگی خیزش کارگری راه و ترابری شمارش شده در سراسر دوره‌ی 1870 تا 1996، پنجاه و دو درصد بوده است، در جایی که نمودار هم سنج برای کارگران راه آهن و کارگران ترابری هوایی به ترتیب، 35% و 13% گزارش شده است. از این گذشته، در سالهای 1970 وزن نسبی گزارش‌های خیزش کارگری در جابجایی هوایی 42% که از 35% خیزش‌های کارگران کشتی‌رانی و باراندازی در سالهای 1970 فراتر می‌رود. رویهم رفته، فراتری خیزش کارگران هوایی نسبت به باراندازی/کشتی‌رانی در سالهای 1980 (هوایی 55%، کشتی‌رانی/باراندازی 24%) و سالهای 1990 (هوایی 63%، کشتی‌رانی/باراندازی 7%) پیوستگی می‌یابد. کاهش همانند و کمتر شگفت‌آورتری نیز در خیزش کارگران راه آهن با درصد کاهنده‌ای گزارش شده از میانگین 43% در نیمه‌ی نخست سده بیستم به میانگین 25% در نیمه‌ی سده به چشم می‌آید.

کارگران راه و ترابری از نیروی به نسبت توانمند چانه زنی دسته جمعی در جایگاه کار برخوردار بوده و همچنان برخوردارند. این برداشت به ویژه در پی دریافت جایگاه کارشان

⁷³ - همان برهان را می‌توان در پیوند با کانون بودگی (و جابجایی‌ها) با نگرش به صنایع نیرو زاء، و از همین روی در پیوند با چشمداشت کانون بودگی ذغال سنگ، نفت و بخش‌های نیرو زاء برای شکل‌گیری طبقه کارگر جهانی و خیزش کارگری را می‌توان به‌کار بست. در اینجا به چنین کوششی نمی‌پردازیم، اما برای پیوند بین خیزش کارگری/اجتماعی و جابجایی‌های تاریخی در بخش‌های انرژی جهانی، به‌ویژه ذغال سنگ و نفت به پودوبنیک (2000) Podobnik نگاه شود.

⁷⁴ - در میان کان‌های زیر زمینی، معدن ذغال سنگ از دیرباز مهمترین رده بندی‌ها را داشته است. برای ارزیابی الگوی خیزش کارگران جهانی در معدن ذغال سنگ با استفاده از داده‌های WLG به (2000) Podobnik نگاه شود.

⁷⁵ - با افزایش پیوسته‌ی وزن انبوه بخش‌های خدماتی از سالهای 1960 (پس از این باریک بینانه تر در باره‌ی آن سخن خواهیم راند) کاهش نسبی پیوسته‌ی ای از خیزش کارگران راه و ترابری در درازای همان دوره را به بار می‌آورد که در نمودار 3-3 چشم نما می‌باشد.

به‌سان شبکه‌ای یک‌اگیر و سراسری پخشی که در آن پوشش یافته اند آشکار می‌گردد. بدینسان گاهی چنین دریافت می‌شود که از زاویه کارایی یک‌راست سرچشمه توان چانه زنی دست جمعی‌شان در جایگاه کار، در واکنش در برابر کارفرمایان (بیشتر همگانی) نزدیک‌اشان کم توان تر بوده و بیشتر بر کارایی رو به بالا/ رو به پایین در جابجا کردن کالا، خدمات و افراد به آماج‌گاهشان کارایی دارد. «سودهای نسبی سرمایه‌داران در جایگاه‌های گوناگون»، به گونه‌ای سنگین با بهبود شبکه‌های تازه‌ی راه و (Hervey 1999:378)، و نیز با گسست شبکه‌های راه و ترابری موجود، از جمله گسست‌های پیش آمده از سوی مبارزات کارگری، رنگ پذیری دارند. افزون بر این در صنایع راه و ترابری، برپاسازی (بسیار انجام ناپذیر) پایه مندی جای‌گاهی که کم‌وزنی توانمندی قدرت چانه زنی دستجمعی کارگران را سبب شود چندان آسان نیست. به ویژه گره‌های دردسر آفرین در شبکه پخش را بایستی بتوان پاک از سر راه برداشت. به این بیان که گره‌های سرکش یا وارونه گرد را بایستی از شبکه سوداگری و تولید بُرش داد. اما شاخه شاخگی‌های پایین رونده و بالا رونده برای همه‌ی دیگر صنایع این چنین پایه‌م‌ندسازی جایگاهی در راه و ترابری در بهترین چهره، راه بیرون رفت سخت و دشواری ست (به‌ویژه اگر که جایگاه یک‌سره بریده شونده، با دشواری‌های همه‌گانی سودآوری و مهار، به آزاری کشنده نشانیده نشده باشد). فراتر «راهها، راه آهن ها، رودها، فرودگاهها، و مانند اینها بدون اینکه ارزش‌های به کار برده شده در آنها از دست برود را نمی‌توان جابجا کرد» که این خود چگونگی **مهمل‌نمایی** (پارادوکسال) را می‌آفریند که در آنجا، جابجایی سرمایه در صنعت راه و ترابری به سرمایه‌گذاری‌های به‌نسبت غیرقابل جابجایی نیازمند است (Harvey 1999:380). بدینسان، بازدارندگی‌های جابجایی جغرافیایی که صنایع راه و ترابری با آن روبرویند، به‌میانگین به‌گونه‌ای چشمگیرتر فراتراز بازدارنده‌هایی اند که بسیاری از صنایع کارخانه‌ای به شدت سرمایه‌بر، با آن روبرویند. به بیان دیگر، واقعیت گزارش‌های WLG از خیزش‌های کارگری بخش راه و ترابری که به‌گونه‌ای پایدار و پیوسته در دوران 1870، 1996 در پهنه‌ی جهان گسترش داشته، بر آن است که **پایه‌م‌ندسازی جایگاهی** در برابر خیزش کارگران راه و ترابری، یک واکنش بنیادی نبوده است.⁽⁷⁶⁾

پایه‌م‌ندسازی‌های فن‌آورانه از یکسوی، در زرادخانه‌ی واکنش‌های کارفرما در برابر خیزش کارگری کارگران راه و ترابری برجستگی بس چشمگیری داشته‌اند. بیشترین بررسی در مورد سردخانه‌سازی‌ها و خودکارسازی باراندازی در صنعت کشتیرانی انجام پذیرفته است. این فرآیند نوآورانه به سختی رزمندگی تاریخی نیروی کار باراندازی در نیمه دوم سده بیست را در هم فرو کاست و سهم سنگینی در کاهش دهشتناک ثبت خیزش کارگری در گزارش‌های بیشتر اشاره شده داشته است. آنجا که دگرگونی‌های بنیادین در فرآیند نیروی کار

⁷⁶ - خیزش کارگران راه و ترابری گسترش یافته در پهنه جغرافیایی از سنخش زیرین می‌توان دید. در جایی که، ۱۱ کشور ۱٪ آستانه‌ای را دربر می‌گیرند که برای شناسایی جایگاه‌های برجسته‌ی خیزش کارگری خودروسازی به کار گرفته‌ایم، پانزده کشور، آن آستانه را برای بافندگی دربرگرفتند، بیست و هفت کشور همان آستانه را برای سه زیر بخش ترابری (۱۷ کشور برای راه‌های آهن، بیست کشور برای کشتیرانی/باراندازان، ۱۷ کشور برای راه‌های هوایی) دارا بودند.

ترابری کمتر نزدیک و در شرف انجام بوده، **پایه‌مندی‌های تولید**، واکنش **پایه‌مندتری** بوده است. بدینگونه برای نمونه، راه آهن‌ها و کارگران راه آهن، زیر فشار برتری جویی هرآینه فزاینده‌ی گزینه‌های تازه‌ی کامیون‌ها و کشتیرانی‌ها برای بار و خودرو و راه‌های هوایی برای مسافر قرار گرفته‌اند.

سرانجام، نقش بازی شده از سوی آیین نامه‌های دولتی، در پویه‌های جنبش کارگری ترابری نسبت به دیگر صنایع بسا که کانونی‌ترو یک‌راست تر بوده است. اهمیت کارکرد نرم و آرام دستگاه‌های ترابری در انباشت سرمایه- در آمیخته با نیروی توان چانه زنی دستجمعی کارگران راه و ترابری در جایگاه کار و تنگنای میدان پایگاه سازی جایگاهی- به بیان این چرایی یاری می‌دهد که چگونه دولت‌ها را به این واداشت تا به ناچار به گونه‌ای گسترده و گوش به زنگ در خیزش کارگری صنعت راه و ترابری خود را به میان اکند. برای نمونه کارگران راه آهن، از یک کشور در پی کشور دیگری، در شمار نخستین‌هایی بودند که حقوق قانونی (به نمونه حق قانونی اتحادیه صنفی) به‌دست آورند. هم زمان با پذیرش این حقوق تازه، به هرروی قوانینی که کارکردهای (آن حقوق- داخل کمانه از برگرداننده کتاب) را (نمونه غیرقانونی ساختن اعتصاب) در تنگنا می‌افکند نیز از تصویب گذرانیدند.

برای صنایع کارخانه‌ای، برهان آوردیم که با پیشرفت‌های چرخه تولید، فشارهای برتری جویانه افزایش می‌یافت؛ از این روی صنعتی‌سازان اخیر برای با خود **همسازگردانی** خیزش کارگری از سرچشمه‌های کمتری بر خوردارند. در برابر برای صنایع راه و ترابری بخش‌های گونه‌گون یک شبکه (راه آهن، راه‌های هوایی)، در برتری جویی یک‌راست با یکدیگر قرار ندارند، (یا اینکه سرشت برتری جویی به نهایت پیچیده است)، و بنابراین برهان‌های چرخه تولیدی ما برای بیان پی آمدهای گونه‌گونی‌های جایگاهی خیزش کارگری راه و ترابری کمتر گویایی دارد. بنابراین، می‌توان نیز **چشم به راه آن** بود که پی آمدهای خیزش کارگری در درازای خطوط کانون- پیرامون در راه و ترابری از دید جایگاهی گونه‌گونی کمتری داشته باشد تا پی آمدهای خیزش کارگری در صنعت کارخانه‌ای. فراتر که، آمیزش برتری جویی کمتر یک‌راست و گونه‌گونی کمتر جایگاهی بین کارگران می‌تواند هموارساز این بیان باشد که پایه مادی انترناسیونالیسم کارگری بین کارگران راه و ترابری توان مندتر است تا بین دیگر کارگران در صنایع کارخانه‌ای.⁽⁷⁷⁾

هم راستا با این چشم‌داشت در پدیداری همبستگی‌های بین المللی خلبانی، در پایانه سال‌های 1990 و سالهای آغازین 2000 عارضه‌ی جانبی پیش بینی ناشده‌ی گرایی که بین بیشتر خطوط هوایی برای برپاسازی همبستگی‌های (ائتلاف) جهانی راه‌های همه‌گانی، هواپیماها و بازار مشترک به راه افتاد. خلبانان در هریک از همبستگی‌های مهم هوایی، همبستگی‌های

⁷⁷- در پیوند به نقش کانونی دولت (State- به‌سان کارفرما و یا میانجی ستیز) در صنایع راه و ترابری، این تنها یک هشدار است. پنداشته می‌شود که حکومت‌های (government- کشورهای دارا تر نسبت به کشورهای فقیرتر، از سرچشمه‌های مادی (بر پایه مالیاتی) بیشتری برخوردارند، که به یاری آن‌ها به میانجیگری ستیز و پی آمدهای گوناگون خیزش کارگری. در پیش روی خویش برخیزند. با این همه این پویه‌ای دگرگونی ست نسبت به برتری جویی یک‌راست برپا شده بین کارخانه‌ها در جایگاه گونه‌گون (و کارگران) و از همین روی، در برابر همبستگی و همکاری‌های بین مرزی با بازدارنده‌های کمتری رویاروی می‌باشند.

خلبانی] به نمونه، استار آلیانس (Star Alliance) خلبانان برای خطوط هوایی متحد به رهبری استار آلیانس] وابسته‌ی خود را برپا ساختند. این همبستگی‌های خلبانی یکپارچه کنش‌گرمی‌باشند. همبستگی سرنشینان یک‌جهان کوک‌پیت (Oneworld Cockpit Crew) (Oneworld coalition)، دربرگیرنده‌ی خلبان خطوط هوایی آمریکا/ خطوط هوایی بریتانیا - به رهبری همبستگی یک جهان به نمونه، در میامی Miami در سال 2001 نشستی برگزار کرد که در آن خلبانان از اتحادیه خطوط هوایی آمریکا (American Airlines) دانستگی‌های خود را با هم در میان نهادند و درباره‌ی راه برد یگانگی در همبستگی با خلبانان خطوط هوایی شیلی (Lan Chile) و خطوط هوایی لینگوس (Aer Lingus) به گفتگو پرداختند. برای گروه دبیره‌ی هوایی این همبستگی بین‌المللی در بین خلبانان هوانوردی یک «گرایش جهان گستر» بوده و از همین روی بسیار نگران کننده می‌باشد (Micheals 2001:23-28).

تا اینجا به همسانی‌هایی در میان صنایع راه و ترابری پافشاری کردیم. اما در بردارندگی‌ها (مسئولیت) این جابجایی‌ها (یا پایگاه‌های تولیدی) در درون راه و ترابری برای پویه‌های کنونی خیزش کارگری چیستند؟ سنگینی همواره فزاینده‌ی شبکه‌های بازرگانی و تولید، آفریده شده در برهه‌ای در حال گذار گلوبالیزاسیون بر آن روال است که کارگران راه و ترابری دستکم به همانند گذشته در کانون فرایندهای انباشت سرمایه قرار گرفته شوند. فراتر آنکه، دلیلی در دست نیست اگر چنین پنداشته شود که توان چانه زنی دستجمعی کارگران راه‌های هوایی، کم‌تر از کارگران بارانداز/ دریانوردی یا کارگران راه آهن‌ها دارا می‌باشد، به ویژه با توجه به تأثیر حیاتی شبکه‌های گلوبال بسا که توان مندندتر هم باشند. با این همه کارگران هوانوردی به میانگین، در همسجی با کارگران باراندازی / دریایی و یا راه آهن رزمندگی کمتری دارند.⁽⁷⁸⁾ در فصل 4 به آن خواهیم پرداخت.

بخشی از آن را می‌توان با دگرگونی بسترهایی سیاسی-جهانی پی‌یابی نمود که در آنها جنبش‌های کارگری در سالهای 1920 و 1950 و 1970 کارکرد داشتند - فراز دهه‌هایی که برای گزارش‌های WLG خیزش کارگری در صنایع راه آهن، و باراندازی / کشتیرانی و هوا نوردی به ترتیب (سرچشمه) داشته‌اند. اما به همانگونه که پیشتر در نگاه به شیفت بافندگی - خودروسازی سخن بیان شد، چه بسا که در پیوند با افزایش توان چانه زنی در محل کار باشد - افزایشی که کارفرمایان و دولت را ناچار به تن دادن به پرداخت امتیازهایی پیش‌گیرانه‌ای نمایند، شاید که پشتوانه‌های دلگرم‌کننده‌ای باشد و خیزش کارگری در پیش روی را کاهش دهند. اگر چنین است، بنابراین شیفت در پیوند با هوانوردی، نماینده‌ی پیوستار دو گرایش به درازای یک سده با روی‌کرد فزون‌یابی توان چانه زنی دستجمعی در محل کار می‌باشد.

⁷⁸ - زیرا که دشوار است که چرخه تولید در صنایع ترابری را به گونه‌ای معنا بخش برداشت پذیر نمود. و نیز دشوار است که دوره‌های سنجش پذیری را همسجی نمود و نشان داد (به نمونه گامهای پختگی). اگر فراز دهه‌ی خیزش کارگری را برای سه بخش راه و ترابری هم سنجی نماییم، پایین‌ترین سطح خیزش کارگری را در هوانوردی خواهیم یافت، از این روی درحالی‌که **قله‌های خیزش کارگری باراندازی/ کشتیرانی گزارش شده، در سالهای 1950 به 1887 شماره شده اند. و قله‌های خیزش کارگری** برای راه آهن در سالهای 1920 به 1165 رسیده‌اند، قله‌ی راه‌های هوایی تا تاریخ سالهای 1970 تنها 637 گزارش شده‌اند.

با این همه، همانگونه که در بخش پی آمد خواهیم دید، همه‌ی کارایی بر توان چانه زنی دستجمعی در محل کار پایه‌مندی‌های تولید پسا فوردیستی، در پی آمد در هم آمیخته تر از آن شده است که در مورد صنایع ترابری با یک **کانون دهی (فوکوس)** بتوان آن را آشکار نمود. به بیان دیگر، هرچند که این بخش بر آن است که کارگران راه و ترابری به برخورداری از توان چانه زنی دستجمعی توانمند خویش ادامه می دهند، و فصل ۲ بر آن بود که توان چانه‌زنی دستجمعی کارگران خود رو سازی همچنان توان‌مند است، بسیاری از جایگاه‌های پرشتاب فراگیر شغلی در حال تولید کارگرانی‌اند به نسبت با توان چانه‌زنی دستجمعی ناتوان. در الگوهای روی هم رفته‌ی پی آمدها برای کارگران در آغاز سده بیست و یکم، پرسش حیاتی این خواهد بود که آنان چگونه این توان چانه زنی بالا در جایگاه کار را کاربردی سامان‌دار و گسترش می دهند - آیا در مبارزه‌ای که سود دیگر کارگران را پوشش گسترده‌تری می‌دهند (دربر گیرنده‌ی کارگران با توان چانه زنی دستجمعی ناتوان تر) و یا در مبارزه‌ای کم گستره تر؟⁽⁷⁹⁾ این موضوعی است که هم در

نتیجه‌گیری این فصل و نیز این کتاب به آن باز می گردیم.

IV یک پایه‌ی تازه‌ی تولید؟

این فصل درباره‌ی مکان (Locus) جابجایی‌های امواج عمده‌ی خیزش کارگری همراه با جابجایی‌های جغرافیایی در درون تولید صنعت پیشاهنگ سرمایه‌داری یک دوره‌ی تاریخی و به همان گون در میان صنایعی با افت/خیز پی در پی چرخه‌های تولید بر هم افتاده گفتگو می کند. وظیفه‌ی حساس سپسین از این دیدگاه، یابش جانشین(هایی) همانند گروه‌های خودرو سازی به‌سان صنعت پیشاهنگ جهان سرمایه داری و کشف سرشت توان چانه زنی دسته جمعی کارگران در آن می باشد. از این روی یابش تولید جداگانه‌ای که نقشی هم ارزش به آن گونه‌ی تاریخی که گروه‌های بافندگی در سده نوزدهم و یا خودرو سازی در سده بیستم بازی کردند کاری بس دشوار می‌باشد.

به همانگونه که نگرندگان پسا فوردیسم یا فشاری کرده‌اند، یکی از ویژگی‌های شگفت سرمایه‌داری کنونی، **النقاطی گری (اکلکیتسیم)** و نرمش پذیری آن است که به‌گونه‌ای چشم نما در حال به نمایش گذاری و ارائه سرگیجه آور گزینه‌ها در کالاهای مصرفی و شتاب پدیداری کالاهای تازه و یافتن راه‌های نو برای آب کردن کالای کهنه می‌باشد. در ادامه‌ی این فصل

⁷⁹ - همانگونه که فصل دوم نشان داد، امواج بزرگ آغازین خیزش کارگران خودرو، کشور در پی کشور یا مبارزات گسترده تر کارگران و مردمان تهی دست، بیشترگاه‌ها و روی هم رفته با مبارزه برای دمکراسی در هم بافته شد. این گرایش بی‌گمان نیز ریشه در آمیخته‌ای از چگونگی ساختاری (به نمونه خودروسازان در گروه‌های گسترده تر طبقه کارگر زندگی می کردند) و گزینه‌های سیاسی داشت. پرسش کلیدی در چگونگی‌های موجود شرایط ساختاری مناسب همانند، در امروز برای برخاست کارگران با توان چانه زنی دستجمعی نیرومندی ست که این توان را در راهی در پیوند با **در خواست ها فرا دلپستگی‌های ویژه** خود نیز به کار برند.

شماری از این «صنایع» دارای ارزش پی‌گیری که جایگاه‌هایی پرمپتانسیل و بس حساسی در پیوستار شکل‌گیری طبقه کارگر و خیزش کارگری در گستره جهانی را به نمایش می‌گذارند را نمایان می‌سازیم.

صنعت نیمه هادی (Semiconductor)

این نمایش خیره‌کننده‌ی فرآورده‌ها، در بخش گسترده‌ای با یک تک‌فرآورده - نیمه هادی‌ها - شدنی گردیده است. همانگونه که پیتر دیکن (Petter Dicken - 1998:353-4) به درستی بیان کرد، امروزه میکروالکترونیک‌ها خود را به‌سان «صنعت صنعت‌ها» جایگزین کرده است. همسان با «بافندگی، پولاد و خودروسازی پیش از آن، صنعت میکروالکترونیک‌ها آمده‌اند تا بسان سنگ ارزشیاب (سنگ محک) کامیابی صنعتی انگاشته شوند. بسا فراتر از مورد صنعت خودرو، شگفت‌آورترین کارکرد صنعت میکروالکترونیک‌ها، شرکت غیرمستقیم نیمه هادی‌ها در دامنه‌ی گسترده‌ای از فرآورده‌ها و فرایندها می‌باشد. صنعت خودرو به همراه خود شماری از دگرگونی‌های دستیارانه‌ای، در دامنه‌ای از زندگی روزانه گرفته تا پیرامون شهرنشینی‌های صنعتی و سرپناهی برای به‌داری خویشتن در آوری جابجایی جغرافیای - سیاسی انرژی و الگوهای فرهنگی دوران وارد نمود. صنعت نیمه هادی با «رایانه‌گردانی همه چیز» دربرگیرنده‌ی خودرو سازی و بافندگی - دستکم همچون نمایانی شگفت در آزمون زندگی هر روزه و کار، کارآ بوده است.

با این همه به کارگماری در صنعت نیمه هادی خود، کارکردی یکر است در شکل‌گیری طبقه کارگر هم‌سنجه با کارگر تاریخی همسان در بافندگی‌ها و خودروسازی را نداشته است. به‌رغم رشد پدیده‌ای در بازدهی سالهای 1970 شمار به‌کارگماری‌های کارخانه‌ای در صنعت نیمه هادی به نسبت به سبب آنکه ویفرها (Wafer)⁸⁰ خودکار ساخته می‌شوند، کم می‌باشد. فرمانمایی (طراحی) و ساخت ویفر، نوآوری و فن‌آوری بخش پیچیده و فریخته‌ی تولید نیمه هادی در کشورهای پر درآمد انجام می‌گیرد. در این تولید، نیاز به ویژگی بالا، مهندس‌های چیره‌دست و نیز کارخانه و ابزارگران، چگونگی ویژه و «خاصی» برای تولید، اما بازخور نیروی کار نامستقیم کمی در فرایند ساختن را فراهم می‌آورد.⁽⁸¹⁾ فرایند بخش شدید کاری تولید، گروه‌های

⁸⁰ - ویفر (Wafer) در میکروالکترونیک‌ها لایه‌ی کوچک ماده‌ی نیمه هادی نمونه بلور سیلیکون می‌باشند که روی آنها مدارهای میکرو به وسیله‌ی رخنه‌دهی یا کاربرد بُن با مواد گوناگون ساخته می‌شود. از این روی در ساختن ابزار نیمه هادی همانند مدارهای میکرو نقش کلیدی دارند. ویفرها در اندازه‌های گوناگون از یک اینچی (25.4 mm) گرفته تا 11.8 اینچی (300 mm) ساخته می‌شوند.

⁸¹ - در یک جایگاه بسیار بالای خودکار تولید نیمه‌هادی که از سوی IBM در فیش کیل Fishkill نیویورک در سال 2003 گشایش می‌یابد، ویفرهای 300 میلی‌متری سیلیکونی از بیش از پانصد گام پردازشی که بیست روز به درازا می‌کشد، گذر می‌کنند، بدون این ویفرها هرگز با دست انسان تماس یابند (Lohr 2002).

⁸¹ - در یک جایگاه بسیار بالای خودکار تولید نیمه‌هادی که از سوی IBM در فیش کیل Fishkill نیویورک در سال 2003 گشایش می‌یابد، ویفرهای 300 میلی‌متری سیلیکونی از بیش از پانصد گام پردازشی که بیست روز به درازا می‌کشد، گذر می‌کنند، بدون این ویفرها هرگز با دست انسان تماس یابند (Lohr 2002).

گسترده‌ای است که از سالهای آغازین 1960 به کشورهای مزد پایین به‌ویژه به آسیا جابجا شده است (Dicken 1998:373).

از این روی در یک سوی در کشورهای مزد بالا با گسترش صنعت نیمه هادی شغل کارخانه‌ای کمتری آفریده شده است، در سوی دیگر گسترش صنعت به رشد پرولتاریای صنعتی بیشتری در کشورهای مزد پایین روند داشته است. این روند باویژگی بیشتری به رشد شتابنده پرولتاریای صنعتی در بین جوانان و زنان سرانجام گرفت. پدیده‌ای که به گونه‌ای دانش ورانه در سال‌های 1970 و 1980 با سر نوشتار «گروه‌های خط گلوبال» را به خود کشانید (به Fernandez Kelly 1983; Lim 1990; Ong 1987 نگاه شود). با این همه در سال‌های گذشته گروه‌های گلوبال به گونه‌ای خود فزا، خودکار گردیده است، و رشد به کارگماری در کشورهای مزد پایین نیز در این بخش، گاه شایفته است (Dicken, 1998:383-6).⁽⁸²⁾

به همسان رشد گسترش مصرف کننده ی ابزار برقی (و ازدیاد فرآورده ها)، با همان الگوی به کارگماری همانند همراه بوده است - به دیگر سخن، شکنندگی پرولتاریای صنعتی در کانون با گسترش انبوه پرولتاریای صنعتی در جایگاه‌های مزد کم برگزیده همراه بوده است. هرچند که پژوهش و پیشرفت (Research & Development-R& D)، بازاریابی، و هماهنگی در دستان شرکت های چند ملیتی باقی می ماند و بیشتر از سوی کشورهای مزد بالا انجام می گیرد، به آشکارا تمام ساخت و همگذاری در کشورهای مزد پایین پدید می‌آیند. در چنین فضایی، چین به سترگی خود را نمایانگر می‌سازد. در پیوند با دستگاه‌های تلویزیون، «چین» از هیچ کجا آمد» تا بزرگ ترین سازنده تلویزیون در سال 1987 در جهان گردد (Dichen 1998:357).⁽⁸³⁾

با این الگو در جایی که شمار طبقه کارگر در کشورهای مزد بالا در حال شکنندگی‌ست، اما هم‌گاه در کشورهای مزد پایین در حال افزایش، تکرار الگویی است که پیش تر برای صنایع بافندگی و خودرو

سازی نمایان ساختیم. پی آمد چنین فرایندهای در هم آمیخته‌ای، در بسیاری از کشورهای مزد پایین، تولید انبوه پرولتاریای صنعتی است که هم از دید شمار و کانون بودگی به رشد شتابنده‌ی خود پیوستار داشته است.

ویژه تر آنکه از میانه‌ی سال‌های 1980، آسیا و به‌ویژه چین هم جایگاه کلیدی گسترش صنعتی و هم پایگاه شکل گیری طبقه کارگر صنعت نوینی گردیده است. ارزیابی مان از گذشته ما را به‌این سوی می‌خواند که در آینده ای نزدیک چشم به‌راه جلوه یابی جنبش‌های رزمنده‌ی کارگری در چین باشیم. چین با برخورداری از این شمار و کانون بودگی - در منطقه شرق آسیا و گلوبال- کارکرد این جنبش اگر پدیدار شود، همانند کارکرد انقلاب برآمده از تهی‌دستان

⁸² - کار نرم افزاری، در برابر سخت افزار، سرچشمه مهمی برای به کارگماری در هندوستان جایی که به آن باز می‌گردیم شده است.

⁸³ - برای جابجایی پی در پی جایگاه تولید ابزار برقی مصرفی RCAها در درازای سده بیستم به جایگاه تولیدی کم‌مزدتر و کمتر اتحادیه‌های شده‌ی شمال آمریکا به Cowie (1999) نگاه شود.

روستایی در نیمه سده بیستم پژوهشی جهانی می‌یابد. همانا که از افزایش خیزش کارگر در چین گزارش‌هایی شده است، به نمونه گزارشی از برپایی همایش اعتراضی 30000 نفره تنها در سال 2000 سخن می‌گوید. هرچند که برپرچم این اعتراض‌ها در برابر بیکاری و مزدهای پرداخت نشده و بازنشستگی، همچنان که صنعت سازی شتابنده با سرمایه‌گذاری یکرست خارجی سوخت گرفته و بازو به بازو با پیاده کردن گروه‌های سهمگین صنعتی دولتی همراه بوده است. با این همه رشد خیزش کارگری در چین امروزه به گونه‌ای گسترده شکل آنچه که جنبش‌های پولانی-گونه نامیده می‌شود، در برابر گسست روش‌های رو به راه‌شده‌ی زندگی و زندگانی بوده است. در سویی، انگیزه این گونه از جنبش‌ها پایان نگرفته است. با ورود چین به سازمان تجارت جهانی (WTO)، دیگر 40 میلیون کارگر بیرون رانده شده از گروه‌های صنعتی بزرگ دولتی می‌روند تا به دیگر 45 تا 50 میلیون کارگری که تاکنون بیکار شده‌اند، بپیوندند (Solinger 1999 و نیز به Solinger 2001 نگاه شود). در سوی دیگر ارزیابی تا کنونی نیز برهان نزدیکی به دست می‌دهد که چشم به راه پدیداری آن خیزش کارگری باشیم که مارکس گونه نامیده ایم. کارگران در هر **صنعت گوناگونی** دارای اندازه‌ی گونه‌گونی از توان چانه زنی هستند. درست چه هنگام این خیزش کارگری مارکس - گونه پدیدار می‌شود و چگونه این کارگران با اعتراض‌های خود با بیکاری برآمد خواهند داشت، پرسش‌هایی اند که هنوز بازگشوده نشده‌اند، با این همه اهمیت طبقه کارگر صنعتی چین برای آینده‌ی خیزش جهانی کارگری چین، چنین به چشم می‌آید که بی‌برو برگرد خواهد بود.

سرویس‌های تولیدی

کانون زدایی جغرافیایی کارکردهای صنعتی پیشتر گفتگو شده، همراه با رشد و کانون‌گرایی گلوبال کنش‌ها (فونکسیون‌ها)ی «فرمان‌دهی و مهار» و به همسان که رشد یابی سرمایه‌گذاری مالی⁽⁸⁴⁾ دید آمده است. ساسکیا ساسن (Saskia Sassen 2001:24) نوشت که «افزایش بسیج سرمایه»، «خواستی را برای گونه‌های تولید می‌آفریند که نیازمند آسوده‌دلی رهبری مهار و دادن خدمات به این سازمان نوین صنعتی و مالی می‌باشد». این رده‌های نوین تولید از پیوندهای تلفن دامن می‌گیرد تا رشته‌های ویژه‌ای مانند خدمات حقوقی، مالی، تبلیغاتی، مشاوره‌ای و حسابداری.

هرچند این خدمات تولیدی، سازمان‌های بازرگانی را که از سوی شبکه‌های گلوبال کارخانه، دفترها و بازارهای مالی مدیریت می‌شوند پشتیبانی می‌کنند، به بیان ساسن (Sassen) خود نیز شناسه‌ی (موضوع) **اقتصادهای انبوه شده (agglomeration)** هستند. بنابراین پراکندگی

⁸⁴ - در فصل 4، این رشد سرمایه‌گذاری سرمایه را به‌سان **پایه مالی** برداشت پذیر می‌گردانیم. این پایگاه مالی را می‌توان به مانند پیوستار چرخه‌ی تولید به راهی دیگر دریافت. با به‌پای شدت یابی برتری جویی نسبت به سرمایه‌گذاری در تولیدهای صنعتی، سرمایه از بازرگانی و تولید دیگر سراسر بیرون کشیده می‌شود و در کارکردهای مالی و اسپیکولاسیون بازگذاری می‌گردد (Arrighi 1994; Arrighi, Silver 1999).

جغرافیایی تولید صنعتی و فرا بسیج سرمایه مالی در دیگر سوی خود، در شهرهای گزینشی کانونی که دفترهای کانونی شرکت چند ملیتی و سرویس های تولید را که نیازمند آند کانون گرایبی دارند. اینها «جایگاه‌هایی اند که سیستم های دونده ی گلوبال می بایستی به پایان می رسانیده است» (Sassen 2000:1). و به همانگونه که نشان خواهیم داد، اینها نیز جایگاههای حساسی برای دیده‌بانی فرایندهای روندهی شکل گیری طبقه کارگر و پدیداری خیزش کارگری به شمر می‌آیند. در سالهای 1970 به کار گماری در سرویس های تولید شتابنده تر از دیگر بخش اقتصادی در بیشتر کشورهای کانون رشد کرده است (Sassen 2000:9-11 همچنین به Marshall and Wood, 1994 Aoyama, Castells، وود 1995:9-11 نگاه شود). برای نمونه در ایالات متحده آمریکا درحالیکه همه ی به کارگماری از 76.8 میلیون نفر در سال 1970 به 102.2 میلیون در سال 1996 رشد یافت، خدمات تولیدی از 6.3 میلیون به 17.6 میلیون رشد داشت. در برابر صنعت تنها از 19.9 میلیون به 20.4 میلیون رشد نمود (به Exhibit 2000 Sassen 1 Exhibit 4 نگاه شود)، برخی از نگرندگان، این نمودارها را از آن روی به کار گرفته اند تا نشان دهند که جوامع پسا صنعتی درحال آفریدن شغل های حرفه‌ای خوب پرداخت، فنی و مدیریتی گرایش دارند. چنین دریافتی نزدیک به سه دهه پیش از سوی دانیل پل- Daniell Bell (1973) در «جامعه پسا صنعتی پیش روی» انجام گرفت، و چنین بیان شد: «اقتصادهای سرمایه دارانه‌ی پیش رفته» درحال آفرینش هم نیروی کار آموزش دیده و هم مناسبات صلح آمیز بین کار- سرمایه بوده است، چنین دیدی به گونه ی بس برهنه تری در بر فراز رجز خوانی های سالهای 1990 «نیو اکونومی» بیان شده است. با این همه مدارک به گونه ای فزاینده به نادرستی این دید رأی می دهند. زیرا که سرویس های تولید زر به عنوان بخش هم‌بسته‌ی تولید خود نیاز به پشتیبانی از سوی گروه کارکران سنتی یقه سفید، آبی و صورتی در پست هایی با دامنه ی کاری از منشی ها، تلفن چی، کارکران ساختمانی، کارگران پیش خدمت، ظرفشویی و کارگران بچه نگهدار می‌باشند. بنابراین در جایی که سرویس‌های تولیدی به گونه‌ای شتابنده رشد داشته‌اند، قطبی شدن نیروی کار بین حرفه‌های مزد بالا و کارگران مزد پایین ادامه داشته است [وال استریت ژورنال] 2000 Green house 2000⁽⁸⁵⁾ شبکه نظری پرورش یافته در این کتاب بر آن است بالینی به عنوان تهیه های حساس پدیده آبی شکل گیری طبقه کارگر و اعتراض به جایگاههای چشمگیر رشد کار تازه می گیریم. نمی توانیم خدمات تولید را از دیگر خدمات در پایگاه داده های d:senggregate WLG سازیم. با

⁸⁵ - Steven Greenhouse (2000) در یک بررسی درباره روند به کار گماری در نیویورک سیتی می‌نویسد: «اقتصاد جهش دار نیویورک سیتی، شمار زیادی شغل رکوردی ایجاد کرده است. اما بررسی جدید نشان می دهد که شمار شغل‌های مزد پایین - آنانی که کمتر از ۲5000 دلار در سال دریافت می کنند- بر شتابتر از شمار شغل‌های میان دستمزد یا دستمزد بالا در حال رشد یابی اند. این بررسی... به این برداشت رسید که در سالهای گذشته شمار به کارگماری های شهر دستمزد بالای هزاران نفره‌ی وال استریت و سبلیکون آلی در سال‌های گذشته افزایش یافته است، پرشتاب ترین گسترش در میان به کارگمارده شدگانی همانند کارگران رستوران ها، نگهبانان امنیتی، کارگران پرستار بچه و پرستاران سالمندان گزارش شده است. این بررسی همچنین دریافت که در ردیف شغل‌های کم دستمزد مستخدمین خدماتی برای کارگران مزد پایین شهر میانگین مزد از سال 1989 تا 1999، با ر نظر گرفتن تورم (انفلاسیون) اقتصادی، 2% کاهش یافته است.» رشد به کارگماری در اروپا نیز برپایه‌ی گسترش موقعیت‌های شغلی نیمه وقت و به نسبت پایین دستمزد در نظر گرفته شده است (به سابقین ۲۰۰۰ نگاه شود).

این همه نمودار 33، که نمایای پراکندگی WLG, WLG درباره ی خیزش کارگری گرایش شده به وسیله صنعت نشان دهند. الگویی است در خط با این استثناء با در نظر گرفتن خدمات به تمامی افزایش شتابنده ای را در مورد اهمیت نسبی جایگاه خیزش کارگری کارگران جهانی در چهار دهه ی گذشته سده بیستم، بیست و یکم به اینگونه که درجایی که خدمات بین 9% تا 12% همه ی شمار خیزش کارگری گزارش صنعت - ویژگی در نیمه نخست سده بیستم شمارش شده است، این نمایه از 21% در سالهای 1960 و 26% در سالهای 1980 و 34% در سالهای 1990 پرش داشته است.⁽⁸⁶⁾

در نگاه نخست بسیاری از کارگران کمکی مزد پایین در سیستم خدمات تولیدی به چشم می آید که قدرت چانه زنی پایین داشته باشند. بالای همه Sassen بر آن است که سرچشمه ای از خدمت که بیشتر Overladeat شده - شاید بسا که با خیرانه بر آن بی تأکیدی شده است، اگر منطق که بنابر آن کارکرد سرویس های تولیدی یکی از **اقتصادهای agglouarction** است، بنابراین صنایع شامل کارکردهای مهار و فرمان اقتصاد جهانی «و پشتیبانی اشان»، خود آنها به نسبت در تنگنای مکانی قرار دارند. Plucabound. فراتر آنکه گونه هایی از سرمایه گذاری ها سرهای گلوبال را فعال می سازند به نهایت سرمایه بر⁽⁸⁷⁾ هستند، و به سادگی نمی توان بدون ارزش دادن **سنگینی Intene سرمایه ثابت aboudo** شوند. چنین وضعی در مورد شبکه های ارتباطات تلفنی و سیم کشی های ساختمانهای دفتری مردن با گنجایشمندی های ارتباطی پیشرفته می باشند. به دیگر سخن مجتمع سرویس های تولید به سادگی در برابر خیزش کارگری با جابجایی جغرافیایی سرمایه ثابت واکنش نمی دهند.

جالب است اشاره شود که روایت اقتصادی چیره به آن اند که جایگاه دیگر موضوع بی اهمیتی است زیرا که شرکت می تواند به مرحله تله ماتیکی Telematic، هر جایی پایگاه داشته باشد، بسیاری از نهادها اکنون پایگاه انفراسیونی هستند و بنابراین وابسته به جایگاه نمی باشند. این خط برهانی شرکت اقتصادی را مجاز می سازد تا پشتیبانی های سازش های سپاری را در دولت های شهری (و کارگرانی) به این هشدار که شرکت ها می توانند به آسانی اتحادیه ها را ترک کرده و جایی دیگر جایگاه گیرد و توجه را به خود بکشانند، هر چند که برای همه ی مجتمع های سرکشی راست نمی آید. (Sassen 2000:144) البته این سرشت غیر وابسته بودن جایگاهی خدمات تولیدی می تواند غلوآمیز باشد؟ (Overstated). نقطه ای وجود دارد که در آن قسمت های (قوسی) افزایش در جایگاههایی که خدمات اجتماعی تمرکز یافته سرانجام سرمایه ای را با سنگینی مندی سرمایه را حتما گرانترین ها تأمین فراهم می آورد.

⁸⁶ - در پیوند این پدیده جالب است که بگوییم که در U.S اتحادیه بین المللی کارکنان خدماتی (SEIU) و دهه پیشین است John Sweeney در تسخیر این تلاش بوده اند که دوره فعالیت نوینی در AFL-CIO برای اندازه اند.

⁸⁷ - گرایش همه گانی به سوی سرمایه تشدید خرمات وجود داشته است به بیان Riddle (1986:8) «در U.S بخش چشمگیری سرمایه شدت سرمایه ای است و نه نیروی کارگر شدت (intersive)» از 145 بخش صنعتی ردیف شده بوسیله R.B.Kutscher و J.Amark (1983) بر پایه سهم سرمایه بر کارکنی، h بخش های خدمات صنعتی نزدیک به یک دوم از سی بخش را در دو decile ردیف را دربر داشته (نقل قول بوسیله Riddle 1986:29).

فرا تر همچنان که دولت های محلی و کشوری این واقعیت را دریافته اند کلید سرمایه گذاری صنایع خدماتی تولیدی (ستاره ی درخشان تازه) نیازمند به فراساختاری های پیشرفته ارتباطات تلفنی می باشد نیز دست به سازندگی و یارانه پردازی ساختمانی آنگونه فغراساختارهای به عنوان بخش از طبقه رقابتی تا میزبان مراکز خدمات تولیدی شود باشند. همسان برفراز بخش کمی هایی از فرایندهای تولید خدمات تولیدی، نیازی نیست که در دفتر مرکزی رخ دهد. می توان دو گونه فرایند گونه گون کار را (در مجتمع خدمات تولیدی) باز شناخت. گونه نخست پایه های جایگاهی در واقع گزینه واقعی هستند، اما برای گونه ی دوم، آنها بس گزینه ی واقعی به شمار می آیند. به گونه ای ساختمانهایی که در آنها شرکت ها دفتر مرکزی دارند را نمی توان که به کشورهای مزد پایین فرستاد. هر شب بایستی تمیز شوند، کار دادن داده های کامپیوتری و واژه پردازی تولید خدماتی به آن در پیوند اند. می توان (و هستند) با پایه ای منظم به کشورهای مزد پایین فرستاد. به گفتگو درباره این و گونه ی متمایز باز می گردیم.

بیباید به مورد **jauitor**ها سا که آسما خراشهای پیرامونی ناحیه صنعتی لوس آنجلس پاک می کنند، نگاهی بیافکنیم. این کارگران به نظر می آید که قدرت چانه زنی کمی دارند. کارهای آنها نیاز به مهارت چندانی ندارد. موقعیت کارگزارانشان بیشتر نیمه وقت و شغل گذراست که از امنیت شغلی **coreer ladder** و دیگر **Turuover**، بالایی برخوردار نیستند. کارگران به نسبت بسیار بالایی مهاجر یا زنان اقلیتی هستند که بیشتر شغل دوم دارند و مسؤولیت های نگهداری بچه که برای آنان کمی وقت برای فعالیت اتحادیه ای باقی می گذارد. به هر روی «کارفرمایان» بیشتر **Phantion** یا سازمانهای زیر کنتراتی هایی هستند به گونه ای ردیف شده به هدفی که از قیمت (نوبه) با گریز (eveday?) پیمان موجود اتحادیه ای با کارگران را برنشر دهند، هنوز پایانه در سالهای 1990 این کارگران و دیگر کارگران در پایین ترین لایه مجتمع های خدمات از شهرهای U.S، به مرزهای چشمگیری را به دست آوردند. اینها در بر گیرنده ی گسترش **کارزار Living wage** در بالتیمور و از بالتیمور به بیش از 30 شهر آمد و پیروزیهای عدالت طالبانه **کارزارهای ژانبورها** در شماری از شهرها و چشمگیر دارد در لوس آنجلس بود.

این کارزارها محورهایی در تضمین دستمزد و شرایط کار کارگران خدماتی مزد پایین همانند رفتگران در بسیاری از ساختمانهای اداری را به همراه داشت. به علاوه جنبش کارگری اکنویسم اجتماعی در زمان تاریخی کم خیزش نیروی کار ایالات متحده را برانگیخت. پایه های ایجاد پیروزی چه بودند؟ در یک سوی شاید نیروی ساختاری را از سرشت جایگاه - نسبی ی کارفرمایان کشیدند، همانگونه که اشاره شده در حالیکه کارفرمایان توانستند نیروی کار مهاجر را برای رفت و روی ساختمانها با دست مزد پایین را پیدا کند، توان آن را نداشتند تا ساختمانها را برای تمیز شدن به جاهای دیگر بفرستند. با این همه بنا به ارزیابی های انجام گرفته تا اینجا در این فصل از کتاب چنین به دید می آید که تا بسنده است تا حبابه کامیابی های کم دامنه ای به دست آمده در متن تمامی قدرت کم چانه زنی ناتوان این کارگران را شرح دهد.

از این گذشته چنین به دید می آید که پیروزی ها بر یک راه رو چشمگیر درباره اندیشی چگونگی کاربرد اهرم «قدرت نهدینه ای» پایه داشته اند. به ویژه این کارزارها دربردارنده ی بازاندیشی های مهم الگوی سازمانی برپاشده بر تمرکز جایگاه کار و جابجایی الگوی تازه ای که بیشتر پایه مند - جماعتی بود. همراه با پراکنده شدن کارگر دربان جایگاههای گوناگون کاری و پیوندهای استخدامی ویژگی یافته با درجه ی بالای گردش و احتمال سازمان یابی جایگاههای کاری منفرد، وظیفه ای **Sisypham** خواهد گردید. بنابراین **کارزار مزد زندگی** (Living o wage) در بالتیمور توانست جنبش گسترده شهری را برپا سازد برای بهبود دستمزدها و شرایط کاری کارگران فقیر. بنا به گواهی سازماندهندگان این کارزار هدف آن بود تا گونه ای نوین از سازمان کارگری ساخته شود. گونه ای که برای از یک محل کار تا محل کار دیگر قابل جابجایی باشد (نقل قول بوسیله Harvey 200:126) بنابراین، همانگونه که در بریتانیا برای کارگران بافندگی که با کارفرمایان چندگانه ای روبرو شدند، قوت چانه زنی نمادینه ای با گرایش منطقه ای از ملزومات بودند.

عدالت برای کارزار ژانیتورها نیز از برپایی روندهای سازمانی محل کار پرهیز کرد، بخشی به آن که دریافته بودند که قدرت و اهمیتی که شرایط را دگرگون می سازد، بسته به کارفرمایان وانمود شده نسبت - شرکتهای زیر کنتراتی رفتگری - بلکه به صاحبانی وابسته است که شرکت های زیر کنتراتی را به عنوان یک راه برد گریزی. اتحادیه ای به کار می گیرند، بنابراین بجای پی گیری انتخابات بخش پیوندهای ملی کار (NLRB) برای به رسمیت شناسی اتحادیه ای که در آن روح مجتمع های بزرگ برگزار بودند که با یک پیروزی اتحادیه ای می توانست بسته شود و دوباره به مانند به بنگاهی غیر اتحادیه ای باز گشود گردد، کارزار بر آن پا فشاری داشت، جلوی روی است که تظاهرات خیابانی نشانه گرفته شده رو رد روی مالکین ساختمانها و اجاره کننده های بازرگان. (waldinger etol 1998:110) به همین گونه کارزار مزد زیستی به آن بود تا دولت ها، شرکت های بزرگ و مسؤلین دانشگاهی را نه تنها در رابطه با کارگران در استخدام تسلیم اشان به رفتاری مناسب و ادار سازند بلکه در رفتار اجاره کننده گان زیر کنتراتی اشان نیز گسترش زیر کنتراتی ها به آفرینش «نوعی سیستم زیر دست بودگی نوعی روم شرقی در کم نمودگی مسؤلیت و پاسخگویی را» آفریده بود. (Needlemen 1998:z9)

کارزارهای پیروزمند توان آنرا یافته بود تا با دور زدن این (دستگاه)، عنصر «مسؤل» نهایی را با قدرت دگرگونی شرایط شناسایی نماید.⁽³²⁾

تمامی این کارزارها به سنگینی بسته به «متحدینی که در آن لایه های اجتماعی گونه ای یا سرراست به پرسش دل بستگی داشتند» (پا را فراز از مارکس (Harvery 2000:125). در نمونه ی کارزار مزد زیستی بالتیمور یک متحد ایمانی وابسته به کلیسا گام آغازین را برداشت و سرچشمه های چندی را فراهم آورد (Harvey 2000)، در نمونه عدالت برای جابیتورها، نقش اساسی به وسیله ی دخالت گری دفترهای مرکزی یک سازمان اتحادیه ای صنفی دوباره جان گرفته (اکنون) مرکزیت یافته ایفا شد. اتحادیه بین المللی خدماتی شاغلین - که رهبری اتحادیه منطقه ای محافظ زیری را به هم پیوند می زد، درحالیکه کارزار عدالت

برای جابیتورها، دربردارنده به بسیج لایه های پایین کارگری بود که بدون این نمی توانست کامیاب گردد. و نیز دربرگیرنده ی سرچشمه های هنگفتی بود که تنها می توانست با ظرفیت های سازمانهای بزرگ کشیده و توزیع گردد. Waldinger و همکاران (1998:112-13) به بر فراز هزینه های دربرگیرنده ی این کارزاری اشاره دارد که پژوهش سنگین (با دست کم یک گروه پژوهش بررسی ساختار صنعتی و ناتوانی های آن)، سنگینی مشاور حقوقی، (با ریسک بالای راه کارهای رویارویی همانند «راه کارهای قانونی چریکی»*)، و سنگینی سازمان دهند.

32- این ساختار روم شرقی گونه ویژگی صنعت پوشاک بود. یافتن راههای پیوندیابی و خاه های مناسبه یا سخنگویی برای رفتار زیر کهنترات ها به همین گونه کلیدی راه بردی بر سازمانیابی کارگری در این بخش می باشد (به Bonacich و Apple bacum 2000 و Needleman (1998) نیز در رابطه با کارگران بهداشت خانگی (1998 new نگاه شود). Needleman نیز (1995) در رابطه با کارگران بهداشت خانگی همین بیان را دارد (موردی از کارگران خدمات اجتماعی خصوص).

کارزار عدالت به ارزیت تنها در لوس آنجلس نیم میلیون دلار در سال هزینه دربر داشت.⁽³³⁾ سرانجام به سبب جابجایی ما در ساختار تولید نیز دست در دست جابجایی در ترکیب جنسیتی و قوتی طبقه کارگر کارزارها ناچار به رودررویی با همزمان مسایل نژادی جنبشی، شهروندی و طبقاتی بود. کارزارهای پیروزمند، چهره ی فعال جنبش کارگری را به بازتاب بهتر چهره کارگران دگرگون ساخت

اینان نیز بازگو کننده ی نیازها و خواست های⁽³⁴⁾ ویژه این نیروی کار نوین بودند. دربرگیرنده ی چیزهایی مانند مراقبت از کودکان و زبان انگلیسی، برخورداری این نیروی کار تازه همزمان مسایل هیئت، نژاد، ملیت و بهره کشی طبقاتی برخواست. و با سرشت تر، پشتیبانی از سازمانهای جنبشی اجتماعی گونه گونی را بخود خواند، از جمله سازمانهای حقوق شهروند و زنان را (1998 و همکاران Bronhan brenner).

چنین به دید می آید که جابجایی نسبی سرمایه برای بازگویی دستیابی به پیروزی نابسند می باشد. با این همه، اگر کارگران توان آنرا ربایند تا در دهه آینده به دستاوردهای خود دست یابند، بدون گمان بخشی از بازگویی را می توان در بازدارنده های واکنش پایه مند سازی جایگاهی بوسیله سرمایه جستجو نمود.

چه چیزی افزون بر بخشها بیشتر حرکت مند فرایندهای تولید کارگران خدماتی مانند ارقام آماری روزمره؟ یکی از بهترین پیشرفتها در این زمینه، سرمایه گذاری هایی است که بوسیله U.S و شرکت های اروپایی انجام گرفت. برنامه ریزی برای فراهم آوری کارگران انگلیسی زبان و آموزش دیده ی هندی پردازد. دفترهای پردازش آماری، مرکزهای تلفن، و جایگاههای شغلی «پایه مند، خیزسازی» برپا می شوند، از جمله آنهایی دربردارنده ی کارکردهای خدماتی بالاتر تولیدگر پایانی مانند نرم افزارها و مهندسی می باشند.

33- Wuldinger وینکادین (1998) نیز به نقش آگاهی طبقاتی که کارگران با خود از کشور برآمده آورده اند اشاره دارد. (به ویژه آمریکای مرکزی) به این ترتیب، به موازی آنچه که درباره ی کارگران نیوانگلند بیان داشتیم که از سنت رزمندگی لانک شایر با خود آورده بودند. (هرچند نه شرایط ساختاری برای پیروزی).

34- درباره ی اهمیت مراکز جماعت کارگری به Needleman (1998) و new (1998) نگاه شود.

ایرلند، جاماهیکا و کشور فیلیپین، کارکنان، کم هزینه ی «دفتر- پستی» برای شرکت های خارجی فراهم می آورده اند، هر چند که شمار کارگران هندی به کار گرفته شده در این روند، آشکار می رود که تمامی موارد پیشین را برود. گمانه ای افزون بر چهل هزار هندی در صنعت خدماتی خوانده شده از راه دور در حال کار می باشند و به چشم می آید که این صنعت به رشدی باور نکردنی برسد و 700000 نفر را تا سال 2008 بکار گیرد (r-rlhins 2000).

شرکتهای ورای دریاها با فرستادن (از راه ماهواره) کار و کارگران هندی با کلید کردن به صورت پرونده (فایل) و دسته بندی آن، آنالیزه و با پروانه ساختن آن به خانه، شرکت هوایی بریتانیا British Air نمودند. یک رونوشت اسکان گرفته شده از هر 35 میلیون بلیطی که رد سال می فروشد به هندوستان با موج روانه می سازد و در آنجا کارگران بلیط ها را با اطاعت صورتحساب به آژانس های مسافرتی باز پس می فروشند. و ژنرال الکتریک برای چهار برابر ساختن شمار نیروی کار هزار نفره ی کنونی اش در سال آینده بکار گرفته شده در دهلی نو برای «فرایندسازی و امها پاسخگویی به انجام وظایف در نظر گرفته شده، و فراخوانی افراد که در ایالات متحده در پرداخت و امهای دیر شده» برنامه ریزی می کند (Filhing 2000).

در اینجا بنابراین جایگاه مهم جغرافیایی و صنعتی دیگری از شکل گیری طبقه کارگر نوین و خیزش کارگری توانمند آغاز سده ی بیست یکم، روبرو می شویم، با این گونه کارگران به چه گونه قدرت چانه زنی بایستی دست و پا زند؟ این کار به خودی خود به کار آبی اینترنت و دیگر سیستم های پیشرفته ارتباطی برای دریافت مواد خام، انتقال تولید نهایی، و در بسیاری موارد، پردازش گامهای میانی در فرایند تولید باز می گردد.

آسیب پذیری دستگاههای کنترل ارتباط های فضایی در برابر گسست ها بسا فراتر از آسیب پذیری ها خط تولید دستگاههای تولید JIT می باشند، همانگونه که کره و پرورش ها و هاگرها تجربه داریم. با این همه، چگونه این آسیب پذیری ها در قدرت چانه زنی در محل کار نشان گذار برگردان (ترجمه) شود، چیزی است که نمایش گزارش بوسیله خلاقیت کارگران در نوآوری های اشکال جدیدی از مبارزه برای فضایی تازه باقی می ماند. (Cf. Piren, Cloword 2001)

در چنین صنعت به نمایش متحرکی واکنش به هر نوع خیزش کارگری می تواند جابجایی آبی جغرافیایی باشد. در واقع به باور داشت مدیریت فرایند تولید خود فرا جنبنده (ها) می باشد. «می توانم این پردازش را هر جایی از جهان ببرم. به تمامی جابجا شونده است» این ادعای یک کارگر تولیدی است یا 120 کارگر فرایند بستانکاری های شرکت بیمه واقع در پایه تأسیس سنیایی. در بنگالور هندوستان (باز گفته شده از Filhins 2000) می باشد. با این همه به مانند سازی همیشگی پایگاهی خیزش کارگری چنین بیانی دربردارند تکه ای از توپ بزرگ می باشد. این صنعت اکنون در کم دیدترین کشور جهان جابجا شده است. از آنجا به کجا برود؟ فراتر آنکه آیندگان که گونه های نوین از قدرت چانه زنی محل کار کشف شد و در اینگونه صنایع اطلاع رسانی به کار گرفته شد تا شدنی که کارفرمایان به آنگونه که بیشتر در شرکتهای

خودروسازی دیدند باز پدیداری دیگری را زد هر یک از گسترش های جایگاههای دلخواه روبرو شوند؟

برای اطمینان این کارها بسا فراتر از کار رفتگران ساختمانها که بیشتر به آنان اشاره کردیم متحرک است. و به همین روی کاربردهای مهمی برای قدرت نهادینه ای دارد. به همانگونه که پیش گفته شد، پیروزی های رفتگران ساختمانها تا گستره ی بزرگی به قدرت نهادینه ای پایه مند بر جامعه ساختار یافته بود. قدرتی که به ویژه تأثیر گذر زمانی است که کارفرمایان می توانند از جامعه به بیرون روند. قدرت نهادینه ای برپایه جامعه برای کارگرانی که کارشان به آسانی قابل جابجایی به جامعه یا کشور دیگری است بسا کم نشان گذارتر خواهد بود. هر دستاورد کوتاه مدت برآمده در قدرت پایه مند بر جامعه در آن هنگام که کار جامعه را ترک کرد، واژگون می شود. در این شرایط برای اینکه قدرت چانه زنی کارآ افتد، بایستی نه بر پایه جامعه بلکه در سطحی که سرمایه جابجا می شود باشد، به بیان دیگر، گلوپال باشد. این به نوبه ی خود، ما را به نیاز باز می گرداند که بلکه همچنین دشواری ها و تنگناهای انترناسیونالیسم کارگری، مسئله ای که در فصل یک نمایانده شد و در فصل پنج به آن باز می گردیم. پیش زمینه برای گسترش انبوه چنین محل کار پایه مند خیز رسانی گسترش آموزش انبوه بوده است، بسا که می توان چنین برهان آورد که این «صنعت آموزشی» به یک صنعت مرکزی سرمایه کالایی تولیدی پایانه سده بیستم و آغازین سده بیست و یکم دگرگون شده است. به این صنعت و کارگرانش است که در این بخش از کتاب باز می گردیم.

صنعت آموزش

در کوشش برای دریافت تمامی سرشت جابجایی های پسوردیستی، ارزیابان گوناگون به مرکزی بدون «اطلاعات» یا به پیدایش انتقادمثنی بر دانش پافشاری داشته اند. دیوید کاروی (1989:186) سرمایه داری را فیش و بیشتر بر ایستریه «بسیج توان های نیروی کار هوشمند به مانند ابزار جابجایی برای انباشت بیشتر داشت». برای Peter Dracher (1993:8) «و آن دانش بوده و خواهد بود». به اینگونه میکائیل هاردت و آنتونیو نگری پافشاری دارند، دانش خود نیز ناچار به آن است که تولید شود. فراتر تولید دانش «دربردارنده، گونه مارنوین تولید و نیروی کار است» (2000:461-2). با نگرش از این افق های بام، آموزش انبوه چنین به دید می آید که یکی از مهمترین «صنایع کالایی سرمایه ی» سده ی بیست و یکم به نوبه ی خود در حال تولید «دانش» و بسا مهمتر که آفرینش کارگرانی که خبرگی های لازمه برای گتونه ای سنگینی از دانش جدید انباشت سرمایه⁽³⁵⁾ را دارد. همانند کارگران بافندگی سده 19 و کارگران خودروسازی سده 20، کارگران آموزش (آموزگاران) فرایندهای مرکزی انباشت سرمایه در سده بیست و یکم می باشند.

آموزگاران برون ریا هستند. به راستی از آن هنگام که شمار چشمگیری از آنها گمان خود مالک ابزار تولید خویش بودند، زمانی می گذرد، برای آنکه زنده بمانند. نیروی کار خود را

می فروشند (بیشتر به 35- آموزگاران «نیروی کار و کالایی که بارآورن آموزش است را که تولید می کنند. (Sawn , Ozga 1988:84)

دولت) با این همه جامعه شناسان بیشتر، آموزگاران را کارگر نمی شناسند شاید به آن سبب که شغل اشان خبرگی است/ و یا چنین به دید می آید که دارای گونه ای خود مختاری و کنترل در کار و کارایی درس و یا مستخدمین دولتی به شمار می آیند. فراتر آنکه هنگامی که دولتی موضوع بحرانهای مالی دوره ای بوده اند که به گونه ای سخت شرایط کاری آموزگاران را کارآ بوده است، دستگاههای آموزش با معیارهای سخت، «سودآورانه» یکجا و همه رانده شده اند. از نگاه و دید این کتاب، پرسش مرکزی این است که این ویژگی ها (به این پندار که درست) به تمامی آموزگاران را از تأثیرهای نفی کالا بودگی هوای کارشان عایق بندی می کند. وگرنه ما چشم به راه خیزش، در واکنش به این تأثیرات نفی، بوده و آن را به مانند «خیزش کارگری» دره بندی می کنیم⁽³⁶⁾

افزایش شتاب آلود شمار نیروی آموزش، به میانه سده باز می گردد، افزایش از هشت میلیون در سال 1950 به 47 میلیون در سال 1990 بنا به آمار UNESCO یونسکو (Legters (1993)⁽³⁷⁾ نه تنها صنعت آموزش جایگاه رشد استخدامی شتاب آلود گردیده بلکه همچنان در حال رشد خیزش های 36- برای برداشت آوری آموزگاران به مانند کارگر، به برگ بدهی نوشته های. ozga (988b). نگاه شود. Jennyozga (1988a:x) چنین پیش بینی می کند که تجربه آموزگاران به مثابه کارگران، به شگفتی درگذر زمان گونه گونه است، و وابسته به آن که، آیا بحران مالی دولت در جریان هست یا نه، و یا بحران همه گانی سرمایه. در زمانهای بحران اقتصادی «دولت مرکزی، به مدیریتی سرراست و سخت گرایی می یابد تا مهاری شدید بر بازآفرینی آموزگاران، آموزش، حقوق و موقعیت و دوران آموزش و درون مایه آزمونها وارد آورد» در دوره هایی که سرچشمه ها فراوان است مدیریتی «به حرفه ای بودن آموزگان پشتوانه ای سنگین می گذارد، به گونه ای از مهار.» فراسوی این پویه ی چرخشی، گرایش سکولار موجود است: هرچه نقش مرکزی آموزگاران در ارزش آفرین بیشتر باشد (به نمونه آموزش نیروی کار)، فرایند آموزش نیروی کار ارزیابی شده و بازسازی شده برای افزایش کارایی (تولیدی) آن بیشتر خواهد بود» (Lawn, ozga 1988:87-8) نمایه ی تجربی ozga به پادشاهی بریتانیا اشاره دارد. فرموله سازی و به کارگیری این نظریه ها در سطح تاریخی جهانی، شمایی (گفتماتی) intriguing می باشد. برای چارچوب این کتاب قرار می رود.

37- از آنجا که آموزش یکی از صنایع بسیار سخت کار بوده است (نمونه دانش آموز بسته نیاز به کارگیری آموزگاران بیشتری دارد) رشد درصد وظیفه مندی آموزشگاه یکی از دیگر معرفیهایی است رشد استخدام آموزگار می باشد. وظیفه مندی مدرس در تمامی لایه ها، بویژه در دوره های آغازین در سالهای 1960 در آفریقا و خاورمیانه در سالهای 1970 و در آسیا در سالهای 1980 خارج گونه گسترش یافتند. در کشورهای با درآمد بالا وظیفه مند آموزشگاه ابتدایی در نیمه ی سده پدیده ای جهانی بود، و در نیمه دوم سده دبیرستانها رشد اصلی وظیفه را به عهده داشتند. در سالهای 1990 وظیفه مندی دبیرستانها در کشورهای با درآمد بالا به لایه ی جهانی رسید و نزدیک 50% در کشورهای فقیر (آمار یونسکو بیان شده به وسیله Legters)

(UNESCO – 1993:6-7). وزن صنعت آموزش نیز سنجیده شده در آمریکا نشان می دهد که در سال 1990 استخدام در آموزش همگانی (غیرخصوصی) نیمی از تمامی استخدام دولتی را دربر می گیرد (Wurshell, Wood 1995:11).

کارگری در گستره ی جهانی در نیمه دوم سده ی بیستم جایگاه یافته است. بنا به پایگاه آماری کارگری WLG صنعت آموزشی به یکی از چند صنعتی است که گرایش و فرایندی از خیزش کارگری را در سالهای پایانی سده بیستم به آزمون گذارده است. فراتر آنکه گسترش جغرافیایی خیزش آموزگاران، بسا بزرگتر از نمونه تاریخی صنایع بافندگی و خودروسازی بوده است. همانگونه که تابلو 2-3 نشان

می دهد. بیست و سه کشور از آستانه دربرگیرنده ی نمای خیزش کارگری گذشته در سنجه با پانزده کشور برای صنعت بافندگی و تنها یازده کشور برای صنعت خودروسازی (تابلو 1-3 و 2-3 را بسنجید). با کاربرد همان آستانه ی معیار، گسترش جغرافیایی خیزش کارگری آموزگاران، (23) حتی بزرگتر اس راه آهن (17) هوانوردی (17) یا باراندازان/دریانوردان (20) بوده است.

دگرگونه شدگی مهار مهم در سرشت دستگاههای آموزش باشد که در آینده نکته ای باشد که به آن بازگردیم. با این همه بیابید به چگونگی قدرت چانه زنی کارگری دستکم تا همین نزدیکی قدرت چتته زنی کارگران در صنایع دیگری که تاکنون به آنان پرداخته بودیم، بپردازیم. در یک سوی، در سنجش با کارگران خودروسازی قدرت چانه زنی در محل کار آموزگاران ناتوان به دید می آید. برخلاف کارگران خودرو، آموزگاران در یک مجتمع فنی کار در مرکز تولید انباشته نیستند، به تمامی، آموزگاران در کلاس های خود دربرگیرنده تنها، به کار می پردازند. اگر یک آموزگار را بازایستانا، (نمونه، اعتصاب، بیماری) دیگر آموزکاران در همان آموزشگاه می توانند بدون هیچگونه گسست چشمگیری به کار خود ادامه دهند.

فراتر آنکه، در میان جایگاههای آموزش پراکنده، در سیستم آموزش کمتر وابستگی به هم وجود دارد. بنابراین، برخلاف صنعت خودروسازی، جایی که است در یک کارخانه تدارک آوری به بازایستادن تمامی شرکت می انجامید، اعتصاب در یک آموزشگاه، بسا که بسیار کم یا هیچ نشانی بر کارگر دیگر آموزشگاهها در دستگاه آموزش نگذارد. درحالیکه خاوردور بافندگیها، اعتصاب عمومی در نخریسی، در سرانجام می توانست به بافندگی و دیگر کارکردهای پیوستاری بیانجامد و همه را خاموش سازد، یک اعتصاب عمومی آموزگاران دبیرستانی به خودی خود، کار در آموزشگاههای ابتدایی را باز نمی ایستاند یا برعکس.

در سوی دیگر، آموزگاران به گونه ای راه کارانه (استراتژیک) در بخش اجتماعی کار جایگزین گردیده اند. در صورتی که مواد خام ورودی در صنعت بافندگی تولید خودرو را می توان در دوره ی اعتصاب ذخیره نمود، این کارکرد، مواد خام ورودی در صنعت آموزش (دانش آموزان) را نمی توان انجام داد. اعتصاب های آموزگاران نشانه های شتابنده ای در سراسر بخش اجتماعی کار روین خانواده ها خواهد گذاشت و پدران و مادران کارگر را برای انجام کارهای خویش به دشواری می افکند. فراتر آنکه آنجایی که به گونه ای استثنایی اعتصابهای درازمدت و یا پشت سرهم در آموزش رخ می دهد (یا ستیز گسترده ای آموزگاران

در برابر کارفرمایان خویش ترس درباره ی کارگر افتادن دراز مدت خیزش کارگری آموزگاران، بر تولید نهایی فزونی یافته است، به بیان دیگر، تکمیل آموزش و به همان درجه نیز اجتماعی شدن درست به عنوان شهروندان. هم زمان آموزگاران همه گانی نسبت به کارگران خودروسازی یا کارگران بافندگی قدرت چانه زنی بیشتری در بازار کار دارند. تا به امروز صنعت آموزش در برابر پایه مندسازی فن گرایانه به گونه ای نسبی نفوذ ناپذیر مانده اند این به آن تناسب که یک گسترش در دستگاه آموزش به گسترش استخدامی آموزگاران می انجامد. در صورتیکه کاربرد فن گرایی های کارگزدایی جدید در تولید بافندگی و خودرو، پیوسته به آفرینش گروههای فنی بیکاری انجامیده که به قدرت چانه زنی نیروی کار فعال سنگینی افکنده، آموزش تا به اکنون به گونه ای گسترده در برابر این پویه ایمن مانده. به راستی برای Larrycuban (1984) نزدیک به یک سده کارکردهای آموزش نشانگر دگرگونی ناچیزی در کارکرد و فن گرایی آموزش می باشد.⁽³⁸⁾

38- بررسی کوبان، به ایالات متحده متمرکز است اما این یابش ها بی گمان کاربردی گسترده دارد.

دشواری دربرگیرنده در افزایش تولیدی در نوآوری فن گرایانه، به آن معناست که فشارهای هزینه زدا، در شکل شدت کار بروز می کند، با بالا بردن ساعات کار، یا دانش آموزان بیشتری برای یک آموزگار (Danylewyez,....) با این همه، این کوشش های شتاب دهنده، خود سبب اوج گیری امواج خیزش های کاربردی نمونه آنچه که در واکنش به جابجایی های پی آمده بر بحرانهای مالی کشورهای مرکزی در سالهای 1970 گردید. موج های بزرگ خیزش کارگری آموزگاران و کشورهای با درآمد

میانه در برابر شتاب بخش و بریدن از هزینه خدمات اجتماعی همخوان با همسازگارسازی ساختاری IMF در سالهای 1980 و خصوص سازی سالهای 1990 نمونه مهم دیگری می باشد. افزون بر دشواری های موجود در کاربر پایه مندسازی فن گرایانه صنعت آموزش بویژه در برابر پایه مند سازی مکانی نیز نفوذ ناپذیر است. در صورتیکه کارخانه ها (و بسیاری از کارفرمایان بخش خدماتی)، تا درجه ای بالا نیروهای کارشان را تهدید نموده، با رقابت از ذخائر جهانی کار (یا از راه جابجایی سرمایه تولیدی یا واردات نیروی کار مهاجر) تهدید نسبت به آموزگاران چندان کاربردی ندارد. از سوی دیگر جایگاه تولید به گونه ای همه گانی بایستی دم دست ماده خام کلیدی قرار داد. دانش آموزان، بنابراین جابجایی جغرافیایی به گونه ای سخت انجام ناپذیر می گرداند. در سوی دیگر بازدارنده های زبانی و فرهنگی آموزگاران را تا اندازه ای در برابر رقابت بزرگ کار ارزان آموزگاران مهاجر پاسداری می کنند. بی گمان نمی توان هر چرخش تولید چشمگیری را در جابجایی جغرافیایی صنعت آموزش پیش بینی آگاهانه ای نمود. نادیده گرفتن آموزش سخت دانشگاهی (جایی که اساسی مهاجرت دانشجویی است) تمایز اساسی بین (رقابت درونی) مجتمع های گوناگون اقوی کشوری نیست (حتی منطقه ای). سرانجام هرچند که آموزگاران، در جایگاههای کاری پراکنده پخش شده اند (همانگونه که کارگران بافندگی) به گونه ای همه گان دارای یک کارفرمای منفرد (دولت، دستکم در لایه گسترده شهری و بیشتر در لایه کشوری)، این نوعی همگرایی در برابر پایه مندسازیهای

مکانی و فن گرایانه (به ویژه جابجایی جغرافیایی و خودکارسازی) بسا که در ریشه ی کارآیی چشمگیری در خ قدرت چانه زنی آموزگاران داشته باشد.⁽³⁹⁾

سرچشمه شایسته پایه گی بر نهاده شده بر آموزشگاهها، آموزگاران/ آموزشگاهها را برای ملزوم سرچشمه ها در برابر یکدیگر به رقابت وا می دارد تا آزمون کارکردشان را پذیرا گردانند. خصوصی سازی، از سوی دیگر و مهار اجتماعی در سوی دیگر (فرمهایی هستند که غیبت منفرد بزرگ قابل دید دولت به مانند کارفرما را پایان می بخشد. همه ی این فرمها، راهنمایی اند برای بسیج فشارهای بازار در برابر آموزگاران. با این همه، در سنجش یا دیگر صنایع، توانایی صنعت آموزش برای بسیج ذخیره های جهانی نیروی کار در رقابت با آموزگاران بسا کم راسته به دید می آید. سرانجام آنکه، برنامه های صلاحیتی دست آخر، رقابت را درون شهر یا لایه بین المللی باز می گشاید.⁽⁴⁰⁾

هر چند که آموزش،؛ به گونه ای تاریخی در برابر جابجایی های فن گرایانه نفوذناپذیر مانده، بسیار دشوار است که پیش بینی نمود که تا چه پهنه ای اینترنت و دیگر فن آوری های رسانه ای پیشرفته می تواند فشارهای رقابتی کارآیی بر آموزگاران هم با آنچه که خودکارسازی به کارگران کارخانه ها وارد آورد، وارد آورد (به نمونه به Traub 2000 نگاه شود). یا این همه همانگونه که در پیوند با صنعت خودروسازی اشاره شد، می دانیم که همان فرایندهایی که قدرت چانه زنی بازار کار را زیر گرفت، بیشتر قدرت چانه زنی محل کار را enhamle کند. پس هرگونه دگرگونی فنی کارایانه در فرایند کار آموزش می توان چشم انتظار آن باشد که آموزگاران را در یک مجتمع فنی بخش آسیب پذیر نیروی

39- همانگونه که در فصل یک پیشنهاد شد، هنگامی که به بهای درآوری قدرت چانه زنی کارگران بویژه دشوار است مرکزگی در تهیه ی برجسته ای به مانند راه بردی برای کاهش هزینه [(تولید)، برای حل پرسش لایه - دستگاه] در دستور کار قرار می گیرد. به رئیسی، مرکزگی بویژه میان آموزگاران آشکار است، هم از راه ایدئولوژی حرفه ای گرایانه (پروفشنالیزم) و هم از راه مرکزگی جنسیتی. آموزگاران مرد، پرداختی بیش از آموزگاران زن داشته اند. و آموزگاران دبیرستان بیش از آموزگاران آموزشگاهی نوآموزی. با این همه مرکزگی شمشیری دولبه برای مهار کارگری بوده است. نمونه آنکه در اعتصاب های سالهای 1960 در شهر نیویورک باز برآمده آموزگان دبیرستانی مرد با درجه چون نیازش در اعتراض به از دست دهی موقعیت در مقایسه با (با ممالیت زمان) آموزگاران آموزشگاهی ابتدایی (Cole 1969) آغاز گردید.

40- به گفتگوی (Bulles) (1993) درباره صلاحیت های (enmesh) آموزش به مانند استراتژی طبقاتی نگاه کنید. کار آنچنان در برابر گسست به گونه ای که الگوی کلاسهای خودگردان هرگز نبود، انباشته سازد.

خدمات شخصی

آخرین تهیه ی رشد شتابنده ی استخدامی خدمات شخصی می باشند. می توان این تهیه را خدمات باز تولیدی بنامیم، زیرا که به وسیله ی کارکردهای کالایی بیشتر انجام گرفته در خانه ساختار یافته اند (از فراهم آوری خوراکی تا مراقبت از کودک تا سرگرمیها). خدمات شخصی را می توان به مانند روشن

ترین گونه ای از رشد شغلی که گرایش سده بیستم را به سوی قدرت چانه زنی سؤال مندتری دگرگون می سازد. مثال آورد. با قدرت چانه زنی ناتوان هم در بازار کار و هم محل کار گکارگران در این بخش ناچار به پذیرش کار به پایه ی گاه وقتی، یا گذرا بوده اند.

قدرت چانه زنی ناتوان در محل کارگران خدمات شخص، به سهم خود ریشه در پراکندگی جغرافیایی بخش دارد. خدمات شخص بیشتر به مصرف کنندگان منفرد وابسته است از همین روی الگویی از پراکندگی را دارد که به گستره ای زیاد با پخشندگی جمعیت و یا پخشندگی دارایی متناسب است.⁽⁴¹⁾ پس در خدمات خصوصی جایگاه کار دچار پراکندگی کم و درجه ی کم دامنه برخلاف صنعت خودروسازی در صنعت خوراک آماده (Fast) برای نمونه، اعتصاب در یک یا چند بازده در یک زنجیره ی بزرگ در کارکرد. دیگر بازده ها همان زنجیره چندان دخالتگر نیست، فراتر آنکه هنگام که یک اعتصاب در تمامی یک زنجیره بسا سرکشی را ویران سازد، کارگران مواد غذایی Fast (برخلاف آموزگاران) راه بردارانه در بخش اجتماعی کار انباشته emnesh نشده اند. اگر تمامی یک زنجیره ی صنعت خوراک آماده به اعتصاب برود، مردم گرسنه نمی مانند. برخلاف آموزش همه گانی، سرچشمه های فراهم آوری غذا گزینه های چندگانه رقابتی وجود دارند. باوجود فراوانی و

41- خدمات شخصی با پشتوانه ی دولتی (همانند آموزش) همه گان به وسیله ی معتمدی دولتی برای فراهم آوری این خدمات به هرگز پشتوانه می گیرد، بنابراین پراکندگی عینی اشان به استاندارد نظری همخوان باز پراکندگی جمعیت پهلو می زند. در مورد خدمات شخصی، از سوی دیگر پخشندگی جغرافیایی در گستره ای بزرگ پراکندگی دارایی را پی می گیرد تا آنکه پراکندگی جمعیت را. هماهنگی آکسیون کار در درازای جایگاههای چندگانه را دشواری می سازد. فراتر که ناتوانی چانه زنی در محل کار با جایگاه کاربردی بخش اجتماعی کار، آنگونه که برای آموزگاران بود، هم توازن نمی باشد.

چندگانگی بازده خوراک آماده، لایه هماهنگی بین الزام کارگری برای باز ایستادن همه گانی تولید غذاهای آماده (و همچنین ایستاندنی که آغازی برای کارگر افتادن بر بخش اجتماعی کار باشد) بسیار دور از دستیابی است. سرانجام حتی بدون فشارهای فن آورانه برآمده از بیکاری، قدرت چانه زنی محل کار در خدمات شخصی نیز به گونه ای همه گانی ناتوان است، زیرا که شمار زیادی از ناتوان با مهارت های لازم آماده ایستاده اند.

برهان ما تاکنون برآن بوده که در آنجا که قدرت چانه زنی را بردارند کارگران ناتوان است، پیروزی به قدرت نهادینه ای وابسته است (یا سازمان صنفی خودگردان، همانند مورد کارگران بافندگی در بریتانیا یا هم پیمانان سیاسی بین طبقاتی همانند مورد کارگران بافندگی در هندوستان

و چین). الگوی تاریخی خیزش کارگری برای کارگران خدمات شخص که از داده های آماری WLG پدیدار می شود با این برهان همخوانی دارد.

با گزینش نمونه کارگران هتل و رستوران می توان دریافت که موج خیزش کارگری در این صنعت در سده ی بیستم، کم و بیش همانند همراه با هم و یا خیزش کارگری بسا گسترده در شهر یا ناحیه رخ می نمایند که در آنها این کارگران جایگاه دارند پس، می شود گفت که آنان در پیوند با قدرت «واکنش» برآمده از سازمان پایه مند شهری و یا قدرت چانه زنی راه بر دارند کارگران مناسبتر جایگاه گرفته می باشد. به همین گونه، پیروزی های سالهای 1990 سازمان اتحادیه ای در ایالات متحده در خدمات شخصی (نمونه، در پرستاران خانگی، و میان کارگران مراقب بهداشتی خانگی) نیز برچگونگی قدرت نهادینه ای پایه داشته که بیشتر در مورد عدالت برای رفتگران نشان داده شد (Needleman 1998). بنابراین در پایانه سده بیستم رشد خدمات شخص گرایی چشمگیری به سوی تمامی ناتوانی قدرت چانه زنی کارگران در محل کار را در پیش روی می گذاشت. این بویژه از آن روی است که، این واقعیت را به دید آوریم که بسیاری از خدمات شخصی پرداخت شونده ی پیشین از سوی دولت، در پایانه سده ی بیستم خصوصی گردیده اند و یا زیر کنتراتی داده شده اند، و از این روی بسیاری از شغل های خدمات شخصی را به شکل الگوی خدمات شخصی نزدیکتر گردانیده (نمونه بدون یک کارفرمای منفرد قابل دید به عنوان هدف). بنابراین ضدترند به هیچ نمی ارزد. گرایش رشد یابنده در جریان بوده است تا تولید خدمات شخصی را از تحویلشان جدا (decouple) شناخته از بر آن امتیاز اقتصادهای میزان برگیرد (Riddle 1986:143). و آنجا که امتیاز اقتصادهای میزان وجود دارد، به همانگونه که بیان شد، به گونه ای همه گان نیز قدرت چانه زنی محل کار بیشتری وجود دارد.

به راستی بسیاری از خدمات شخص دیگر به صورت پراکنده و ساده مناسب سازماندهی منطقه ای هستند برقرار سودآورترین و شتاب آلوده رشد یابنده ترین تهیه ها برای خدمات شخص اکنون دارای لایه های چندگانه ای میانجیگران یک تحویل نهایی خدمت به مصرف کننده و تولید خدمت می باشند. نمونه صنعت سرگرمی هاست. در آغاز سده ی بیستم بیشتر صنعت سرگرم سازی در برگیرنده ی پیوند سراسر است یا مصرف نهایی (به نمونه نمایش های زنده)، و الگوی تاریخی خیزش کارگری در صنعت قابل دید از پایگاه آماری WLG همانندی آنرا داشت تا نمایانگر کارگران هتل و رستورانها باشد. خیزش کارگری از اینروی همراه با خیزش کارگری همگانی در شهرهایی ویژه رخ نمود. در صنعت آفرزین سینما، به هر روی تنها در آخرین گام نهایی، نمایش فیلم در سالن - دربرگیرنده پیوندی موجود نیست) می باشد. روند تولید، دربرگیرنده آوردن فیلم بر پرده، اینک مجتمعی از بخش فنی کار را دربر دارد، سوژه ی شتر گاو پلنگ انحصاری تا پراکندگی.

پس، شکفت انگیز نیست اعتصابهای اخیر و تهدیدهای اعتصاب در حالی وود جدا از الگوی خدمات شخص بیشتر گفته شده، موج انبوه دگرگونه فن آورانه در صنعت (نمونه، کابل، ویدئو، دی وی دی، شبکه های اینترنتی و بازرگانی گلوبال فیلم و سری های تلویزیونی). گونه هایی از بیمناکی جدیدی را به باتوجه به پرداخت و موقعیت به پیش رانده است. فراتر که با پیچیدگی

رشد افزون بخش فن آورانه کار و شتر- گاو- پلینگ های اقتصادهای تازه، از جمله تمرکز صنعت در هالی وود، اعتصابهای برآمده از رسته بندی های شغلی (نمونه، نویسندگان) «تأثیرات فواره ای ripple داشت. از این روی به نمونه برآور کارایی اخیر اعتصاب هر صنعت سرگرمی فقط آغازین اما سنگین تأثیرات فواره ای (نبضی) 680 میلیون دلاری از دست دهی مزد ماهانه در لوس آنجلس برای 272000 کارگر در صنعت سرگرم کننده خواهد داشت.⁽⁴²⁾

در مجموع حتی در بخش خدمات خصوصی گرایش قدرت چانه زنی یک برش آشکار و روشن ندارد که از همان آغاز جلوه گر شود. برای اطمینان خیزش کارگری در صنعت سرگرمی به آنگونه بوده است که در بخش های کوچکتر صنعت بر پراکندگی داغان شده ها در حال Spoip غرغر زدن Syuabble به چشم آید. فراتر آنکه این چنین خیزش کارگری ما را به به پرسش گذشته باز می گرداند که چگونه کارگران جایگزین شده در صنایع با قدرت چانه زنی توانمند در محل کار با کارگرانی که قدرت چانه زنی کمتری دارند همکار کرد، خواهند گردید، یا در صنایع دیگر در اجتماع خردسال یا در همان صنعت در کشورهای دیگر.

V نتیجه گیری

این فصل بر آن برهان بود که جایگاه اصلی شکل گیری و اعتراض طبقه کارگر از درون صنایع و نیز به همان (موازات) درجه در درازای جایگزینی جغرافیایی تولید و میان صنایع در درازای صنایع پیشرو جدید و فوکاهشی نمونه های کهنه جابجا گریده است. به اینگونه می توان چشم به راه خیزش کارگری سده بیست و یکم جایگاههای تازه را در صنایع پیشرفته جدید کنونی یافت. پس در بخش 42- در خیزش کارگری در هالیوود (به 2000 A1-A25 Bernard weinrands نگاه شود) گذشته از موارد برآمده آغاز Weinreb بر آن پافشار دارد که شتر- گاو- پلیگ ها اکنون صنعت سرگرمی را در مالکیت خود دارند. Konziffren در پرستاری لایه های بالای صنعت سرگرمی را چنین بیان می کند: «تایم وارنر AOL و کابل، سونی یک شرکت الکترونیکی مصرفی فوکس شبکه ای تلویزیونی است و گروه ایستگاهی و دیراتور ماهواره ای و اپراتوری رسانه ای است، یونیورسال در واقع یک شرکت موزیک است ایستی Thene Parks و کانالهای کابل و نیز شبکه ای ABC می باشد، همچنان پیش می رود، پیش می رود. تجارت فیلمهای سینمایی (Feature) و تلویزیونی اینک تنها بخش کوچکی از فرآورده های شرکتی این شرکت هاست. اکنون موضوعهای واگرا و دلبستگی ها موجودات بیش از آنکه مدیریت بر کار و این را می افزاید که «سهم شراکتی بسیاری از این شتر- گاو- پلینگها می تواند اکنون در گفتگوهای کارگری بسیار سنگین وزن باشد. برای نمونه (اگر بخش تلویزیونی فکس یا دیسنی با سالی کم درآمد روبرو گردند. می تواند خط سخت را برای رسیدن برای گفتگو بپذیرد زیرا که شرکت مادر چیز کمی از دست خواهد داد. این کانگوروها خودشان واحد تلویزیونی را از طریق روند چانه زنی جمعی از نظر مالی پشتیبانی می کنند. اما اگر بگویم بخش تلویزیونی واریز کامیاب بود- و مجله و واخدهای کابل تایم

واریز کند و آهسته شاید که این به سبب اولویت شرکتی برای حل فوری یک اعتصاب بوده است تا اینکه سریرهای گونه گون و دستاور داشته باشد (به 2000:A25).

نهایی بر آن برهان بودیم که ناشدنی است که صنعت کارخانه ای که نقش رهبری کننده در فرایند جهانی انباشت سرمایه همسان با نقشی که صنعت بافندگی در سده نوزدهم و خودروسازی در سده بیستم داشته را نمایان ساخت. تنها در بنیاد (مالی) از جایگاههای جغرافیایی پی در پی گمانه کرده و جایگاههای مزد ارزان که ویژگی نمای صنعت بافندگی و خودرو بود جای گرفته اند. شغلای کارخانه ای در صنعت نیمه هادی از همان آغاز (به نمونه، گام نوآوری) در کشورهای کم درآمد Virtual جایگاه یافته اند، درحالیکه مدیریت، R & D و دیگر شغلای پر ارزش در کشورهای پر درآمد تمرکز یافته بودند (و هنوز هم می یابند). فراتر آنکه صنعت نیمه هادی (از جمله boordasoenbly) به گونه ای فرایند در خودکار شده و آنرا به سرچشمه ی ناتوانی برای رشد استخدامی جهان گستر شده است.

در آغاز سده ی بیست و یکم بنابراین نیروهای کار برای صنایع پیشرفته جدید در شمار نیمه هادی همانند صنایع بنیادین همانند بافندگیها و خودروسازیهها در کشورهای کم درآمد و میانه درآمد متمرکز شده اند. قله ی مرکزی خیزش کارگری در خدمات در گستره ی جهانی رو به رشد بود، و در آینده نیز به همین گونه خواهد بود. به سبب ناهمگن بودگی خدمات، کارآ بودگی افزایش استخدام خدمات بر قدرت چانه زنی میانگین تمامی کارگران به سادگی نمی توان چکیده نمود. در یک سوی بر آن برهان بوده ایم که بیشترین صنایع خدماتی شتاب گسترش یابنده (نمونه کشتیرانی) با کراگانش با توان چانه زنی در محل کار چشمگیر تأمین می کند، درحالیکه دیگران (نمونه صنعت آموزش و خدمات تولیدی) در سنجش با صنایع کارخانه ای نسبت به پایه مند سازی های مکانی (جابجایی جغرافیایی) بسیار نفوذ ناپذیر هستند. در سوی دیگر برهان نموده ایم که گسسته سازی افقی تولید و شاخه ی وابسته جایگاههای تولید و (عینی یا شبهی) کارفرمایان رویاروی کارگران، ناتوان سازی ساختاری قدرت چانه زنی را ناتوان گردانیده است. این ناتوانی ساختاری پیش پرداخت نوساخته ای را به اهمیت قدرت نهادینه ای افکنده است برآستی، محیط سازمانی رویاروی کارگران در آغاز سده ی بیست و یکم در برخی نماها در بیشتر چگونگی ها همسان بیشتری آنچه کارگران بافندگی سده نوزدهم رودرو بودند دارد تا آنچه که کارگران خودروسازی در سده بیستم.

در فصل پنجم، به کتمان پویه های آینده خیزش جنبش کارگری پیشروی باز می گردیم. اما نخست بایستی زاویه دید ارزیابیمان را گشوده تر سازیم. تیرکش خیزش کارگری سده بیستم، نه تنها در حرفه های تولید ریشه گرفته بود، بلکه همچنین بر چرخه های سیاسی جهان نیز جایگاه داشت.

در فصل چهارم، به پیوندهای درهم شده ترین پویه های خیزش کارگری جهان و سیاستهای جهانی می پردازیم، تا دریافت خودرو از خیزش کارگری سده بیستم غنا بخشیده و نیز به همانگونه پایه ای بر گرایش های پیشاوری در آینده را استوار گردانیم.

جنبش های کارگری و سیاست های جهانی

در فصلهای پیشین به پویه های کار و اقتصادی گلوبال متمرکز بودیم، به ویژه بر هم پیوندی های بین جابجایی سازمانی و جایگاهی در تولید، قدرت چانه زنی کارگری و الگوهای خیزش جهانی تاریخی کارگری در این فصل زاویه دید خود را به جایگاه مرکزی هم پیوندی مابین سیاستهای جهانی و جنبش های کارگری می گشاییم. از آنجا که در فصل یک برهان آوردیم، فرایندهای اقتصادی گلوبال خورشان ژرف بر پویه های سیاسی جهانی دامنه ای از شکل گیری دولت و شهروندی و در دورادور تضاد و جنگ جهانی ریشه گرفته است.

در فصل یک، نیز چنین پیشنهاد بود که دید سده بیستم با نگرش **عدسی های پولانی** - پی یا پی **تیرکشی پاندول مانندی** را بین کالا تشکیل کارگر او هم پاشی پیمان های اجتماعی نیازمندرا نشان می دهد در یک سوی و در دیگری و غیر کالاکشتگی کار و از سوی بنیادگیری پیمانهای اجتماعی تازه ای را می نمایاند. یک سوی پاندول - **پایانه سده ی نوزدهم** و آغاز سده ی بیستم حرکت به سوی «کالا شدگی کارگر» و آغاز چند جنبش واکنشی در برابر ریشه جنبش های کارگری تمرکز بخش II این فصل است. بخش V به نوبه خود، به بازگشت پاندول است - بنیادگیری پیمانهای اجتماعی ملی (کشوری) و بین المللی تازه، بین کار- سرمایه و دولت ها، که به گونه ای نسبی کارگری از افت و خیزهای نامنظم بازار گلوبال دهه های پس از جنگ جهانی دوم محفوظ می دارد.

نوسان پاندول، واکنشی بود در برابر چهار دهه جنگ جهانی، افسردگی، رزمندگی انفجارآلود کارگری و برآمد انقلابی جهان گستره این دوره میانجی، یا ویژگی مندی پهنه گستری و ژرفایابی چرخه ی شوم جنگ و خیزش کارگری، تمرکز بخش III و IV می باشد. نوسان پاندول پس از جنگ جهانی دوم، به سوی غیر کالا سازی کار کم زندگانی بود. پیمانهای اجتماعی نمی توانست در دراز مدت پیش بینی Fetter سودآوری برجا ماند. Fetter که در موج گلوبالیزاسیون پایانه سده ی بیستم شکسته شد. سوژه ی و بخش پایانی این فصل تضادهای این پیمانهای اجتماعی پس از جنگ جایی دیگر به عنوان تنگناهای «مشارکت گرایی لیبرال» (Panitch 1977, 1981-Apple 1980) و «**رژیم های کارخانه ای هموزن**» (Burawoy 1985) 3-602:1983 مورد ارزیابی فرا قرار گرفته است.

ارزیابی که بخش V بر آن ساختار گرفته است.

پیش از بیان نخستین نوسان پاندول، بخش آینده تصویر سده ی بیستم تجربی خیزش کارگری گستره جهانی برگرفته شده از داده های آماری WLG را پیش روی می گذارد. در یک سوی،

این تصویر مرکزیت جنبش های جهانی در شکل گیری همه ی تیرکش خیزش جهانی کارگری سده بیستم اشاره دارد. در سوی دیگر بر آن است که سده بیستم می تواند به نوسان پاندولی پولانی امان، اما همچنین و در ربط به فازهای هژمونی جهانی.

I جنگ های جهانی و خیزش کارگری

کوبنده ترین و فوری ترین چهره ی تمام نمای تصویر خیزش در گستره جهانی کارگری برای سده ی بیستم برگرفته شده از داده های آماری WLG هم پیوندی بین خیزش جهانی کارگری و دو جنگ جهانی می باشد. نمایی 4-1 شماری از خیزش های کارگری جهان گستر از 1870 تاکنون داده های آماری WLG به گونه ای زمان بندی و پیاپی چی روی می گذارد. نمای 4-2 و 4-3 همین پیاپی بودگی اما برای کشورهای متروپل و کشورهای استعماری ابنیه استعماری به گونه ای تمام نمای آشکار را نشان می دهد. هر سه نمایه، نمایشگر سری ها ارز با حرکتی میانگین سه ساله (به پیوست) برای فهرست کشورهای آمده در سه نمایه نگاه شود).

هر سه نمایه کارآیی زمینه ساز رو جنگ جهانی را که بر الگوی گذاری جنبش کارگری داشته اند را به نمایش می گذارد. دو نمونه از پر فرازین همه خیزهای کارگری درست سالهای پس از دو جنگ جهانی اند. سالهای 1919 و 1920 سالهای فراز ترتیب سری های مجموع 2720 و 2293 بیان شده می باشند. فراز بعدی بالاترین برآمده سالهای 1946 و 1947 می باشد که در سطح سالها به ترتیب 1857 و 2122 مورد بیان شده آمده است.

سالهای نخستین جنگ دربر دارنده ی نقطه های پایین زمان پی در پی می باشند.⁽¹⁾ نقطه های پایین از سال 1898 تا 1904 در سه دسته بندی قرار می گیرند، سالهای جنگ (1915 تنها 196 مورد و 1940 و 1942 به ترتیب تنها 2480 و 279 مورد بیان شده اند).⁽²⁾ و سرانجام (با 3-1 و 3-2 گزارش شده برای

1- این یافته ها، باتوجه به هر جنگ جهانی و دورهای بسا جنگ با گزارش های (1978:157) Douglas Hibbs خوانایی دارد. در یک ارزیابی دراز مدت کارگر اعتصابی در بازده نشود اروپای غربی و کشورهای آمریکای شمالی به «کاهش چشمگیر» تضادهای صنعتی دست یافت. در اثنای هم جنگ نخست و جنگ دوم جهانی وی همچنین دریافت که بیشترین کشورها انفجارهای اعتصابی را نزدیک به پایان یا درست پس از پایان جنگ تجزیه کردند.

2- در بخش VI به گفتمان باز می کردیم که همانندی های بین سراسر یایانه سده ی بیستم (سالهای 1990) و سراسر یا باز سده نوزدهم (سالهای 1890) باز خواهیم گشت.

1995 و 1996) در میانه سالهای 1990.⁽³⁾

سرانجام، سالهای درست پیش از بروز جنگها، سالهایی برآمد شتاب آلود خیزش کارگری که به فرازهای منطقه ای در سری ها می رسند. بنابراین در دو دهه ی منجر به بروز جنگ جهانی نخست، تمامی شمار گزارش شده، خیزش کارگر از 325 در سال 1905 به 606 در سال 1909 و در سال 1913 به 875 افزایش می یابد. به همین گونه همه ی شمار گزارش ها

خیزش کارگری در دهه ی منجر به جنگ جهانی دوم (از 859 در سال 1930 به 1101 در سال 1934 و 1186 در سال 1938) افزایش می یابد. همدچند که افزایش کمتر بالارونده و همانگونه که در بخش 1-11 خواهیم دید، و تفسیر آن کمتر سراسر است و روشن می باشد.

هم پیوندی بین جنگهای جهانی و الگوی گذرای خیزش کارگری برای مجتمع های کشورهای متروپل بیشترین کوبندگی را دارد (به جدول 4-2). با این همه برای مجموع مستعمره/ و نیمه مستعمره، پیوست به روشن به دید می آید: خیزش کارگری حتی در آستانه ی دو صنعت جهان رو به افزایش است و کاهشهای مهم اما کم عمر در تمامی خیزش در بروز جنگ و امواج مهم در پایان جنگ های جهانی رخ داده اند (نمایه 3-4 نگاه شود). چشم گیرترین تمایز بین الگوهای متروپل و مستعمره/ نیمه مستعمره در اندازه نسبی امواج خیزش کارگری پس از دو جنگ جهانی آشکار است. برای مجتمع متروپل موج خیزش کارگری پس از جنگ جهانی نخست بالاتر از (اما نه دراز مدت تر) موج خیزش کارگری پس از جنگ دوم می باشد. برای مجتمع مستعمره/نیمه مستعمره، به هر روی وارونه ای آن درست می

2- موجهای کارگری بدون هیچ هدفی در تمامی برهه ی جنگ جهانی ناپدید می شوند. به نمونه آمار WLG نشان می دهد، موج های خیزش کارگری در میانه جنگ جهانی سخت (به ویژه در آلمان و روسیه در سالهای 18-1917 همسان با هرجای دیگر اروپا). در میانه جنگ جهانی دوم، موجهای خیزش کارگری در ایالات متحده (1943-1941) به پادشاهی بریتانیا (1943) و همچنان در برخی کشورهای مستعمره ی آفریقا، آسیا همانند زامبیا (1-1940) و سنگاپور (1940) وجود دارند. با این همه تمام تأثیر جنگ های جهانی (بویژه با آغاز جنگ) کاهش سطح رزمندگی کارگری در گستره جهانی بوده است. به بخش III و IV برای گفتگوی فراتر درجه و تداوم تأثیر فروکاهنده ی جنگ های جهانی نگاه کنید

آید، پس از جنگ جهانی دوم موج خیزش کارگری بسا فراتر و بالاتر و دراز مدت تر از موج پس از جنگ جهانی نخست می باشد.⁽⁴⁾ شاید که این پیوندهای جنگهای جهانی و خیزش کارگری شگفت انگیز نیایند. به راستی با این همه، در پایان سده ی نوزدهم، دولت هایی که بار دیگر به رشد ناسیونالیسم و میهن پرستی به عنوان یک مذهب متمدن و تازه و به عنوان پایداری برای بسیج سربازان به مثابه ی شهروندان (Trlty 1990; Maun 1988) دامن زدند. فراتر آنکه با رشد صنعتی شدن جنگ در پایان سده ی نوزدهم و آغاز سده ی بیستم (Wc (Neill 1982: Chpter 7-8، کارگران دنده های خیاطی چرخ ماشین جنگی شدند، نه تنها در جلو، بلکه در پشت خط جلویی کارخانه ها، پس، پی گیری کامیابه جنگها، نیازمند فزاینده ی پشتیبانی کارگر- شهروندان بود. گسترش حقوق دمکراتیک و کارگر به آن هدف بود تا وفاداری طبقه کارگر را خریداری کرده و بسیج انقلاب را دهنه زند، اما با ویرانگری جنگ افروزی مدرن، همانگون که خواهیم دید، در بهترین شکل خود یک راه حل گذرا بود.

پس، در آستانه جنگ دوم جهانی، سیاستهای جهانی و سیاستهای کارگری، به گونه ای ژرف و (dysfunctionaly) درهم شده بودند. اگر ما در مقام داوری از سوی خیزش توده ای کارگری در دهه های رو به جنگ جهانی اول بودیم. چنین به دید می آید که پروژه های دگرگونی به هم رساننده ی پروژه ملی و اجتماعی دربردارنده ی آنچنان تنش های اجتماعی نبودند. به همانگونه

که نمای 42 نشان می دهد، اعتراض کارگری در کشورهای متروپل در دهه پیش از بروز جنگ جهانی نخست بالارونده است. در درازای belle epoque (دوران زیبا؟) طبقه کارگر در جایگاههای استراتژیکی خویش، در یک شایستگی آگاهانه و برنامه ریزی شده فراینده، به راه اندازی اعتصابهای توده ای در بخش های خون زندگی بخش دستگاه سرمایه داری به شمار می آمد، پرداخت، به ویژه معادن ذغال، کشتیرانی های حمل و نقل و راه آهن.

4- پیوست A برای کتمان پس از جنگ دوم جهانی کمبود کاغذ در لندن Times سرچشمه ی به سزای برای کم نخستین زنی اندازه موج خیزش کارگری پس از جنگ جهانی دوم بوده است. تفاوت مقایسه ای به آن اشاره دارد که نخستین تر زیر تأثیر کمبود کاغذ نبوده است.

III چرخه ها و ضد جنبش های منجر به بروز جنگ جهانی نخست، بیشتر و به گونه ای گسترده برای اعتبار و حقانیت خود بیشتر از پنداره های سپریلا (برقرار) پشتوانه فراهم آورده اند (پنداره ی 3 در بخش I)، به این بیان که بروز جنگ به گونه ای گسترده اینگونه نمایانده می شود که با حرکت های "diversionay" در بخش برخی از رهبران اروپایی پشتوانه گرفت.

A.T.P. Tay lov (1954:1529) جنبش برهان آورد که دولتمردان اروپایی را در سال 1914 پیوند باور داشته «که در جنگ مشکلات سیاسی و اجتماعی اشان را دهنه می زند». به همین گونه Kaiser (1983) برهان آورد که «توافق عمومی ریشه داری اکنون بر این توافق دارد که سیاست خارجی آلمان پس از سال 1897 را بایستی به گونه ی واکنشی به خط داخلی سوسیالیسم و دموکراسی دریافت به/ افزون بر این پیوندهای سرراست، پیوستارهای دورا دور بیشتری را می توان بین اعتراض کارگری و بروز جنگ جهانی نخست در ماجراجویان استعمارگر سالهای (1890 و 1900) دید. این تضاد دستکم به نوبه خود به وسیله گوشش برانگیخته شد تا آشتی ناپذیری طبقاتی را دگرگون سازد - به گونه ای سرراست، (سازمنشهایی گردید که بروز جنگ جهانی نخست را به پیش برد) و نیز (Samuel 1960; Mayer 1967; Berghahang 1973; 1977 نگاه شود).

فراتر آنکه تا آن گستره ی که نقش رشد یابنده تأمین اجتماعی دولت می توانست تنها کاربردی موفق در گسترش بازار و سرچشمه های دست یابی داشته باشد، به همانسان درگیری بین امپریالیستی فزونی یافت، بویژه با بودن این واقعیت که شمار درحال رشد رقیبانی که استراتژیهای همسانی را دنبال می کردند رو به فزونی بود.

با گردش سده، گردانندگان و فرمانروان دریافتند که جنگ های کوچک پیروزمندی می توانند شکوفایی و "diversion" دولتهایشان را فراهم آورند. جنگ اسپانیا - آمریکا (برای ایالات متحده) و جنگ آفریقای جنوبی (برای پادشاهی انگلیس) دو نمونه از این دست بودند. به هر روی خیزش انقلابی که امپراتوری روسیه را در از خواب پریدن شکست بوسیله ژاپن در 1905 لرزانید، و تأثیر سنگین گمانه چوب boomeraye شکست جنگها (و به گونه ای بی طرفداری) را نشان داد. در آستانه ی جنگ روس - ژاپن 1904 وزیر کشور روسیه به آشکارا بیان کرده بود. «این کشور به به پیروزیهای کوتاه جنگی نیاز دارد تا موج انقلاب را فرونشاند» (Levy 1989:264).

اگر رهبران اروپایی به یک جنگ دلخواه کوچکی امید داشتند، نسبت به دگرگونی اوضاع؛ جنگ افروزی صنعتی و ملی‌گرایی به همراه آورد پیش داوری بدی داشتند. اگر رفتار فرمانروایان برپا ساختن جنگ جهانی نخست به گسترگی نمایان است و پنداره 3 را پشتیبان است، بنابراین فروپاشی انترناسیونال دو، و فروگاهی رزمندگی کاغذی را در بروز جنگ به گسترگی آشکار است که به گونه ای تواند پنداره را مورد پشتیبانی قرار می دهد (پیوند جنگ با تنش های اجتماعی) وجود رزمندگی طبقه کارگر اروپایی در دهه های پیش جنگ، بسیاری از ناظران همروزگار کنونی را شگفت زده می کند که آنگاه که شهروندان اروپا (از جمله بیشترین طبقه کارگر) که جنگ 1014 با شیفتگی آشکار وارد شدند، اکنون آشکار است که پخته گان فرمانروای کشورهای مترویل با کامیابی پروژه های هژمونی ملی را سزاوار می داده و ائتلاف (آلیان) بین طبقاتی برای دولت فراهم آوردند. به راستی زمانی که توده ها در یوزسیونی بودند خواست های خود را به دولتهای مربوطه بپذیرانند برای برآورده سازی های اقتصادی و اجتماعی به دولتهای مربوطه بپذیرانند) کارگران پشت دولتهای خود ایستادند ناسیونالیسم براق گردید و سیوسیولیسم بین المللی فروپاشید (Abendrovt 1972, Hampt 1972 و نیز Carr 1945:20-1).

در برابر شگفتی برنامه ریزان جنگ، پیش نویس مبنی *ovasion* در واقع هستی نداشت. رزمندگی کارگری و تهییج سوسیالیستی در کشورهای در حال جنگ در سالهای نخستین رسوب آسا فرو کاهیدند

نمای 2-4، برای اطمینان این کاهش به نوبه خود ریشه هایی جبری⁽¹⁴⁾ داشت اما در تلاش های حکومتها برای بخود خوانی پشتوانه و همکاری اتحادیه های صنفی نیز ریشه داشت. همچنان سه جانبه اعتصاب، در برابر بررسی شناختن برپایی اتحادیه های صنفی گر و چانه زنی است خبر و روندهای دو شکل از سوی دولتها را تضمین کرد.

در بسیاری از کشورها برای جنبش اتحادیه ای (به نمونه ایالات متحده آمریکا)، جنگ جهانی نخست، نشانگر آن بودند، برای نخستین بار کارفرمایان دشمنی بی چون و چرایش نسبت به اتحادیه های صنفی را به استراحت گذاردند. (Hibb....) نه تنها حقوق اتحادیه ای در درازی جنگ گسترش یافت، بلکه مهمترین گسترش رأی نیز در درازای جنگ و در پی آن رخ نمود.

14- (2-441:1914) گرایش فرایندهای همگانی را برای گنجایش سرکوبگرانه حکومتها در درازای جنگ افروزی مشاهده نمود. این گنجایش خبری فزاینده، دولت پیوسته فزونی می یابد، او به آن است که در پی آمد گنجایش جنبش های سازمانی کارگران در درازای جنگ کارگران سازمان یافته به خدمت سربازی فراخوانده می شوند یا در صنایع جنگی جایگزین می شوند، در همان حال، پرولتاریای فرهنگ و پیشه سازمانی به گونه ای انبوه به کارخانه آورده، می شود.